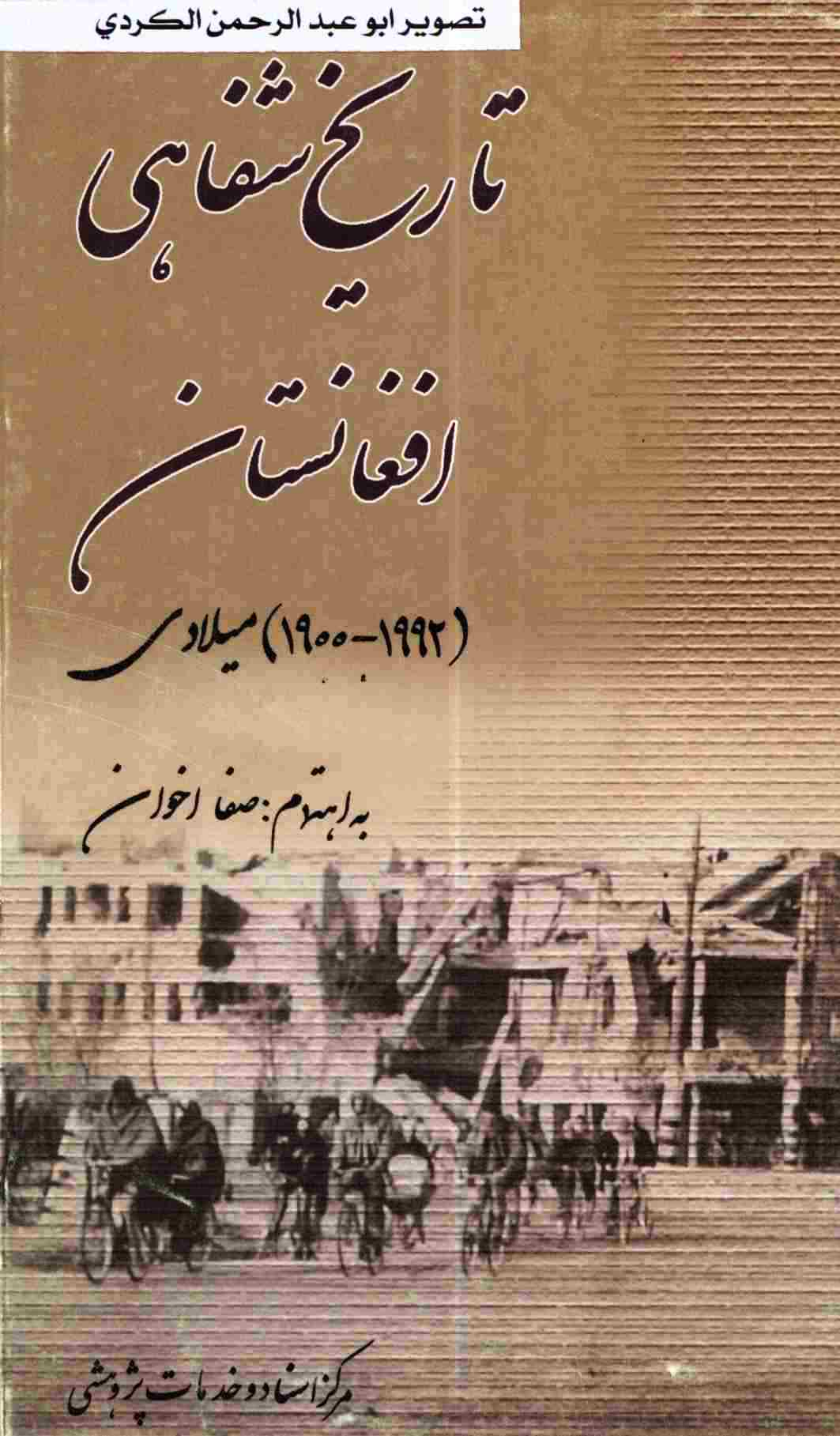
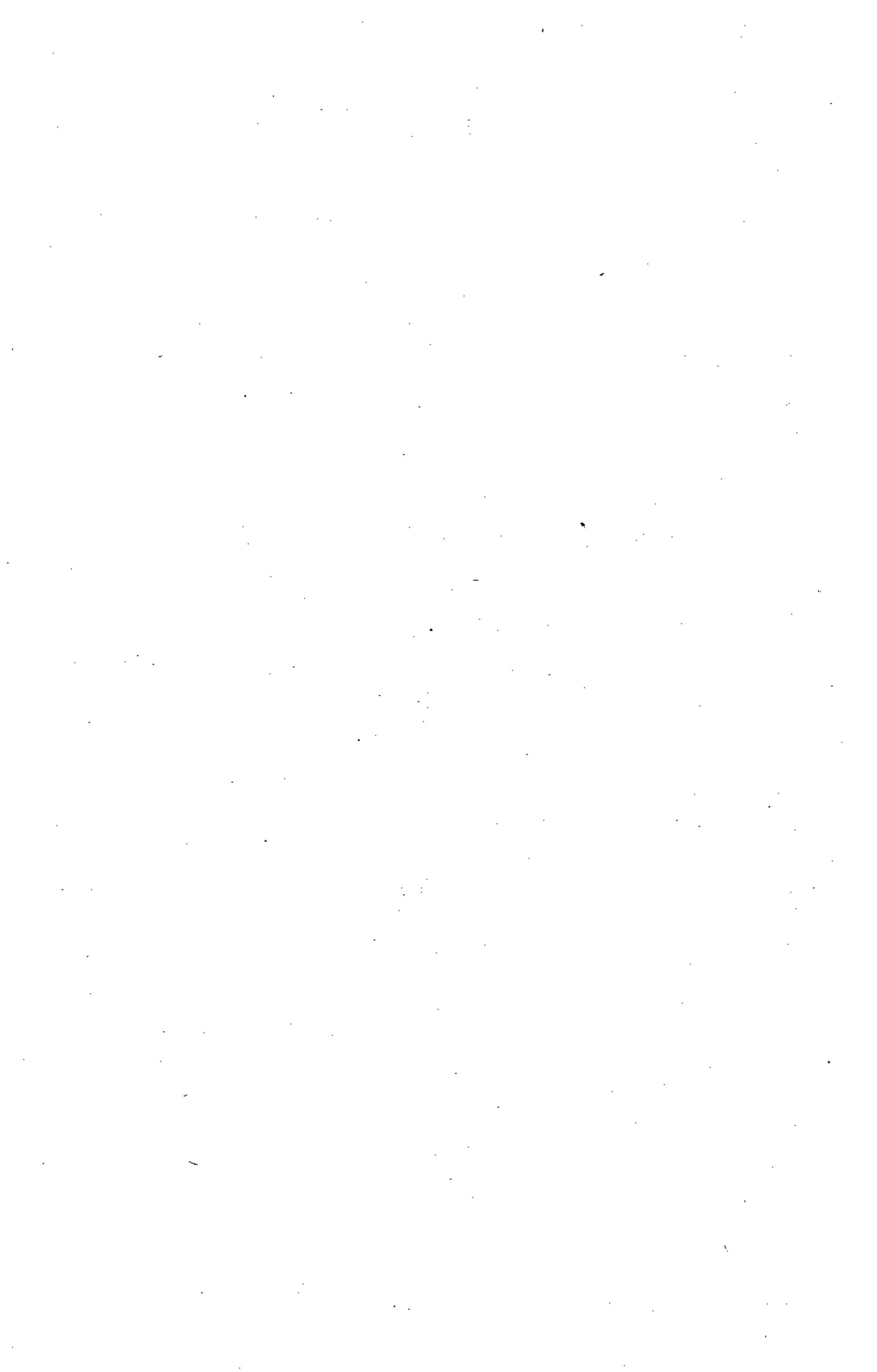

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي
تاریخ شفاهی
افغانستان
(۱۹۰۰-۱۹۹۲) میلادی
به اهتمام: صفا اخوان
مرکز اسناد و خدمات پژوهشی


بسم الله الرحمن الرحيم



تاریخ شفاهی افغانستان

(۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی)

به اهتمام:
صفا اخوان

مرکز اسناد و خدمات پژوهشی
تهران - پاییز ۱۳۸۳

فهرستنویسی پیش از انتشار

اخوان، صفا، گردآورنده
تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی) / به اهتمام صفا اخوان؛ [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
هشت، ۲۱۵ ص.
بها: ۱۸۰۰۰ ریال ISBN 964- 361- 084- 5:
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)
۱. افغانستان - تاریخ - قرن ۱۴. ۲. افغانستان - تاریخ - سیاست و حکومت - قرن ۱۴. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ج. عنوان.
۲ ت ۳ الف / ۳ / DS ۳۷۱ ۹۵۸/۱۰۴۴
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران م ۸۰ - ۲۵۵۰۸

تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی)

به اهتمام: صفا اخوان
چاپ اوّل: ۱۳۸۰ چاپ دوّم: پاییز ۱۳۸۳
شمارگان: ۵۰۰ جلد
طرح روی جلد: فاطمه حاجی‌محمدخان
طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۷-۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۲۴۵۸۶۰۳
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

دیباچه

تاریخ شفاهی افغانستان به واقع روایتی است اجمالی از تحولات سیاسی ـ اجتماعی افغانستان طی قرن گذشته که نخست به صورت برنامه‌ای رادیویی و به لهجهٔ پشتون توسط بخش پشتو رادیو بی‌بی‌سی در سال ۱۳۷۵ هجری شمسی پخش گردید.

پژوهشگر این روایت شفاهی تاریخ افغانستان، دکتر عبدالعلی ارغنداوی، سعی نموده تا در تهیهٔ متن گزارشهای خود با گروهی خاص از رهبران و شخصیتهای سابق سیاسی افغانستان که بیشتر گرایش به تفکری خاص داشته‌اند به مصاحبه بپردازد. علیرغم تلاش انجام پذیرفته برای ارائهٔ یک تصویر عمومی از تاریخ افغانستان طی سالهای ۱۹۹۲ـ۱۹۰۰، متأسفانه بسیاری از موضوعات مهم در تاریخ یکصد سال اخیر افغانستان که تحولات امروز آن کشور ریشه در آنها دارد، به عمد یا به سهو ناگفته باقی مانده است. این ضعف عمده روشن می‌سازد که پژوهش با جهت‌گیری‌ای خاص تهیه و تدوین شده است و همین از ارزش علمی متن می‌کاهد. لیکن آنچه سبب گردید تا بازگردانی متن مورد توجه نگارنده قرار گیرد ضرورت آشنایی جامعهٔ جوان افغانی به ویژه اقوام درّی زبان افغانستان با آن چیزی است که رسانه‌های خبری غرب از آن با عنوان تلاش برای بازسازی حقایق یاد می‌کنند. این اثر که برای اقوام پشتوزبان افغانی تهیه شده، آنگونه به روایت تاریخ افغانستان می‌پردازد که با حقایق اجتماعی ـ سیاسی آن کشور تفاوتهای ماهوی دارد.

نقش قدرتهای استعمارگر اروپایی (روس و انگلیس) در تاریخ معاصر افغانستان طی نیمهٔ

اول قرن ۲۰ میلادی، سیاستهای دولتهای بزرگ در سقوط دولت بچه سقا، سیاستهای فرهنگی عهد امان‌الله خان، تحدید حدود افغانستان (مگر در خصوص هیرمند)، سیاستهای کشورهای همسایه نسبت به افغانستان، و... مجموعه موضوعاتی است که علیرغم اهمیت و سایهٔ سنگین بر تاریخ افغانستان، توسط پژوهندهٔ اثر مورد توجه واقع نشده است. این روش تاریخنگاری که گام نخست آن در مرحلهٔ پایانی حکومت کمونیست‌ها و اوایل حاکمیت مجاهدان در پیش گرفته شد، مؤید این واقعیت است که دستگاههای خبری و تحلیلی غرب در صورت بی‌توجهی جامعهٔ افغان به ضبط و ثبت حقایق، به روایت آنچه خواهند پرداخت که خود می‌خواهند. فلذا اینک که تحولی دگربار تاریخ سیاسی افغانستان را دگرگون ساخته، ضرورت دارد تا جامعهٔ اندیشمندان افغانستان فارغ از پیش‌داوری‌ها و غرض‌ها به ثبت آنچه روی داده و اثر گذاشته بپردازد.

صفا اخوان

کابل - پاییز ۱۳۸۰

روزشمار وقایع افغانستان (۱۹۱۹ــ۱۹۹۲)

۱۹۱۹

۲۰ فوریه / ۲۰ دلو
امیر حبیب‌الله پادشاه افغانستان در کله‌گوش ولایت‌لغمان توسط شخص‌ناشناس به‌قتل رسید.

۲۱ فوریه / اول حوت
سردار نصرالله برادر امیر حبیب‌الله‌خان در جلال‌آباد اعلان پادشاهی نمود.

۲۱ فوریه / اول حوت
امان‌الله پسر امیر حبیب‌الله‌خان در کابل اعلان پادشاهی کرد.

۳ مارس / ۱۱ حوت
امان‌الله‌خان نامه‌ای به نائب‌السلطنه انگلیسی هند فرستاد و از پادشاهی‌اش او را اطلاع داد.

۷ آوریل / ۱۸ حمل
امان‌الله‌خان نامه‌ای به لنین فرستاد و اولین تماسش را با دولت شوروی برقرار نمود.

۴ می / ۱۳ ثور
جنگ استقلال آغاز شد.

۲۸ می / ۷ جوزا
آتش‌بس میان قوای انگلستان و افغانستان اعلان گردید.

۸ اوت / ۱۷ اسد
معاهده صلح میان افغانستان و حکومت انگلستان در شهر راولپندی امضا گردید.

۱۹۲۰

۱۷ آوریل / ۲۸ حمل
کنفرانس میسوری آغاز شد. محمودبیگ طرزی به نمایندگی افغانستان و هنری دابز نمایندهٔ انگلستان در آن اشتراک نمودند.

۲۴ جولای / ۲ اسد
کنفرانس میسوری به پایان رسید.

۱۸ سپتامبر / ۲۷ سنبله
امان‌الله خان اولین پیام تلگرامی‌اش را توسط ماشینی که از طرف اتحاد شوروی برایش هدیه داده شده بود، به لنین فرستاد.

۲۰ اکتبر / ۲۸ میزان
هیأت افغانستان وارد بخارا شد و حکومت شوروی در آنجا را به رسمیت شناخت.

۲۰ ژانویه / ۳۰ جدی
کنفرانس میان افغانستان و انگلستان در کابل آغاز شد و به‌نام کنفرانس کابل مسمی گردید.
۲۸ فوریه / ۱۰ حوت
معاهدهٔ دوستی بین افغانستان و اتحاد شوروی در مسکو به امضا رسید.
۲ ژوئن / ۱۳ جوزا
معاهده دوستی میان افغانستان و کشور ایتالیا امضا شد.
۲۲ نوامبر / اول قوس
کنفرانس کابل به پایان رسید و انگلستان استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

۱۹۲۳

۱۹ آوریل / ۲۰ حمل
قانون اساسی افغانستان که به‌نام نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان یاد می‌شد از طرف اعضای لویه جرگه در جلال‌آباد به تصویب رسید.

۱۹۲۴

می
قیامی در شهر خوست به رهبری ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ علیه حکومت امان‌الله‌خان آغاز شد.

۱۹۲۵

۳۰ ژانویه / ۱۰ دلو
رهبران قیام خوست ازجمله ملاعبدالله از طرف حکومت امان‌الله‌خان دستگیر شدند.

۱۹۲۷

۱۵ اکتبر / ۲۳ میزان
در کابل اعلان شد که امان‌الله‌خان به خارج کشور سفر می‌نماید.
۱۰ دسامبر / ۱۹ قوس
امان‌الله‌خان افغانستان را به قصد کشورهای آسیایی، اروپایی و افریقایی ترک گفت.

۱۹۲۸

۲۰ ژوئن / ۳۰ سرطان
امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان بعد از یک سفر شش‌ماهه به کشور بازگشت.
۲۹ اوت / ۶ سنبله
لویه جرگه توسط امان‌الله‌خان در پغمان افتتاح شد.
۵ سپتامبر / ۱۴ سنبله
لویه جرگه پغمان به پایان رسید.
۱۴ دسامبر / ۲۳ قوس
افراد حبیب‌الله‌خان کلکانی به کابل حمله نمودند.

۱۹۲۹

۱۴ ژانویه / ۲۳ جدی
امان‌الله‌خان از مقام سلطنت استعفا و به عوض او معین‌السلطنه عنایت‌الله‌خان ادارهٔ امور را به‌دست گرفت.
۱۷ ژانویه / ۲۶ جدی
سردار عنایت‌الله‌خان بعد از سه روز پادشاهی استعفا داد.
۱۸ ژانویه / ۲۷ جدی

ارگ شاهی توسط افراد حبیب‌الله‌خان کلکانی تصرف گردید.

۱۹ ژانویه / ۲۸ جدی

حبیب‌الله‌خان کلکانی به حیث پادشاه افغانستان به اریکه قدرت تکیه زد.

۲۰ ژانویه / ۲۹ جدی

حبیب‌الله‌خان کلکانی اولین بیانیه‌اش را به‌عنوان پادشاه افغانستان در داخل ارگ ایراد نمود.

۲۲ فوریه / ۳ حوت

محمد نادرشاه و برادرانش به قصد مبارزه با حبیب‌الله‌خان کلکانی اروپا را ترک نموده به بندرگاه بمبئی رسیدند.

۲۵ فوریه / ۶ حوت

محمد نادرشاه و برادرانش از بمبئی به پیشاور رسیدند.

۸ مارس / ۱۸ حوت

محمد نادرشاه هند بریتانیا را به قصد افغانستان ترک کرده و به ولایت پکتیا داخل شدند.

۲۶ مارس / ۶ حمل

امان‌الله‌خان با قوای پانزده هزار نفری قندهار را با قصد کابل ترک نمود.

۱۵ آوریل / ۲۶ حمل

جنگ سختی میان قوای امان‌الله‌خان و طرفداران حبیب‌الله کلکانی در نزدیکی غزنی رخ داد.

۲۴ می / ۳ جوزا

امان‌الله‌خان پادشاه مخلوع افغانستان از کشور فرار نمود.

۱۳ اکتبر / ۲۳ میزان

قوای محمدنادرخان در کوه‌های اطراف کابل سنگر گرفته و ارگ را گلوله‌باران نمودند.

۱۴ اکتبر / ۲۴ میزان

ارگ شاهی در محاصره طرفداران محمد نادرخان درآمد.

۱۴ اکتبر / ۲۴ میزان

حبیب‌الله‌خان کلکانی کابل را به قصد شمال ترک نمود.

۱۵ اکتبر / ۲۵ میزان

محمد نادرشاه طی مراسمی در مسجد عیدگاه شهر کابل به‌عنوان پادشاه افغانستان تعیین شد.

۱۷ اکتبر / ۲۷ میزان

محمد نادرشاه پادشاه افغانستان امر حمله به مناطق شمالی را صادر نمود.

۲ نوامبر / ۱۱ عقرب

حبیب‌الله خان کلکانی با هفده تن از همراهانش در منطقهٔ چمن حضوری کابل به‌دار آویزان شدند.

۱۹۳۱

۲۴ ژوئن / ۲ سرطان

معاهده به‌نام بی‌طرفی و عدم تجاوز متقابله میان افغانستان و اتحاد شوروی در ۹ ماده در کابل به امضا رسید.

۳۱ اکتبر / ۹ عقرب

قانون اساسی افغانستان که به‌نام اصول اساسی دولت علیه افغانستان یاد می‌شد در ۱۱۰ ماده به تصویب رسید.

۱۹۳۳

۲ ژوئن / ۱۶ جوزا
سردار محمد عزیز برادر محمد نادرشاه و سفیر افغانستان در آلمان کشته شد.
۸ نوامبر / ۱۷ عقرب
محمد نادر پادشاه افغانستان توسط دانشجویی به‌نام عبدالخالق به‌قتل رسید.
۸ نوامبر / ۱۸ عقرب
محمد ظاهرشاه به حیث پادشاه افغانستان تعیین گردید.
۱۵ دسامبر / ۲۴ قوس
محکمه در کابل دایر شد و عبدالخالق را با عده از دوستان و اقاربش به اعدام محکوم نمود.

۱۹۳۴

۲۵ سپتامبر / ۳ میزان
افغانستان به عضویت سازمان نو تشکیل ملل متحد درآمد.

۱۹۳۶

۲۹ مارس / ۹ حمل
نخستین معاهده مودت بین افغانستان و ایالات متحده امریکا در لندن به امضا رسید.
۲۴ سپتامبر / ۲ میزان
شاه محمودخان وزیر دفاع افغانستان عازم اتحاد شوروی گردید.

۱۹۳۸

۷ جولای / ۱۶ سرطان
پیمانی میان نمایندگان چهار کشور افغانستان، ایران، ترکیه و عراق به منظور استقرار صلح و امنیت در شرق نزدیک، عدم تعرض، تشدید روابط و همکاری‌های متقابل در ده ماده در قصر سعدآباد تهران به امضا رسید.
۳ سپتامبر / ۱۲ اسد
جنگ دوم جهانی آغاز گردید و افغانستان به قوای نظامی‌اش امر آماده‌باش را صادر نمود.

۱۹۳۹

۶ سپتامبر / ۱۵ اسد
حکومت افغانستان توسط فرمان پادشاهی بی‌طرفی‌اش در جنگ جهانی را اعلان نمود.

۱۹۴۱

۵ نوامبر / ۱۴ عقرب
لویه جرگه دایر شد و سیاست بی‌طرفی افغانستان در جنگ دوم جهانی را مورد تأیید قرار داد.

۱۹۴۶

۹ می / ۱۹ ثور
سردار محمد هاشم‌خان صدراعظم افغانستان بنا بر مشکلات جسمانی از وظیفه‌اش استعفا داد و به‌عوض او سردار شاه محمودخان وزیر جنگ به حیث صدراعظم تعیین گردید.

۱۹۴۷

۳۰ سپتامبر / ۸ میزان
نمایندگان افغانستان در سازمان ملل متحد در

برابر پذیرش پاکستان در آن سازمان رأی مخالف دادند.

۱۹۵۰

۲۱ مارس / اول حمل ۱۳۲۹
نیروهای امنیتی تعدادی از اشخاص سرشناس ازجمله سید اسمعیل بلخی را در کابل گرفتار کردند.

۱۹۵۳

۲۵ فوریه / ۵ حوت
اتحاد شوروی به حضور کارشناسان ملل متحد در شمال افغانستان رسماً اعتراض نمود.
۶ سپتامبر / ۱۵ سنبله
رادیو کابل اعلان نمود که سردار شاه محمودخان صدراعظم افغانستان به‌دلیل مشکلات جسمی از وظیفه‌اش استعفا داده و به عوض او سردار محمد داودخان به‌عنوان صدراعظم تعیین شد.
۲۰ سپتامبر / ۲۹ سنبله
کابینه سردار محمد داودخان اعلان گردید.

۱۹۵۵

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس
بولگانین و خروشچف دو تن از رهبران شوروی برای بار اول به کابل آمدند.

۱۹۵۶

۱۸ اوت / ۲۷ اسد
اسکندر میرزا رئیس‌جمهور پاکستان به کابل آمد.

۱۹۵۸

۲۱ ژوئن / ۳۱ جوزا
محمد داودخان بنا بر دعوت آیزنهاور رئیس‌جمهور امریکا به آن کشور رفت.
اول اکتبر / ۹ میزان
ورشیلوف صدرهیأت رئیسهٔ عالی اتحاد شوروی به کابل سفر نمود.

۱۹۵۹

۸ دسامبر / ۱۶ قوس
آیزنهاور رئیس‌جمهوری ایالات متحده امریکا به کابل سفر نمود.

۱۹۶۰

۴ مارس / ۱۴ حوت
قراردادی به‌نام موافقتنامه فرهنگی افغانستان و اتحاد شوروی توسط محمد داودخان و خروشچف در کابل به امضا رسید.
۲۶ مارس / ۶ حمل
امان‌الله‌خان شاه سابق افغانستان در سویس وفات یافت.
۱۰ اوت / ۱۹ اسد
محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان به کشورهای مصر و یوگسلاوی سفر نمود.

۱۹۶۱

۵ سپتامبر / ۱۵ سنبله
به‌دنبال خرابی اوضاع میان افغانستان و پاکستان کونسلگری‌های افغانستان در شهرهای کویته، چمن و پیشاور مسدود گردید.

۲۸ اکتبر / ۷ عقرب
شورای ملی افغانستان کمک‌های اتحاد شوروی در طرح پنج‌ساله را تأیید نمود.

۱۹۶۳

۷ مارس / ۱۹ حوت
محمد داودخان از صدارت استعفا و دکتر محمد یوسف به تشکیل کابینه موظف گردید.
۱۳ مارس / ۲۵ حوت
کابینه دکتر محمد یوسف اعلان گردید.
۲۸ مارس / ۸ حمل
کمیته‌ای برای تدوین قانون اساسی جدید تعیین شد.
۳۱ مارس / ۱۱ حمل
کمیته‌ای که برای ترتیب قانون اساسی جدید تشکیل شده بود برای اولین‌بار تشکیل جلسه نمود.
۲۸ می / ۷ جوزا
در اثر مساعی ایران، روابط افغانستان و پاکستان به حالت عادی درآمد.

۱۹۶۴

۲۹ فوریه / ۹ حوت
کمیتهٔ مشورتی برای تحقیق بیشتر روی قانون اساسی جدید شروع به‌کار نمود.
۱۴ می / ۲۴ ثور
کمیسیون تدوین قانون اساسی کارش را به اتمام رسانید.
۱۲ اوت / ۲۱ اسد
دارالتحریر شاهی فرمانی صادر کرد و از مردم خواست تا نمایندگان‌شان را به‌خاطر تشکیل لویه جرگه انتخاب کنند.
۱۴ اوت / ۲۳ اسد
متن مسوده قانون اساسی جدید در مطبوعات انتشار یافت و از مردم خواسته شد تا دربارهٔ آن اظهارنظر نمایند.
اول سپتامبر / ۱۰ سنبله
شاهراه سالنگ افتتاح گردید.
۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله
لویه جرگه به‌منظور تصویب قانون اساسی جدید در کابل دایر شد.
۲۰ سپتامبر / ۲۹ سنبله
شورا قانون اساسی جدید را تصویب نمود.
اول اکتبر / ۹ میزان
قانون اساسی جدید توسط محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان توشیح شد.

۱۹۶۵

اول ژانویه / ۱۱ جدی
حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسیس گردید.
۲۰ ژانویه / ۳۰ جدی
سفیر اتحاد شوروی طرح برنامه ۲۵ساله شهر کابل راکه توسط کارشناسان آن کشور ترتیب شده بود را به پادشاه افغانستان در کابل تقدیم نمود.
۱۱ مارس / ۲۲ حوت
پروژهٔ کانال ننگرهار توسط پادشاه افتتاح شد.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله
کار انتخاب اعضای ولسی جرگه آغاز یافت.
۲۴ سپتامبر / ۲ میزان
کار انتخاب اعضای ولسی جرگه که تعداد آنها به ۲۱۶ تن می‌رسیدند به اتمام رسید.
۱۳ اکتبر / ۲۱ میزان
دکتر محمد یوسف صدراعظم افغانستان ختم دورهٔ انتقالی را رسماً به شاه گزارش داد.
۱۴ اکتبر / ۲۲ میزان
اولین شورا افغانستان پس از توشیح قانون اساسی جدید با بیانیهٔ پادشاه افتتاح شد و به‌نام دور دوازدهم شورای ملی شهرت یافت.
۲۴ اکتبر / ۲ عقرب
دکتر محمد یوسف به شورا رفت تا برای حکومتش رأی اعتماد بگیرد ولی تالار از طرف محصلین و مدرسان معارف اشغال گردیده بود.
۲۵ اکتبر / ۳ عقرب
هنگامی که صدراعظم به حکومتش رأی اعتماد می‌گرفت در خارج تالار شورا تظاهراتی جریان داشت. پلیس به تظاهرکنندگان آتش گشود و در اثر آن چند نفر کشته وزخمی شدند.
۲۶ اکتبر / ۴ عقرب
شورا از حکومت خواست تا راجع به تظاهرات روز گذشته و عملکرد حکومت تحقیق مفصل نماید.
۲۹ اکتبر / ۷ عقرب
دکتر محمد یوسف از مقام صدارت استعفا و به عوض او محمدهاشم میوندوال به حیث صدراعظم تعیین شد.
۲ نوامبر / ۱۲ عقرب
شورا به حکومت میوندوال رأی اعتماد داد.
۳ نوامبر / ۱۳ عقرب
محمدهاشم میوندوال به‌خاطر دلجویی محصلان به دانشگاه کابل رفت.

۱۹۶۷

۳۰ می / ۹ جوزا
نیکولای پادرگورنی صدر هیأت رئیسهٔ عالی اتحاد شوروی به افغانستان سفر نمود.
۱۱ اکتبر / ۱۸ میزان
محمدهاشم میوندوال از مقام صدارت استعفا و به عوض او عبدالله یفتلی مأمور گشت تا تعیین صدراعظم جدید امور حکومت را اداره کند.
اول نوامبر / ۹ عقرب
نوراحمد اعتمادی به‌عنوان صدراعظم افغانستان تعیین شد.
۱۵ نوامبر / ۲۲ عقرب
حکومت نوراحمد اعتمادی از شورا رأی اعتماد گرفت.

۱۹۷۱

۱۷ می / ۲۶ ثور
نوراحمد اعتمادی از مقام صدارت استعفا کرد.
۸ ژوئن / ۱۸ جوزا
دکتر عبدالظاهر به‌عنوان صدراعظم افغانستان تعیین گردید.

۶ جولای / ۱۵ سرطان
حکومت دکتر عبدالظاهر از شورا رأی اعتماد گرفت.

۱۹۷۲

۲۴ سپتامبر / ۲ میزان
دکتر عبدالظاهر صدراعظم افغانستان استعفانامه‌اش را به پادشاه تقدیم کرد ولی استعفای وی مورد قبول واقع نشد.
۵ دسامبر / ۱۴ قوس
دکتر عبدالظاهر از مقام صدارت استعفا نمود.
۷ دسامبر / ۱۶ قوس
محمدموسی شفیق وزیر خارجه افغانستان به‌عنوان صدراعظم تعیین و به تشکیل کابینه موظف گردید.

۱۹۷۳

۱۲ مارس / ۲۱ حوت
قراردادی میان افغانستان و ایران که به‌نام معاهده آب هیرمند یاد می‌شود در کابل به امضا رسید. این قرارداد توسط محمد موسی شفیق صدراعظم افغانستان و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران امضا شد.
۲۲ می / اول جوزا
اعضای شورا قرارداد آب هیرمند را تأیید نمود.
۳۰ می / ۹ جوزا
اعضای مشراتو جرگه قرارداد آب هیرمند را تأیید نمودند.
۲۵ ژوئن / ۴ سرطان
محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان عازم کشورهای اروپایی گردید.
۱۷ جولای / ۲۶ سرطان
سردار محمد داودخان صدراعظم سابق افغانستان به کمک افسران و سربازان اردو دست به قیام مسلحانه زد. نظام شاهی را سرنگون و جمهوریت را تأسیس نمود.
۲۳ اوت / اول سنبله
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان طی بیانیه‌اش خط‌مشی نظام جمهوری را بیان کرد.
۲۴ اوت / ۲ سنبله
محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان رسماً استعفا نمود.
۱۰ سپتامبر / ۱۹ سنبله
محمدنعیم‌خان برادر و نمایندهٔ خاص رئیس جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تأسیس نظام جمهوریت، برای ملاقات رسمی با سران کرملین به مسکو سفر نمود.
۲۲ سپتامبر / ۳۰ سنبله
محمدهاشم میوندوال صدراعظم پیشین افغانستان به اتهام کودتا علیه نظام دستگیر شد.
اول اکتبر / ۹ میزان
رادیو کابل اعلان کرد که محمدهاشم میوندوال در سلول زندان خودکشی نموده است.
۱۵ اکتبر / ۱۳ قوس
تحقیقات در موضوع علت مرگ میوندوال در روزنامه‌ها و جراید کشور به نشر رسید.

۱۹۷۴

۳ فوریه / ۱۴ دلو
وزرای خارجه و دفاع پاکستان به کابل آمدند و دعوت‌نامه صدراعظم پاکستان را مبنی به حضور رئیس‌جمهور افغانستان در کنفرانس سران ممالک اسلامی در لاهور را به محمد داودخان تقدیم کردند.

۲۲ فوریه / ۳ حوت
کنفرانس اسلامی لاهور دایر شد. آقای عبدالرحمن پژواک سفیر افغانستان در دهلی به نمایندگی کشور سخنرانی نمود.

۴ می / ۱۴ ثور
استاد غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان و عده‌ای از طرفدارانش از طرف پلیس و قوای امنیتی زندانی شدند.

۹ می / ۱۹ ثور
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان بیرق جدید جمهوری را بر فراز قصر ریاست‌جمهوری برافراشت.

۴ ژوئن / ۱۴ جوزا
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تأسیس نظام جمهوری برای ملاقات با رهبران شوروی عازم مسکو شد.

۷ سپتامبر / ۱۶ سنبله
محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان نامه‌ای به کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاد و در آن از سیاست‌های پاکستان در برابر پلوچ‌های انتقاد نمود.

۱۹۷۵

۲۱ جولای / ۲۰ سرطان
اعضای نهضت اسلامی افغانستان به استانداری سرخرود ولایت ننگرهار حمله نموده، دوایر حکومتی را اشغال و بعد از زدوخورد مختصر فرار کردند.

۲۳ جولای / اول اسد
عده‌ای از افراد وابسته به جنبش نهضت اسلامی افغانستان به دوایر حکومتی در نقاط مختلف ولسوالی‌های پنجشیر حمله نمودند. آنها بعد از اندک مقاومت شکست خورده به نقاط مختلف پراکنده شدند.

۹ دسامبر / ۱۸ قوس
پادرگونی رئیس‌جمهور اتحاد شوروی طی سفر رسمی به کابل آمد و با رئیس‌جمهور افغانستان ملاقات نمود.

۱۹۷۶

۴ مارس / ۱۲ حوت
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان در دهلی جدید با مورا جی دی سای صدراعظم هند ملاقات نمود.

۲۰ مارس / ۲۹ حوت
محمد داودخان طی فرمانی هیأت بیست‌نفری را موظف ساخت تا روی قانون اساسی جدید بررسی نمایند.

۸ آوریل / ۲۰ حمل
ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان ضمن بیان تاثرات عمیق خویش را دربارهٔ سیلاب‌های ویران‌کن افغانستان،

کمک‌های بشری به سیلاب‌زدگان را وعده نمود.
۷ می / ۱۷ ثور
وزارت خارجه افغانستان به‌طور غیرمترقبه اعلامیه را به نشر رسانید و در آن از کمک‌های بشردوستانه پاکستان به سیلاب‌زدگان افغانستان با قدردانی یاد نموده، آن را یک گام مثبت در راه عادی‌شدن روابط بین دو کشور خواند.
۷ ژوئن / ۱۷ جوزا
ذوالفقار علی بوتو برای یک دیدار رسمی و ملاقات با رئیس‌جمهور افغانستان به کابل آمد.
۱۱ جولای / ۲۰ سرطان
بیمارستان چهارصد تختخوابی ارتش که به کمک اتحاد شوروی در کابل ساخته شده افتتاح گردید.
۱۵ اوت / ۲۴ اسد
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان برای حضور در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به کلمبو پایتخت سریلانکا رفت.
۲۰ اوت / ۲۹ اسد
محمد داودخان از راه کلمبو به پاکستان رفت و در آنجا با ذوالفقار علی‌بوتو ملاقات نمود.
۲۸ دسامبر / ۷ جدی
محمد داودخان طی فرمانی از مردم افغانستان خواست تا نمایندگان‌شان را به‌خاطر لویه جرگه انتخاب نمایند.

۱۹۷۷

۲۶ ژانویه / ۶ دلو
متن مسوده قانون اساسی در جراید کشور به‌چاپ رسید.
۳۰ ژانویه / ۱۰ دلو
لویه جرگه به‌خاطر بحث روی قانون اساسی و انتخاب رئیس‌جمهور قانونی افغانستان دایر گردید و محمد داودخان آن را افتتاح نمود.
۱۴ فوریه / ۲۵ دلو
قانون اساسی جمهوری افغانستان در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده از طرف اعضای لویه جرگه به تصویب رسید.
۱۵ فوریه / ۲۶ دلو
محمد داودخان از طرف اعضای لویه جرگه به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد.
۲۴ فوریه / ۴ حوت
قانون اساسی جدید توسط رئیس‌جمهور افغانستان توشیح شد.
۳۰ مارس / ۱۰ حمل
سنگ بنای دستگاه رادیو تلویزیون افغانستان در کابل گذاشته شد.
۱۲ آوریل / ۲۳ حمل
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت.
۲۵ آوریل / ۵ ثور
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان به ایران رفت و در آنجا با شاه ایران ملاقات نمود. دولت ایران اعتباری به مبلغ دو میلیارد

دلار را به‌خاطر پروژهٔ راه‌آهن افغانستان و سایر پروژه وعده نمود.

۱۶ جولای / ۲۵ سرطان

اساسنامهٔ حزب انقلاب ملی در جراید کشور به‌چاپ رسید.

۱۱ اکتبر / ۲۰ میزان

ژنرال محمد ضیاءالحق رئیس حکومت نظامی پاکستان جهت گفت‌وگو با رئیس‌جمهور افغانستان وارد کابل شد و با محمدداودخان ملاقات نمود.

۱۶ نوامبر / ۲۵ عقرب

علی احمد خرم وزیر برنامه‌ریزی افغانستان در دفتر کارش به قتل رسید.

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس

رادیو کابل اعلان نمود که شخصی به‌نام مرجان ولد غلام سخی به جرم قتل علی احمد خرم وزیر برنامه‌ریزی گرفتار شده است.

۱۹۷۸

۱۹ فوریه / ۳۰ دلو

سید عبدالله به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور افغانستان تعیین گردید.

۲۱ فوریه / ۲ حوت

محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان بنا بر دعوت مارشال تیتو به یوگسلاوی رفت و بعد از ختم ملاقات به لیبی رفته با معمرالقذافی رهبر آن کشور ملاقات نمود.

۴ مارس / ۱۲ حوت

محمد داودخان برای مذاکره با رهبران هند رهسپار دهلی شد.

۵ مارس / ۱۳ حوت

محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان بنابر دعوت ژنرال محمد ضیاءالحق به پاکستان سفر نمود.

۲ آوریل / ۱۳ حمل

محمد داودخان جهت مذاکره با رهبران عربستان سعودی، کویت و مصر به آن کشورها سفر نمود.

۱۷ آوریل / ۲۸ حمل

میر اکبر خیبر یکی از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کابل به‌قتل رسید.

۱۹ آوریل / ۳۰ حمل

جسد میراکبر خیبر برای دفن به شهدای صالحین انتقال یافت و هواداران حزب دموکراتیک خلق افغانستان تظاهرات گسترده را به‌راه انداختند.

۲۶ آوریل / ۶ ثور

رادیو کابل اعلان کرد که چند نفر به جرم توهین به دولت گرفتار شده‌اند. در میان گرفتارشدگان نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بودند.

۲۷ آوریل / ۷ ثور

افسران و سربازان وفادار به حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودتا کردند.

۲۸ آوریل / ۸ ثور

محمد داودخان و برادرش محمد نعیم با اعضای خانواده‌شان در قصر ریاست جمهوری از طرف کودتاچیان کشته شدند.

اول می / ۱۱ ثور
کابینه جدید اعلان گردید. نورمحمد تره‌کی رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان به‌عنوان رئیس‌جمهور تعیین شد.

۲۲ می / اول جوزا
مخالفت‌های علنی میان رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از تأسیس حکومت‌شان در کابل آغاز گردید. رادیو کابل از ذکر نام ببرک کارمل رهبر جناح پرچم در مجالس و محافل دولتی خودداری نمود.

۲۲ می / اول جوزا
اهالی دره ویگل نورستان با قیام علنی مخالفت‌شان را با حکومت جدید اظهار کردند.

۱۲ جولای / ۲۱ سرطان
فرمان شماره شش حکومت مبنی بر طلب دهقانان بر مالکان زمین صادر گردید.

۱۷ اوت / ۲۶ اسد
عبدالقادر وزیر دفاع، ژنرال شاهپور احمد زی لوی و میر علی‌اکبر رئیس بیمارستان جمهوریت به کودتا متهم شده زندانی گردیدند.

۲۳ اوت / اول سنبله
عده‌ای از رهبران جناح پرچم به اتهام دست‌داشتن در کودتا علیه حکومت نورمحمد تره‌کی دستگیر شدند.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله
ژنرال ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان به افغانستان آمد و با نورمحمد تره‌کی ملاقات نمود.

۱۷ اکتبر / ۲۵ میزان
فرمان شماره هفت حکومت راجع به مهر زن اعلان گردید.

۱۹ اکتبر / ۲۷ میزان
نورمحمد تره‌کی بیرق جدید افغانستان را بر فراز قصر ریاست جمهوری برافراشت.

۲۷ نوامبر / ۶ قوس
رادیو کابل اعلان نمود که شش تن از رهبران جناح پرچم ازجمله ببرک کارمل که به‌عنوان سفرای افغانستان در کشورهای مختلف ایفای وظیفه می‌نمودند قصد توطئه علیه دولت را داشتند بنابراین از وظایف‌شان برکنار گردیدند. همچنین اعلان گردید که سفرای مذکور دارایی‌های سفارتخانه‌هایشان را به یغما برده فرار کرده‌اند.

۲۸ نوامبر / ۷ قوس
فرمان شماره هشت حکومت دربارهٔ اصلاحات ارضی صادر گردید.

۵ دسامبر / ۱۴ قوس
یک هیأت بلندرتبهٔ حکومت به ریاست نورمحمد تره‌کی به مسکو رفته با لئونید برژنف ملاقات و قرارداد همه‌جانبه را با اتحاد شوروی امضا کرد.

۱۹۷۹

۱۴ فوریه / ۲۵ دلو
ادلف دابز سفیر ایالات متحدهٔ امریکا در افغانستان به‌قتل رسید.

۱۳ مارس / ۲۲ حوت
عده‌ای از علماء مذهبی افغانستان در شهر

پیشاور پاکستان دور هم جمع شده فتوای جهاد علیه حکومت کابل را صادر کردند.

۱۵ مارس / ۲۴ حوت

افسران و سربازان حکومتی و مردم شهر هرات و نقاط همجوار آن علیه حکومت نورمحمد تره‌کی قیام نموده دوایر و قرارگاه‌های نظامی را تصرف و دهها افسر و صاحب‌منصب طرفدار حکومت و مشاورین روسی آنجا را کشتند. شاهدان عینی گزارش دادند که به‌دنبال سه روز قیام حدود ۲۴ هزار نفر کشته شدند.

۲۷ مارس / ۷ حمل

حفیظ‌الله امین به‌عنوان صدراعظم افغانستان تعیین گردید.

۲۱ آوریل / اول ثور

نظامیان و صاحب‌منصبان فرقه ننگرهار علیه حکومت کابل قیام نمودند.

۹ می / ۱۹ ثور

اهالی وسلوالی‌های مختلف ولایت لوگر علیه حکومت کابل دست به قیام زدند. صدها نفر از قیام‌کنندگان و مدافعین حکومت در این درگیری‌ها کشته شدند.

۲۹ می / ۸ جوزا

پروفسور غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان با جمعی از هوادارانش در زندان پلچرخی اعدام شد.

۲۹ می / ۸ جوزا

به‌دنبال اعدام اعضای نهضت اسلامی افغانستان قیامی در داخل زندان صورت گرفت دست‌کم حدود ۱۴۰ تن به جرم دست‌داشتن در قیام اعدام شدند.

۲۲ ژوئن / ۲ سرطان

مردم شهر کابل در منطقهٔ جادهٔ میوند و چنداول دست به قیام عمومی زدند. به قرار ادعا شاهدان عینی حدود ده‌هزار نفر به اتهام دست‌داشتن در قیام زندانی و اعدام گردیدند.

۱۵ اوت / ۲۴ اسد

افسران و سربازان قرارگاه بالاحصار کابل علیه حکومت شوریدند ولی قیام‌شان به‌زودی سرکوب گردید.

اول سپتامبر / ۱۰ سنبله

نورمحمد تره‌کی جهت حضور در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به هاوانا پایتخت کوبا سفر نمود.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله

نورمحمد تره‌کی در راه بازگشت از کوبا در مسکو توقف نموده با رهبران کرملین مذاکره کرد.

۱۱ سپتامبر / ۲۰ سنبله

نورمحمد تره‌کی بعد از مسافرت به کوبا و شوروی به کابل بازگشت.

۱۲ سپتامبر / ۲۱ سنبله

رادیو کابل اعلان نمود که سه‌تن از وزیران کابینه عزل شدند.

۱۴ سپتامبر / ۲۳ سنبله

زدوخوردی در داخل ارگ ریاست جمهوری میان طرفداران نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین به‌وقوع پیوست.

۱۶ سپتامبر / ۲۵ سنبله

برکناری نورمحمد تره‌کی از مقام رهبری حزب و حکومت افغانستان اعلان شد و

به‌جای آن حفیظ‌الله امین بر اریکه قدرت تکیه زد.

۹ اکتبر / ۱۷ میزان

رادیو کابل اعلان نمود که نورمحمد تره‌کی در اثر مریضی درگذشت.

۲۵ اکتبر / ۳ عقرب

حکومت نام دوازده هزار نفر را که در طول یک‌ونیم سال گذشته در زندان پلچرخی اعدام شده‌بودند در دیوارهای وزارت‌داخله‌نصب نمود.

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس

اتحاد شوروی چند واحد نظامی خود را در سرحدات افغانستان جابجا ساخت.

۲۲ دسامبر / اول جدی

تعدادی از سربازان شوروی در فرودگاه بگرام جابجا شدند.

۲۴ دسامبر / ۳ جدی

ده‌ها هواپیمای نظامی اتحاد شوروی در فضای کابل پدیدار گشت. هواپیماها سربازان و وسایل حربی را به کابل انتقال می‌دادند. فرودگاه کابل به روی هواپیماهای مسافربری بسته و عبورومرور مردم در نزدیکی‌های آنجا ممنوع قرار داده شد.

۲۷ دسامبر / ۶ جدی

سربازان شوروی به قصر تپه تاج‌بیگ، رادیو تلویزیون کابل و ده‌ها ادارهٔ دولتی در شهر کابل حمله نمودند. جنگ شدید در اطراف قصر ریاست جمهوری به‌وقوع پیوست. حفیظ‌الله امین کشته شد و رادیو کابل اعلان نمود که حکومت او از بین رفته و ببرک کارمل بر اریکهٔ قدرت تکیه زد.

۳۰ دسامبر / ۹ جدی

اولین کنفرانس مطبوعاتی ببرک کارمل پس از تجاوز شوروی بر افغانستان در قصر چهلستون کابل دایر گردید.

۲۰ دسامبر / ۹ جدی

رادیو کابل اعلان نمود که حفیظا لله امین محاکمه و اعدام گردید.

۱۹۸۰

۷ ژانویه / ۱۷ جدی

شورای امنیت سازمان ملل متحد برای مسئلهٔ افغانستان تشکیل جلسه داد. از جمله پانزده عضو شورا ۱۳ عضو آن خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند.

۱۴ ژانویه / ۲۴ جدی

نشست فوق‌العاده مجمع عمومی ملل متحد در موضوع افغانستان قطعنامه را با ۱۰۴ رأی در برابر ۱۸ رأی به تصویب رسانید و طی آن اخراج فوری سربازان شوروی از افغانستان تقاضا شد. اتحاد شوروی قطع‌نامهٔ یادشده را رد کرد.

۲۰ ژانویه / ۳۰ جدی

جیمی کارتر رئیس‌جمهور امریکا اعلان کرد که اگر اتحاد شوروی سربازان خویش را تا ۲۰ فوریه از افغانستان خارج نسازد امریکا در بازی‌های المپیک مسکو شرکت نخواهد کرد.

۲۲ فوریه / ۳ حوت

ده‌ها هزار از اهالی شهر کابل به خیابان‌ها برآمده و با گفتن فریاد تکبیر مخالفت‌شان را

با حضور نیروهای شوروی ابراز داشتند. هلیکوپترها و سربازان حکومتی بر آنها آتش گشوده صدها کشته و زخمی بجا ماند.

۲۱ــ۲۹ آوریل / اول ــ ۹ ثور

دختران و پسران دانشگاه و مدارس شهر کابل علیه تجاوز شوروی دست به تظاهرات زدند. نیروهای حکومتی به روی تظاهرکنندگان آتش گشود و دهها محصل و مدرس روانهٔ زندان‌ها شدند.

۹ می / ۱۹ ثور

سه حزب مجاهدین افغانستان با هم اتحاد کرده پروفسور صبغت‌الله مجددی را به‌عنوان رئیس‌شان انتخاب نمودند. این سازمان نو تشکیل به‌نام اتحاد سه‌گانه شهرت یافت.

۱۶ اکتبر / ۲۴ میزان

ببرک کارمل در مسکو با لئونید برژنف ملاقات نمود و رهبر شوروی پشتیبانی خویش را به گفتهٔ او از افغانستان انقلابی اعلان کرد.

۲۰ نوامبر / ۲۹ عقرب

مجمع عمومی ملل متحد دومین قطعنامه که در آن اخراج قوای شوروی از افغانستان طلب شده بود را با ۱۱۱ رأی موافق، ۲۲ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسانید.

۱۹۸۱

۲۱ ژانویه / اول دلو

کنفرانس سران کشورهای اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی دایر گردید. کنفرانس تجاوز شوروی بر افغانستان را محکوم کردند.

۲ فوریه / ۱۳ دلو

اجلاس کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل متحد دایر گردید و روی تخطی حقوق بشر در افغانستان بحث و مذاکره صورت گرفت.

۵ می / ۱۵ ثور

کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد با رهبران شوروی در مسکو ملاقات نمود و روی مسئلهٔ افغانستان با آنها صحبت و گفت‌وگو کرد. در این ملاقات خاویر پرز دکوئیار معاون و نمایندهٔ خاص دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان را نیز شرکت داشت.

۱۱ جولای / ۲۰ سرطان

حکومت کابل لایحهٔ سابق را تعدیل و سن سربازگیری را پائین آورد.

۱۶ سپتامبر / ۲۵ سنبله

هفت حزب جهادی افغانستان با هم یکجا شده اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را تشکیل دادند این اتحاد به‌نام اتحاد هفتگانه شهرت یافت. پروفسور عبدالرب رسول سیاف به حیث نخستین رئیس اتحاد تعیین گردید.

۲۰ــ۲۶ سپتامبر / ۲۹ سنبله ــ ۴ میزان

رهبران مهاجرین و سران قومی افغانستان لویه جرگه خارج از کشور را در شهر کویته پاکستان دایر کردند تا راجع به زعامت جهاد آیندهٔ کشور بحث و گفت‌وگو نمایند.

۱۸ نوامبر / ۲۷ عقرب

سازمان ملل متحد دیگو کوردویز را به‌عنوان نمایندهٔ خاص دبیرکل در امور افغانستان تعیین نمود و از نامبرده خواست تا

مساعی‌اش را در جهت حل مسئلهٔ آن کشور به‌خرج دهد.

۱۹ نوامبر / ۲۸ عقرب

مجمع عمومی ملل متحد بار سوم خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود این تقاضانامه با ۱۱۰ رأی موافق، ۲۳ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسید.

۹ دسامبر / ۱۸ قوس

مجمع عمومی ملل متحد اعتراض کشورهای طرفدار اتحاد شوروی را با ۸۲ رأی مخالف و ۳۴ ممتنع رد کرد و هیأتی از متخصصین را جهت تحقیق پیرامون استعمال سلاح‌های شیمیایی ساخت روسیه در افغانستان و آسیای جنوب شرقی مأمور گردانید.

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس

ببرک کارمل در مسکو نشان خورشید آزادی را که عالی‌ترین نشان حکومت کابل بود را به برژنف اهدا کرد.

۲۷ دسامبر / ۶ جدی

رونالد ریگان رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا پیشنهاد نمود که روز ۲۱ مارس مطابق اول حمل به‌نام روز همبستگی با مردم افغانستان تعیین شود.

۱۹۸۲

۲۲ فوریه / ۳ حوت

پرز دکوئیار دبیرکل سازمان ملل متحد، دیگو کوردویز معاون خویش را به‌عنوان نمایندهٔ خاص خود در امور افغانستان تعیین نمود.

۱۴ مارس / ۲۳ حوت

نخستین کنگرهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از کودتای ثور در کابل گشایش یافت.

۲۱ مارس / اول حمل

روز افغانستان در اکثر کشورهای جهان تجلیل گردید. زمامداران کشورهای مختلف، سازمان‌های خیریهٔ بین‌المللی، احزاب جهادی و مهاجرین افغانستان در سراسر دنیا با صدور بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها و تظاهرات خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند.

۱۲ آوریل / ۲۳ حمل

دیگو کوردویز نمایندهٔ خاص دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان به کشورهای افغانستان، پاکستان و ایران مسافرت نمود و با رهبران آنها راجع به حل مسئلهٔ افغانستان گفت‌وگو کرد.

۳۱ می / ۱۰ جوزا

رادیو کابل اعلان نمود که بعد از یک هفته زدوخورد اوضاع در درهٔ پنجشیر به حالت عادی درآمده و لانه‌های عناصر ضدانقلاب به‌کلی منهدم شده است.

۱۶ ژوئن / ۲۶ جوزا

دور اول مذاکرات غیرمستقیم زیر نظر دیگو کوردویز نمایندهٔ خاص دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان در ژنو برگزار گردید.

۲۴ ژوئن / ۳ سرطان

مذاکرات غیرمستقیم میان نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در شهر ژنو به پایان رسید.

۲۶ اوت / ۴ سنبله
کنفرانس سران ممالک اسلامی در میامی پایتخت نیجریه دایر گردید و مسئلهٔ افغانستان در صدر برنامهٔ بحث‌شان قرار داشت. عضویت افغانستان در این کنفرانس به حالت تعلیق درآمد.

۱۳ سپتامبر / ۲۲ سنبله
نیروهای شوروی و حکومت کابل به منطقهٔ پادخواب شانهٔ ولایت لوگر حمله بردند. جوانانی را که از ترس به کاریزی پناه برده بودند توسط گاز کشنده به هَلاکت رسانیدند. جسد ۶۰ جوان و ۱۳ نوجوان توسط اهالی از کاریز بیرون کشیده شد.

۲۱ اکتبر / ۲۹ میزان
احمدشاه مسعود فرمانده نیروهای مجاهدین در درهٔ پنجشیر از جامعهٔ بین‌المللی تقاضا نمود تا به اهالی درهٔ پنجشیر که به اثر جنگ‌های پی‌درپی دوسال گذشته و محاصرهٔ اقتصادی با خطر قحطی روبرو هستند هرچه زودتر کمک‌های غذایی را ارسال کنند.

۳۰ اکتبر / ۸ عقرب
هنگامی که یک کاروان نظامی شوروی از تونل سالنگ می‌گذشت، تانکی در داخل تونل منفجر شد ده‌ها سرباز و مسافر در داخل تونل خفه شدند.

۲۵ نوامبر / ۴ قوس
بمب مهیبی سینمای پامیر کابل و ساختمان‌های اطراف آن را شدیداً تکان داد.

۲۹ نوامبر / ۸ قوس
مجمع عمومی مؤسسهٔ ملل متحد چهارمین قطعنامه را به تصویب رسانید و در آن با اکثریت ۱۱۴ رأی در برابر ۲۱ رأی مخالف و ۱۳ ممتنع از شوروی خواسته شد تا نیروهایش را از افغانستان بیرون بکشد.

۱۹۸۳

۱۹ ژانویه / ۲۹ جدی
پروفسور صبغت‌الله مجددی رئیس اتحاد مجاهدین افغانستان از یک حادثهٔ سوءقصد در پیشاور جان به سلامت برد.

۲۱ ژانویه ــ ۷ فوریه / اول ــ ۱۸ دلو
دیگو کوردویز نمایندهٔ دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان به منطقه آمده و بخش اول دور دوم مذاکرات خویش را با وزرای خارجهٔ پاکستان، ایران و افغانستان آغاز کرد.

۹ فوریه / ۲۰ دلو
پرز دکوئیار دبیرکل سازمان ملل متحد نمایندهٔ خویش را موظف ساخت تا دور دوم مذاکرات غیرمستقیم برای حل مسئلهٔ افغانستان را آغاز نماید.

۱۱ آوریل / ۲۲ حمل
دور دوم مذاکرات ژنو آغاز یافت.

۱۰ می / ۲۰ ثور
دیگو کوردویز نمایندهٔ خاص دبیرکل ملل متحد اعلان کرد که در دوران مذاکرات ژنو نمایندگان حکومت کابل و پاکستان ۹۵ درصد توافق‌شان را دربارهٔ متن جامع حل مسئله افغانستان اظهار کرده‌اند.

۱۲ــ۲۴ ژوئن / ۲۲ جوزا ــ ۳ سرطان
دور سوم مذاکرات غیرمستقیم ژنو دایر گردید.
۲۳ نوامبر / ۲ قوس
مجمع عمومی مؤسسه ملل متحد برای پنجمین بار با اکثریت ۱۱۶ رأی موافق، ۲۰ رأی مخالف و ۱۷ رأی ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.
۱۵ دسامبر / ۲۴ قوس
بیش از ۵۰۰ فرمانده یا نمایندگان‌شان جلسه‌ای را به‌خاطر هماهنگی عملیات نظامی در ولسوالی اشکمش ولایت تخار ترتیب دادند. این جلسه به‌نام شورای نظار شهرت یافت.

۱۹۸۴

اول ژانویه / ۱۱ جدی
حکومت کابل لایحهٔ جدید جذب‌سرباز را اعلان نمود. به اساس این تصمیم حکومت جوانان ۱۸ ساله به خدمت زیر بیرق جذب شدند.
۱۵ مارس / ۲۴ حوت
کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد تصمیم گرفت تا هیأتی را به‌خاطر بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان تعیین نمایند و هیأت همه‌ساله گزارشی راجع به وضع حقوق بشر در افغانستان تهیه نماید. این قطعنامه با ۲۷ رأی موافق، ۸ مخالف و ۶ ممتنع به‌تصویب رسید.
۲۱ آوریل / اول ثور
نیروهای شوروی و حکومت کابل هفتمین حمله وسیع‌شان را به درهٔ پنجشیر آغاز کردند.
۲۴ آوریل / ۴ ثور
رادیو کابل از سرکوبی وسیع مجاهدین در درهٔ پنجشیر اطلاع داده این پیروزی را به مردم افغانستان تهنیت گفت.
۲۴ــ۳۰ اوت / ۲ــ۸ سنبله
دور چهارم مذاکرات غیرمستقیم ژنو دایر گردید.
۲۲ نوامبر / اول قوس
مجمع عمومی مؤسسهٔ ملل متحد با اکثریت ۱۱۸ رأی خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

۱۹۸۵

۲۳ آوریل / ۳ ثور
ببرک کارمل لویه جرگه را در کابل افتتاح نمود.
۱۷ می / ۲۷ ثور
هفت حزب مجاهدین مقیم پیشاور ائتلاف جدیدی را تشکیل‌دادند. مهندس‌گلبدین حکمتیار به عنوان سخنگوی ائتلاف تعیین گردید.
۲۴ می / ۳ جوزا
حملهٔ بزرگ نیروهای حکومتی و شوروی به دره‌های مختلف ولایت کنر آغاز گردید.
۲۰ــ۲۵ ژوئن / ۳۰ جوزا ــ ۴ سرطان
مذاکرات مقدماتی ژنو دایر گردید.
۲۷ــ۳۰ اوت / ۵ــ۷ سنبله
دور پنجم مذاکرات غیرمستقیم ژنو انجام یافت.

۱۷ اکتبر / ۲۵ میزان
چهلمین اجلاسیه عمومی مؤسسه ملل متحد دایر گردید. ائتلاف مجاهدین افغانستان هیأتی را به سرپرستی مهندس گلبدین حکمتیار به آنجا فرستاد.

۱۳ نوامبر / ۲۲ عقرب
مجمع عمومی سازمان ملل متحد با ۱۲۲ رأی موافق، ۱۹ رأی مخالف و ۱۲ ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

نوامبر / عقرب
هیأت مجاهدین به رهبری مهندس گلبدین حکمتیار در نیویورک تقاضای ایالات متحدهٔ امریکا مبنی بر ملاقات رونالد ریگان رئیس‌جمهور آن کشور با هیأت مجاهدین را رد نمود.

۱۶ــ۱۹ دسامبر / ۲۵ــ۲۸ قوس
دور ششم مذاکرات ژنو انجام شد.

۱۹۸۶

۲ آوریل / ۱۳ حمل
حکومت ایالات متحدهٔ امریکا دادن اسلحهٔ ضدهوایی استنگر را به مجاهدین افغانستان را آغاز نمود.

۲ می / ۱۲ ثور
پلینوم کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان دایر گردید.

۴ می / ۱۴ ثور
دکتر نجیب‌الله به حیث منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتخاب شد.

۵ــ۲۳ می / ۱۵ ثور ــ ۲ جوزا
هفتمین دور مذاکرات غیرمستقیم در جهت حل مسئلهٔ افغانستان بین حکومت کابل و پاکستان در ژنو دایر گردید.

۱۶ ژوئن / ۲۶ جوزا
پروفسور برهان‌الدین ربانی سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان با رونالد ریگان رئیس‌جمهور امریکا در آن کشور ملاقات نمود.

۱۸ــ۲۱ جولای / ۲۷ــ۳۰ سرطان
محکمه در کابل دایر گردید و شش تن از فرماندهان ارشد مجاهدین احمدشاه مسعود، پناه‌خان، سیدمنصور، اسمعیل‌خان، علاءالدین‌خان و مولوی جلال‌الدین حقانی را غیاباً به اعدام محکوم نمود.

۲۲ جولای / ۳۱ سرطان
پروفسور صبغت‌الله مجددی به حیث سخنگوی ائتلاف مجاهدین تعیین گردید.

۲۸ جولای / ۶ اسد
میخائیل گورباچف رهبر شوروی در ولادی واستک اعلان کرد که شش لشگر از نظامیان آن کشور تا پایان سال جاری افغانستان را ترک خواهند نمود.

۳۱ جولای ــ ۸ اگست / ۹ــ۱۷ اسد
دور هشتم مذاکرات غیرمستقیم ژنو دایر گردید ولی بدون تعیین تاریخ بعدی خاتمه یافت.

۲۵ سپتامبر / ۳ میزان
اولین راکت زمین به هوای استنگر در اطراف فرودگاه جلال‌آباد مورد استفاده واقع شد.

۱۸ نوامبر / ۲۷ عقرب

دیگو کوردویز نمایندهٔ خاص دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان جهت انجام دور تازهٔ مذاکرات به کابل و اسلام‌آباد سفر نمود.

۲۰ نوامبر / ۲۹ عقرب

ببرک کارمل از تمام مقام‌های حزبی و دولتی افغانستان کناره‌گیری نمود.

۲۲ نوامبر / اول قوس

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت ۱۲۲ رأی خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

نوامبر ـ دسامبر / قوس

نیروی عظیم از قطعات نظامی اتحاد شوروی و ارتش حکومت کابل به دره‌های جدران ولایت پکتای هجوم بردند. آنها توانستند بعد از یک‌ماه جنگ و درگیری کاروان نظامی‌شان را به شهر محاصره شده خوست برسانند.

۱۲ دسامبر / ۲۱ قوس

دکتر نجیب برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت و در آنجا با میخائیل گورباچف ملاقات نمود.

۱۹۸۷

اول ژانویه / ۱۱ جدی

در کابل اعلان گردید که آتش‌بس یک‌جانبه میان حکومت کابل و مجاهدین از تاریخ ۱۵ ژانویه عملی می‌گردد. ائتلاف مجاهدین افغانستان این پیشنهاد را رد نمودند.

۱۵ ژانویه / ۲۵ جدی

در روز اول اعلان آتش‌بس از طرف دکتر نجیب، هواپیماهای حکومت کابل شهرک‌های مرزی پاره‌چنار و تره‌منگل پاکستان را بمباران نمودند.

۱۷ ژانویه / ۲۷ جدی

رهبران مجاهدین افغانستان در یک اجتماع عظیم از مهاجرین و مجاهدین افغانستان در شهر پیشاور سخنرانی نموده پیشنهاد آتش‌بس حکومت دکتر نجیب را رد کردند.

۲۵ فوریه ـ ۹ مارس / ۶ـ ۱۸ حوت

دور نهم مذاکرات غیرمستقیم میان حکومت کابل و پاکستان در ژنو دایر شد.

۲۰ جولای / ۲۹ سرطان

دکتر نجیب‌الله رئیس حکومت کابل با میخائیل گورباچف در مسکو ملاقات نمود.

۲۳ جولای / اول اسد

اجتماع بزرگ از فرماندهان افغانستان که به ریاست اسمعیل‌خان در یکی از نقاط کوهستانی ولایت غور تشکیل شده بود و به‌نام جلسه ساغر یاد می‌شد، پایان یافت.

۱۸ اکتبر / ۲۶ میزان

مولوی محمد یونس خالص به‌عنوان سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان تعیین شد.

۲۳ نوامبر / ۲ قوس

مجمع عمومی مؤسسه ملل متحد با اکثریت ۱۲۳ رأی قطعنامه را صادر کرده و از نیروی شوروی خواست تا از افغانستان بیرون شوند.

۲۹ نوامبر / ۸ قوس
لویه جرگه درکابل تشکیل شد تا روی قانون اساسی جدید بحث نماید.

۱۹۸۸

۲ـ۸ آوریل / ۱۳ـ۱۹ حمل
نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در ژنو گرد هم آمدند تا ترتیبات محفلی راکه طی آن توافقات ژنو به امضا می‌رسید، بررسی کنند.

۱۴ آوریل / ۲۵ حمل
به اثر تلاش‌های فراوان نمایندگان ملل متحد در امور افغانستان توافقات ژنو بین نمایندگان حکومت کابل، پاکستان، اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا به امضا رسید.

۲۶ می / ۶ جوزا
محمدحسن شرق به‌عنوان صدراعظم حکومت کابل تعیین گردید.

۱۹۸۹

۲۷ ژانویه / ۷ دلو
اکثر کشورهای غربی و ژاپن سفارت‌خانه‌هایشان درکابل را بستند.

۱۴ فوریه / ۲۵ دلو
آخرین سرباز شوروی افغانستان را ترک نمود.

۲۱ فوریه / اول حوت
حکومت کابل حالت اضطراری را اعلان کرد.

۲۱ فوریه / اول حوت
سلطان علی کشتمند دوباره به‌عنوان صدراعظم افغانستان تعیین شد.

۲۳ فوریه / ۳ حوت
اجتماع از نمایندگان احزاب مختلف مجاهدین افغانستان به‌خاطر تعیین زعامت و حکومت موقت مجاهدین در شهر راولپندی تشکیل شد. این اجتماع به‌نام شورای مشورتی مجاهدین افغانستان شهرت یافت.

۲۶ فوریه / ۶ حوت
پروفسور صبغت‌الله مجددی از طرف شورای مشورتی به‌عنوان رئیس جمهور موقت افغانستان انتخاب گردید.

۵ مارس / ۱۴ حوت
بعد از زدوخورد مختصر میان مجاهدین و سربازان حکومت کابل، پایگاه نظامی ثمر خیل در شرق جلال‌آباد به تصرف مجاهدین درآمد.

۸ مارس / ۱۷ حوت
حمله بزرگ مجاهدین به‌خاطر تسخیر شهر جلال‌آباد آغاز گردید.

۱۰ مارس / ۱۹ حوت
عربستان سعودی حکومت موقت مجاهدین افغانستان را به رسمیت شناخت.

۷ آوریل / ۱۸ حمل
ایالات متحدهٔ امریکا شخصی به‌نام پیتر تامسن را به حیث سفیر آن‌کشور نزد مجاهدین افغانستان معرفی نمود.

۱۵ می / ۲۵ ثور
لویه جرگه درکابل ترتیب یافت.

۹ جولای / ۱۸ سرطان
۳۲ تن از فرماندهان و مجاهدین مربوط جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار

به‌دست یکی از فرماندهان حزب اسلامی به‌نام سیدجمال کشته شدند. حزب اسلامی تعداد کشته‌شدگان را یازده‌نفر خواند.

۱۸ جولای / ۲۲ سرطان

بـه‌دنبال کشته‌شدن فرماندهان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار، پروفسور برهان‌الدین ربانی ضمن سخنرانی در اجتماع که به مناسبت یادبود آنها در شهر پیشاور دایر گردیده بود از رهبران جهاد خواست تا عضویت حزب اسلامی در حکومت موقت به‌حالت تعلیق درآید.

۵ اوت / ۱۴ اسد

مهندس گلبدین حکمتیار طی کنفرانس مطبوعاتی حکومت موقت را بی‌اعتبار خوانده و از عهدهٔ وزارت خارجه حکومت موقت مجاهدین استعفا نمود.

۱۹۹۰

اول ژانویه / ۱۱ جدی

سیدجمال فرمانده حزب اسلامی افغانستان که مسئول قتل فرماندهان و مجاهدین جمعیت اسلامی در ولایت تخار بود همراه با برادر و دوتن دیگر از همکارانش در شهر تالقان به دار آویخته شد.

۶ مارس / ۱۶ حوت

ژنرال شهنواز تنی وزیر دفاع حکومت کابل دست به کودتا زد ولی ناکام گردید.

۶ مارس / ۱۶ حوت

مهندس گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان در یک کنفرانس مطبوعاتی در شهر اسلام‌آباد پاکستان حمایتش را از کودتاچیان اعلان نمود.

۷ مارس / ۱۷ حوت

عده‌ای از رهبران کودتا به شمول ژنرال شهنواز تنی از افغانستان فرار نموده توسط هواپیمای نظامی در مناطق قبایلی پاکستان پیاده شدند.

۱۵ آوریل / ۲۶ ثور

اجتماعی در ولایت هرات به‌خاطر تسلیم‌شدن تعدادی از افراد مسلح به حکومت دکتر نجیب ترتیب شده بود. دوتن از افراد مسلح از میان صفوف تسلیم‌شدگان به روی مقامات حکومتی آتش گشودند. فضل‌الحق خالقیار والی ولایت هرات زخمی گردید و چند افسر به شمول ژنرال جلال رزمنده کشته شد.

۲۱ آوریل / اول ثور

فضل‌الحق خالقیار به حیث صدراعظم حکومت کابل تعیین شد.

۳ سپتامبر / ۱۲ سنبله

دکتر نجیب‌الله جهت حضور در کنفرانسی کابل را به قصد پاریس ترک نمود.

۶ سپتامبر / ۱۵ سنبله

عده‌ای از فرماندهان حزب محاذ ملی اسلامی افغانستان در ولایت ننگرهار زمانی‌که مشغول جلسه بودند هدف راکت اسکاد قرار گرفته ۶ کشته و ۲۵ تن آنها مجروح گردیدند.

۱۰ سپتامبر / ۱۹ سنبله

پروفسور صبغت‌الله مجددی رئیس

حکومت موقت مجاهدین راهی صفحات شمال افغانستان گردید.

۹ اکتبر / ۱۷ میزان

فرماندهان مشهور اکثر ولایات افغانستان جلسه‌شان را در مرز افغانستان و پاکستان در منطقه شاه تسلیم دایر کردند. در این اجتماع که به‌نام شورای سرتاسری فرماندهان جهادی افغانستان مسمی گردید احمدشاه مسعود نیز حضور داشت.

۲۴ اکتبر / ۲ عقرب

توافقنامه برای رفع اختلافات و تأسیس ادارهٔ واحد در مناطق آزاد میان دو حزب اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان در پیشاور به امضا رسید.

۱۱ نوامبر / ۲۰ عقرب

پروفسور صبغت‌الله مجددی رئیس حکومت موقت مجاهدین عازم جبهات ولایت هرات گردید.

۱۹۹۱

۹ فوریه / ۲۰ دلو

به‌دنبال تصمیم حکومت موقت مجاهدین، یک گروه بالغ به سیصدتن از مجاهدین گروه‌های مختلف عازم عربستان سعودی شدند تا در کنار نظامیان متحدین علیه اعراق بجنگند.

۳۱ مارس / ۱۱ حمل

شهر خوست به‌دست مجاهدین سقوط نمود.

۲۰ آوریل / ۳۱ حمل

انفجار عظیمی در اسدآباد مرکز ولایت کنر حدود هزار کشته و زخمی از خود بجا گذاشت.

۳۰ آوریل / ۱۰ ثور

نیروهای حکومت کابل توانستند بعد از درگیری‌های خونین یکی از پایگاه‌های مهم مجاهدین در منطقه تنگی واغجان ولایت لوگر را تصرف کند.

۱۵ می / ۲۵ ثور

با سلسله عملیات مجاهدین در شمال افغانستان پایگاه استراتژیک حکومت در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار به‌دست مجاهدین تحت فرماندهی احمدشاه مسعود سقوط نمود.

۱۷ می / ۲۷ ثور

جنگ شدید میان گروه‌های مجاهدین در ولایت کنر آغاز گردید.

می

قوای عظیم از نیروهای زمینی و هوایی حکومت کابل بر مراکز فرماندهی اسمعیل‌خان در ولایت هرات حمله نمودند.

۱۹ می / ۲۹ ثور

اسمعیل‌خان فرمانده عمومی مجاهدین ولایت هرات اعلان نمود که در اثر بمباران نیروی هوایی کابل حدود ده‌هزار خانواده از ولسوالی‌های زنده‌جان و اطراف شهر هرات به مناطق امن‌تر کوچیده‌اند و این خانواده‌ها بدون آب و غذا و سرپناه در خطر نابودی قرار دارند.

۲۲ می / اول جوزا

چهار عدد راکت اسکاد بر ولسوالی خواجه

غار ولایت تخار اصابت کرد. اضافه از پنجاه تن کشته و زخمی شدند. در میان مجروحین یک کارمند سوئیسی کمیتهٔ خیریهٔ سوئیس برای افغانستان نیز شامل بود.

۲ ژوئن / ۱۲ جوزا

در اثر بمباران شدید و حملات حکومت کابل در شمال افغانستان، مجاهدین از مراکز حکومتی که آنها را سه‌هفته قبل در ولسوالی خواجه غار تصرف نموده بودند عقب‌نشینی کردند.

۲۱ جولای / ۳۰ سرطان

مجاهدین بعد از درگیری‌های خونین چند پایگاه حکومت کابل در شمال افغانستان به شمول ولسوالی‌های خواجه غار، اشکاشم و زیباک را تصرف کردند.

۱۶ اوت / ۲۵ اسد

طیارات حکومت کابل به‌صورت ناگهانی به مرکز فرماندهی احمد شاه‌مسعود در ولایت تخار حمله نمودند ده‌ها تن از اهالی و مجاهدین کشته و زخمی شدند ولی مسعود به‌طور معجزه‌آسا از این حادثه جان به‌سلامت برد.

۱۸ سپتامبر / ۲۷ سنبله

حملات مجاهدین برای تسخیر شهر گردیز آغاز گردید.

۲۸ سپتامبر / ۷ میزان

یک هیأت از رهبران مجاهدین افغانستان برای اشتراک در جلسهٔ عمومی مؤسسهٔ ملل متحد عازم نیویورک شدند.

۵ نوامبر / ۱۴ عقرب

یک خبرنگار پرتغالی هنگام مصاحبه بر محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان در منزلش در حومه شهر روم کشور ایتالیا حمله نمود. شاه سابق با برداشتن جراحات جزئی از حادثه جان به‌سلامت برد.

۸ نوامبر / ۱۷ عقرب

حیات مجاهدین افغانستان به سرپرستی برهان‌الدین ربانی پاکستان را به قصد جده ترک نمود. این هیأت می‌خواهد تا از طریق عربستان سعودی برای مذاکره به روسیه بروند.

۱۵ نوامبر / ۲۴ عقرب

اعلامیهٔ مشترکی بین هیأت مجاهدین و مقامات روسیه در هشت ماده در شهر مسکو به امضا رسید.

۱۹ نوامبر / ۲۸ عقرب

حزب اسلامی افغانستان اعلان نمود که مجاهدین‌شان حملات وسیع به پایگاه‌های حکومت در سراسر افغانستان را از سر گرفته‌اند. این حملات با فیر تفنگچه توسط مهندس حکمتیار بر یک پوسته حکومتی در ولایت لوگر آغاز گردید.

۱۹۹۲

۲۱ ژانویه / اول جدی

حدود هزار سربازی که هنگام سقوط شهر خوست به‌دست مجاهدین اسیر شده بودند طی مراسمی در غندژور ولایت پکتیا آزاد شدند.

۱۵ مارس / ۲۳ حوت

ولایت سمنگان به‌دست مجاهدین سقوط نمود.

۲۰ مارس / ۲۸ حوت

مجاهدین گروه‌های مختلف و افراد ناراضی اردوی حکومت کابل کنترل شهر مزار شریف را به‌دست گرفتند.

۱۱ آوریل / ۲۲ حمل

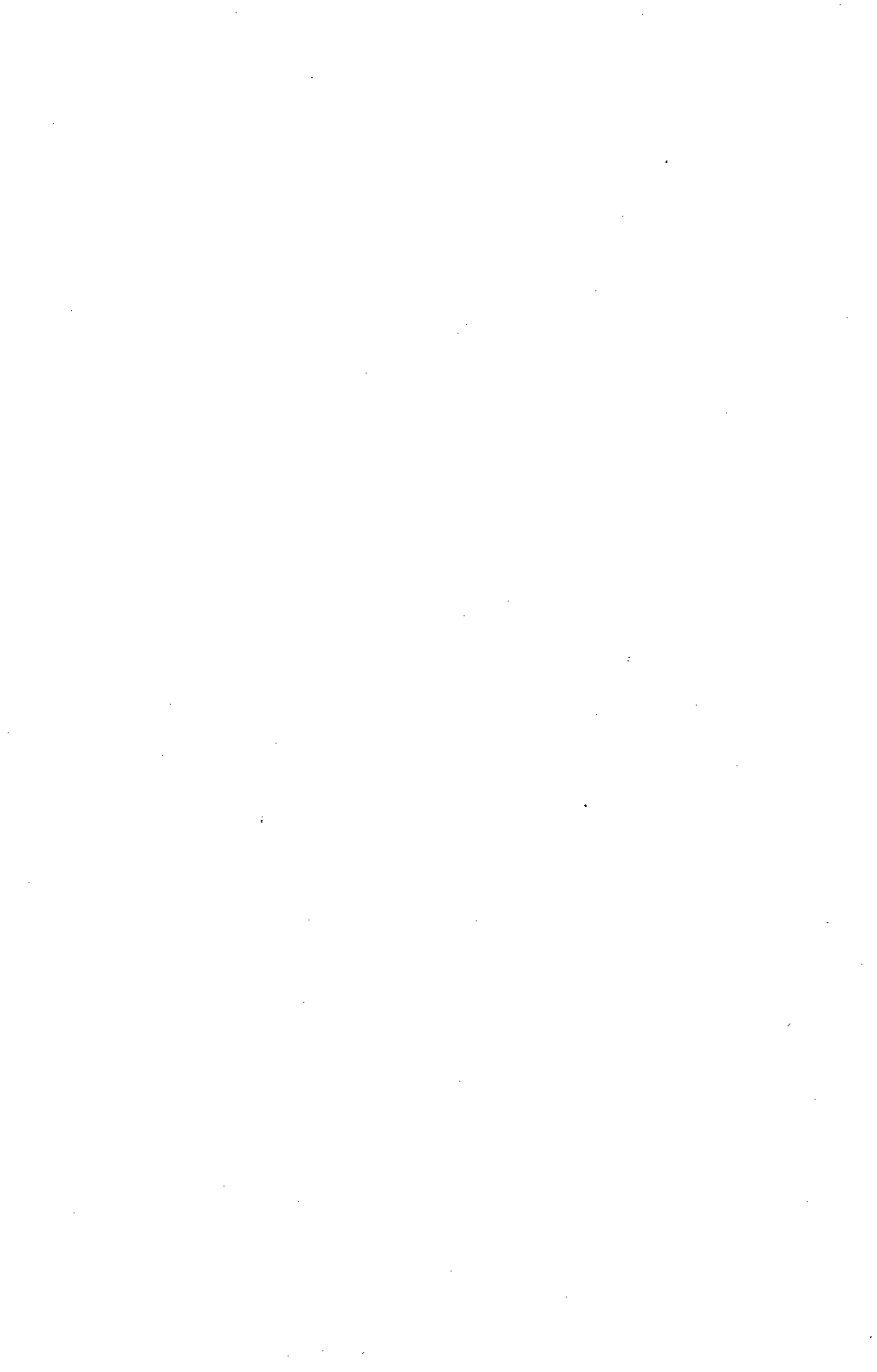
افسران و سربازان پوسته‌های امنیتی شاهراه سالنگ به مجاهدین احمدشاه مسعود پیوستند.

۱۴ آوریل / ۲۵ حمل

مجاهدین کنترل فرودگاه بگرام را به‌دست گرفتند.

۱۶ آوریل / ۲۷ حمل

دکتر نجیب‌الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد.



سلطنت امیر حبیب‌الله

افغانستان با تاریخ چندین هزارسالهٔ خویش شاهد فرازونشیب‌های گوناگون بوده، جهان‌گشایان و امپراتوران و کشورهای مختلف به این کشور تاخته‌اند. اما نباید فراموش کرد که مردمان این کشور در طول تاریخ توانسته‌اند با شجاعت و مردانگی از کشور خویش دفاع نموده قوای متجاوز را از وطن‌شان برانند.

شایان توجه است که در کنار شجاعت و مردانگی و تلفات بی‌شمار اهالی این سرزمین، بعضاً معاهداتی نیز بر افغان‌ها تحمیل شده است که طی آن قسمت‌هایی از کشور خویش را از دست داده‌اند. مثال مهم این‌گونه معاهدات، معاهدهٔ دیورند است که میان امیر عبدالرحمن‌خان و انگلیس‌ها امضا شد. بعد از وفات امیر عبدالرحمن‌خان پسرش امیر حبیب‌الله پادشاه شد.

سید شمس‌الدین مجروح، که خاطرات زمان امیر حبیب‌الله را به‌یاد دارد می‌گوید که در آن زمان آرامی مطلق در کشور حکمفرما بود:

> در زمان امیر شهید (امیر عبدالرحمن‌خان) در افغانستان آرامی و استقرار حکمفرما و امنیت برقرار بود و این امنیت و آرامی را می‌توان از برکت عملکرد امیر عبدالرحمن‌خان برشمرد. عبدالرحمن‌خان یک دورهٔ دیکتاتوری را پشت سر گذاشته و خافات محلی یا به‌اصطلاح فئودالی را که اکثراً مدعیان قدرت بودند را از بین برد تا یک حکومت مرکزی بسازد. از برکت او در دورهٔ امیر حبیب‌الله آرامی برقرار بود و این آرامی مدتی ادامه داشت. البته از لحاظ اصلاحات داخلی چندان کار مهمی صورت نگرفت تنها مکتب حبیبیه تأسیس شد که قابل ذکر است که آن یک کار مثبت و خوب بود و همچنین بعضی شوارع و جاده‌ها بازسازی گردید و بعض صنایع از قبیل فابریکه

(کارخانه) برق آباد گردید و قوای نظامی، که در زمان عبدالرحمن‌خان تشکیل شده بود، را تقویت نمود. اگرچه این خدمات را امیر حبیب‌الله انجام داد ولی کار مؤثر، که مملکت را به‌سوی یک انقلاب صنعتی بکشاند، در زمان او به‌وجود نیامد.

در این دوره همچنین حرکاتی جریان داشت که این تحرکات هند بریتانیا را به تشویش انداخت تا مبادا افغان‌ها از قبول‌نمودن معاهده دیورند ابا ورزند. مورخ افغان دکتر حسن کاکر می‌گوید که سفر لویس دبلیو دین (دبیر امور خارجهٔ هند بریتانیا) در سال ۱۹۰۵ به کابل نشان‌دهندهٔ تشویش انگلستان بود:

خط دیورند در سال ۱۸۹۳ به امیر تحمیل شد. بعد از وفات عبدالرحمن‌خان گمان می‌رفت که چون این معاهده با شخص او امضا شده است بنابراین امیر حبیب‌الله‌خان و وارثان دیگر او آن را قبول نخواهند کرد و شاید در سرحدات هند بریتانیا مشکلاتی را به‌وجود بیاورند.

چون انگلیس‌ها از روس‌ها مطمئن نبودند لذا برای تثبیت نفوذ خود به عملیات زیاد دست زدند. آنها خواستند که به امیر فشار بیاورند تا او به همان قراردادها که با عبدالرحمن صورت گرفته بود، عمل نماید. آنها فکر می‌کردند که با از بین‌رفتن عبدالرحمن گروهی به‌وجود آمده است که مخالف خارجی‌ها بوده و سرانجام به حضور انگلیس‌ها خاتمه خواهند داد. آن گروه شامل نصرالله‌خان، برادر، و امان‌الله‌خان، پسر امیر حبیب‌الله بودند. آنها از این بابت مطمئن نبودند و خواستند به کابل بیایند و امیر را متقاعد بسازند که شرایط‌شان را، مانند عبدالرحمن‌خان، قبول کند. روی همین نظر بود که دبلیو دین به کابل آمد. امیر به این مسئله پافشاری می‌کرد که همان معاهدات امضا شده قابل اعتبار بوده ضرورت به امضای معاهده جدید نمی‌باشد. آنها برین مسئله قانع شدند و دین سفر خویش به کابل را خاتمه داد.

اگرچه معاهده با لویس دین مانند سابق امضا شد اما مشکلات و مسایل هند بریتانیا در مناطق قبایلی به‌جای خودش باقی ماند. ملاصاحب چکنوری یکی از علمایی بود که مانند دیگران فعالیت‌های خویش را در مناطق قبایلی به‌پیش می‌برد. سناتور غلام نبی چکنوری پسر ملا صاحب چکنوری راجع به فعالیت‌های پدرش می‌گوید:

> ملاصاحب چکنوری به جهاد خویش ادامه می‌داد و در همان زمان با انگلیس‌ها درجنگ بود. او قوای قومی را تشکیل داده روحیه جهاد را در بین مردم زنده نگهداشته بود. او با افراد خویش در مناطق دیر، شبقدر، سبحان خور و کرپی با انگلیس‌ها می‌جنگید. در سال ۱۳۱۲ هجری همراه با پیر صاحب هده و سایر پیروانش به جنگ علیه انگلیس‌ها پرداخت.

با وجودی که در مناطق قبایلی و سایر نقاط علیه انگلیس عملاً جنگ جریان داشت، در داخل کابل بر ضد امیر حبیب‌الله نیز فعالیت‌های مشروطه‌خواهان دیده می‌شد. یکی از مشروطه‌خواهان آن زمان مولوی محمدسرور واصف نام داشت که برادر عزیزالله واصفی می‌باشد. عزیزالله واصفی در این باره می‌گوید که هدف آنها حکومت شاهی مشروطه بود:

> مولوی محمد سروری واصف از پیشگامان حزب مشروطه‌خواهان بود. حزب مشروطه‌خواهان گروهی بود که می‌خواستند تا شاه مطابق قوانین اسلامی حکومت کرده برای او شرایطی گذاشته شود. آنها می‌گفتند که پادشاه اوامر خداوند متعال را بر ملت تطبیق کند و به اساس مشورت ملت کار کند و به شکل مشروطه، نظام حکومتش را به پیش ببرد. اکثر این مشروطه‌خواهان به دار آویخته شدند و محمد سرورخان به توپ بسته شد. زمانی‌که محمدسرورخان را به توپ می‌بستند او بر میله توپ شعر ذیل را نوشت:
>
> ترک مال و ترک جان و ترک سر
> در ره مشروطه اول منزل است

در همین زمان بود که جنگ اول جهانی آغاز گردید و انگلیس یکی از طرفین جنگ بود. نمایندهٔ هند ضمن یک نامه امیر حبیب‌الله‌خان را از آغاز جنگ اطلاع داد و از او خواست تا در جنگ حالت بی‌طرفی را اختیار نماید. در نامهٔ او آمده است:

> اعلیحضرتا! می‌خواهم به شما اطلاع بدهم که در اروپا جنگ آغاز گردیده است. اتریش و هنگری در مقابل صربستان جنگ را اعلان نموده‌اند و آلمان دشمنی را علیه فرانسه و روسیه شروع نموده است. چون برتانیا و فرانسه منافع مشترک دارند، بنابراین برتانیا نیز در مقابل آنان دشمنی را آغاز کرده است. بر اساس معاهده دبلیو دین شما قبول نموده‌اید که در مسایل خارجی

توصیه‌های برتانیا را بپذیرید. من به شما توصیه می‌کنم که در این جنگ حالت بی‌طرفی را اختیار کنید.

چون ترکیه در آن جنگ سهیم بود، لذا سلطان آن کشور امیر حبیب‌الله را دعوت کرد که وارد جنگ شود و خصوصاً پشتون‌های مناطق قبایلی را تحریک نمود علیه حکومت برتانیا جنگ را آغاز کنند. امیر حبیب‌الله پیام سلطان ترکیه را پاسخی واضح نداد ولی به جواب نامه نماینده هند نوشت که تا زمانی‌که در افغانستان صلح و امنیت باشد من به مفاد معاهده امضا شده احترام می‌گذارم.

با وجودی که امیر حبیب‌الله‌خان بی‌طرف ماند ولی اشخاصی مانند محمود طرزی علیه انگلیس‌ها به مبارزه می‌پرداختند. مورخ افغان سیدقاسم رشتیا که دورهٔ حبیب‌الله‌خان را به‌یاد دارد می‌گوید که این بی‌طرفی به‌سود افغان‌ها تمام شد:

تمام افغان‌ها می‌خواستند که انگلیس‌ها بروند و دور شوند و شکست بخورند. افغان‌ها گویا می‌خواستند که کشورشان در کنار ترک‌ها و آلمان‌ها بایستد. ولی نتیجه نشان داد که موضع‌گیری کسانی که می‌خواستند افغانستان در جنگ بی‌طرف باقی بماند، به‌سود کشور تمام شد، اگرچه آنها در اقلیت بودند. محمود طرزی و جریدهٔ او یعنی سراج‌الاخبار به مخالفت با انگلیس می‌پرداخت و انگلیس‌ها دستور دادند تا توزیع اخبار در سرحد متوقف شود زیرا مبادا مردم هندوستان را به شورش بکشاند. سراج‌الاخبار نقش بزرگی را بازی می‌کرد و می‌خواست تا مردم طرفداری ترک‌ها و آلمان‌ها را نمایند. ولی حکومت همان سیاست راکه طرح‌ریزی نموده بود پیش می‌برد اما سرانجام همان سیاست حکومت موفقانه بود زیرا آلمان‌ها شکست خوردند و افغانستان به سلامت باقی ماند.

در برابر امیر مخالفت زیاد وجود داشت و آن مخالفت‌ها باعث شد که امیر حبیب‌الله در کله گوش ولایت لغمان به‌قتل برسد. سید شمس‌الدین مجروح که آن زمان را به‌خاطر دارد می‌گوید که قتل امیر یک قتل سیاسی بود:

مرگ امیر واقعاً یک قتل سیاسی و طرح‌ریزی‌شده بود. امیر شهید افغانستان را در جنگ جهانی از صحنهٔ جدال دور نگه داشت. عده‌ای از مردم، خصوصاً جوانان و روشنفکران، می‌خواستند که افغانستان داخل جنگ شود و بتواند

استقلال خویش را از انگلیس بگیرد. بعضی شایعات که در خصوص صحت و سقم آن نمی‌توان اظهارنظر کرد وجود دارد که حتی امیر امان‌الله‌خان ــ پسر امیر ــ نیز جزء گروهی بود که می‌خواستند افغانستان داخل جنگ شود.

علاوه از امان‌الله‌خان، سپهسالار محمد نادرخان، محمود بیگ طرزی و سردار نصرالله‌خان نیز می‌خواستند که جنگ صورت گیرد و افغانستان استقلالش را به‌دست آورد.

امان‌الله‌خان و افغانستان مستقل

بعد از مرگ امیر حبیب‌الله، در همان روز، جلسه‌ای در شهر جلال‌آباد دایر شد. عزیزنعیم که عضو خاندان شاهی است و با یکی از شرکت‌کنندگان همان جلسه صحبتی داشته است، می‌گوید:

> سلطان احمدخان شیرروزی که مدت‌ها وزیر خارجه بود، در این جلسه حضور داشت و واقعات آن روز را به چشم دیده است. او به من گفت که بعد از کشته‌شدن امیر حبیب‌الله‌خان درباریان در باغ شاهی شهر جلال‌آباد گرد هم آمدند. در این گردهمایی نائب‌السلطنه سردار نصرالله‌خان و معین‌السلطنه سردار عنایت‌الله‌خان نیز حضور داشتند. آنها نشسته بودند که ناگهان خبر رسید که جنازه امیر از پل درونته عبور نمود. در آن مجلس این موضوع مطرح گردید که به اساس حکم اسلامی، قبل از تدفین پادشاه باید جانشین او انتخاب شود. سلطان احمدخان گفت که او و سایر جوانان تعلیم یافته می‌خواستند تا عنایت‌الله‌خان پادشاه شود زیرا او وزیر معارف و دارای اندیشه‌های نوگرایانه است اما شاغاسی علی احمدخان وزیر داخله برخاسته دست‌های نائب‌السلطنه نصرالله‌خان را بوسید و با او بیعت کرده گفت ترا به حیث پادشاه قبول نموده‌ام و به‌دنبال او دیگران نیز با نصرالله‌خان بیعت کردند.

در آن هنگام امان‌الله‌خان در کابل بوده، امور پایتخت را در دست داشت. او با نصرالله‌خان بیعت نکرد و خویشتن را پادشاه خواند. محمدحسن کاکر در مورد اینکه امان‌الله‌خان چگونه توانست قدرت را از سردار نصرالله‌خان درحالی‌که او از حمایت روحانیون و خانواده سلطنتی برخوردار بود بگیرد، می‌گوید:

او قبلاً در این باره فکر نموده بود. چراکه به محض آنکه خبر کشته‌شدن امیر حبیب‌الله به کابل رسید او اعلان کرد که قاتل پدرش را گرفتار و استقلال افغانستان را از انگلیس خواهد گرفت. او همچنین اعلان نمود که استقلال افغانستان را که در زمان پدربزرگ او امیر عبدالرحمن‌خان از دست رفته بود دوباره اعاده خواهد نمود و برای این منظور معاش نظامیان را شش روپیه اضافه کرد، به‌طوری‌که معاش آنها را از چهارده روپیه به بیست روپیه رساند. این مسایلی بود که دفعتاً محبوبیت او در بین مردم کابل افزون ساخت و سبب شد سردار نصرالله‌خان در مقابل امان‌الله مقاومت ننماید. از طرف دیگر باید توجه داشت نصرالله‌خان اساساً شخص ماجراجو و طرفدار قتل وقتال نبود.

این تحولات سبب شد مقاومت صورت نگیرد و امان‌الله‌خان بعد از استعفای نصرالله‌خان در مسجد عیدگاه شهر کابل به حیث پادشاه حکومت را به‌دست گیرد و حضرت صاحب شوربازار مشهور به شاه آغا دستار را به‌سرش ببندد.

امان‌الله‌خان به مجرد نشستن به تخت پادشاهی محاکمه افرادی را آغاز کرد که در قتل امیر حبیب‌الله‌خان مظنون بودند. سردار نصرالله‌خان متهم به دست‌داشتن در قتل به حبس ابد محکوم شد و شاعلیرضا متهم به قتل نیز اعدام گردید. نادرخان و برادرانش مدتی کوتاه در زندان به‌سر بردند ولی به‌زودی رهاگردیده با عزت و احترام در مقام‌های حکومتی قرار گرفتند. امیر امان‌الله‌خان نامه ذیل را به حاکم بریتانیایی هند نوشت و آنها را از شهادت پدرش خبر داد:

بعد از ادای احترام، می‌خواهم به شما حکومت هند برتانوی و وایسرای با تأسف اطلاع بدهم که پدرم اعلیحضرت سراج‌الملة والدین امیر حبیب‌الله‌خان به‌طور غیرقانونی و غیرعادلانه در لغمان در هژدهم جمادی‌الاول سال ۱۳۳۷ هجری قمری کشته شد. کاکای من سردار نصرالله‌خان به‌طور ناحق در جلال‌آباد قدرت را غصب کرد و خود را امیر اعلان نمود ولی حالا با من بیعت کرده، از تاج و تخت دست کشیده است. سردار عنایت‌الله، سردار حیات‌الله و تمام اعضای خانواده شاهی که به سردار نصرالله‌خان بیعت کرده بودند او را غیرقانونی خوانده حالا به من بیعت کرده‌اند و مرا به حیث پادشاه و امیر انتخاب کرده‌اند.

اگرچه حکومت بریتانیایی هند نامه امان‌الله‌خان را به‌زودی جواب ندادند ولی بعد از مشورت با لندن نامه ذیل را در جواب امیر ارسال کردند:

بعد از ادای احترام، نامه شما رسید، از شنیدن خبر مرگ نابهنگام پدر شما سراج‌الملة والدین حبیب‌الله‌خان پریشان شدیم. حکومت هند برتانوی که در دوستی با شما یکجا بود درین غم شریک شما می‌باشد و از شما تشکر که به ما اطلاع دادید که از طرف مردم کابل به پادشاهی انتخاب شده و سردار نصرالله‌خان نیز با شما بیعت نمود.

گفته می‌شود که روحانیون و عده‌ای از دوستان سردار نصرالله‌خان ناراضی شدند و عده‌ای بعدها بر این عقیده شدند که اعلان فوری استقلال از طرف امان‌الله‌خان به این سبب بود که حمایت مردم را در سلطنت حاصل کند. مورخ افغان سیدقاسم رشتیا با این امر نظر موافقت ندارد و می‌گوید:

این یک تبلیغات بی‌اساس است امان‌الله‌خان با مردم تماس فراوان داشت و نظریات مردم برای او واضح بود و به قوت و زور انگلیس‌ها نیز پی برده بود. مشاورانش به او اطلاع دادند که حکومت انگلیس نسبت به هر وقت دیگر ضعیف‌تر شده است زیرا تازه از جنگ خلاص شده و روحیات مردم به طرف صلح متوجه است و نظامیان نیز مرخص شده‌اند و در هندوستان به تعداد زیاد نظامی موجود نیست چراکه اکثر سربازان بریتانیایی به اروپا رفته بودند. گویا این یک عمل حساب‌شده به‌شمار می‌آمد اما با آنهم امان‌الله‌خان یک حرکت شجاعانه را انجام داد.

این حرکت اول در تورخم و لندی کوتل آغاز شد.

علاقهٔ دار عبدالودودخان ساکن شینوار آن زمان را به‌یاد دارد و چنین می‌گوید:

زمانی‌که انگلیس‌ها به لندی کوتل رسیدند از کنر مرحوم مسریاخان پاچا، از چکنوز ملاصاحب چکنوری و از مهمند ماصل‌خان به انگلیس‌ها حمله کردند. همزمان با احضار قوای انگلیس در تمام افغانستان مقاومت آغاز شد. سپهسالار محمد نادرخان به جنوب، سپهسالار صالح محمدخان به مشرق و سردار عبدالقدوس‌خان به قندهار اعزام شدند تا در مقابل انگلیس‌ها بایستند. در ناحیه جنوبی سپهسالار محمد نادرخان با برادرانش انگلیس‌ها را مجبور

ساختند که عقب‌نشینی کنند و قوایشان را از مناطق تل و وانه بیرون نمایند. به این‌ترتیب در ناحیه جنوبی موفقیت نصیب افغان‌ها گردید. در ناحیه قندهار نیز علیه انگلیس‌ها مقاومت صورت گرفت و جلو پیشروی آنها گرفته شد ولی در ناحیه مشرقی صالح محمدخان و نیروهای او نتوانستند در مقابل قوای هوایی بریتانیا مقاومت کند.

سناتور غلام نبی چکنوری می‌گوید با وجودی‌که شیرازه نظامی از هم گسیخت ولی مقاومت مردمی ادامه داشت:

در آنجا شیرازه نظامی از هم گسیخت لیکن ملاصاحب چکنوری و عده‌ای دیگر از رؤسای قبایل و علما و روحانیون ننگرهار جمع شدند. چون در مهمند جنگ جریان داشت، ملاصاحب که نزد مردم محبوبیت زیاد داشت نامه‌های فراوان به سران اقوام و قبایل نوشت. درین هنگام انگلیس‌ها به طرف تورخم پیشروی نموده مناطق دکه را گرفتند. ملاصاحب با سایر جهادگران که در منطقهٔ چوکی بودند عقب‌نشینی کرده و به قریه هزارناو که در طرف غرب دکه واقع است و چند میل از آنجا فاصله دارد رفتند و در آنجا مردم را جمع نمودند.

در مناطق کنر و چترال افغان‌ها تحت ریاست میر زمان‌خان توانستند بعضی مناطق را از انگلیس‌ها بگیرند و مقاومت خویش را ادامه دهند و تا مدت زمانی آن مناطق را در دست خویش حفظ نمودند. محمدهاشم زمانی پسر میرزمان‌خان می‌گوید که این مسئله فراموش شده است که جبهه چهارم جهاد همان جبهه میرزمان‌خان بوده است:

مجاهدین و جهادگران کنر از راه اسمار و نری به تأسیسات و نیروهای انگلیس حملات شدید را انجام دادند و حدود یکصد و بیست و هشت نفر شهید دادند تا توانستند مناطقی چون آرنوی، گددره و لمبریت را از انگلیس‌ها گرفتند و در ناحیه چترال نیز پیشروی نمودند و آنجا را محاصره کردند. گرچه این جبهه را عده‌ای از مورخین فراموش نموده‌اند با همه اینها ایشان توانستند تا شکست صالح محمدخان را در دره خیبر تلافی کنند.

هنگامی‌که در کنر و پکتیا جنگ جریان‌داشت، هواپیماهای‌انگلیسی کابل‌را بمباران می‌کرد.

سیدقاسم رشتیا آن بمباران را به‌خاطر دارد و می‌گوید:

هواپیماها بسیار پائین می‌آمدند. در جوار ارگ که فعلاً هتل کابل قرار دارد و انبارهای اسلحه و طویله اسبان بود، بمب ریختند. خانهٔ ما در چهلستون بود. زمانی‌که هواپیماها از فضای خانهٔ ما گذشتند ساعت شش صبح بود. در آن هنگام به زیرزمینی خانه رفتیم، من پرسیدم که چه خبراست؟ به من گفتند که هواپیما آمده‌اند، هرچه دیدم هواپیما معلوم نشد لیکن تمام روز در زیرزمینی به‌سر بردیم و می‌ترسیدیم تا مبادا هواپیما آمده ما را بمباران نماید.

عده‌ای به این عقیده هستند که افغانستان در اثر فشار بمباران نیروی هوایی انگلستان و به‌خاطر مشکلات استراتژیکی مجبور شدند که آتش‌بس را بپذیرند و موافقتنامهٔ استقلال افغانستان را قبول کنند.

اصلاحات امان‌الله

بعد از استقلال افغانستان، امیر امان‌الله‌خان اولین پادشاهی بود که تغییرات و یا اصلاحات را آغاز کرد ولی اصلاحات او بنا بر عوامل گوناگون با مخالفت و ناکامی مواجه شد. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که در اوایل با اصلاحات امان‌الله‌خان مخالفت وجود نداشت:

> در ابتدا با اصلاحات امان‌الله‌خان مخالفت وجود نداشت. او مخصوصاً زمانی که اعلان جهاد و استقلال را نمود یک شخصیت قابل قبول در افغانستان بود. مردم افغانستان او را واقعاً به چشم احترام می‌دیدند. امان‌الله‌خان در افغانستان اصلاحات زیاد به‌عمل آورد و به همین دلیل مشهور گشت. در افغانستان فقط یک مدرسه جدید به‌نام حبیبیه وجود داشت. او تعلیم ابتدایی را اجباری ساخت و در تمام دهات و قصبات شهرها مدارس جدید را تأسیس نمود.

درکنار مدارس جدید او در قندهار مدرسه تلگراف را نیز تأسیس کرد.

مدیر جیلانی خان الکوزی یکی از شاگردان آن مکتب که امان‌الله‌خان را از نزدیک دیده بود می‌گوید:

> زمانی‌که امان‌الله‌خان در قندهار آمد من متعلم مدرسه تلگراف بودم. ما ده‌نفر شاگرد بودیم که از طرف مدارس خویش به مدرسه تلگراف معرفی شده بودیم. ما دو نفر معلم داشتیم. زمانی‌که امان‌الله‌خان به مدرسه آمد او خودش از ما امتحان گرفت. طوری‌که نصف شاگردان را به یک‌طرف و نیم دیگر را به طرف دیگری از مدرسه فرستاد و برای ما مطالبی را نوشت و گفت این متن را مخابره کنید. زمانی‌که مطلب را مخابره کردیم آن‌طرف رفت و

متن مخابره‌شده را به‌دقت خواند و دید که کاملاً صحیح است. او برای هر شاگرد مبلغ سیصد روپیه که ما آن را کابلی می‌گفتیم و برای هر معلم مبلغ هزار کابلی اعطا کرد که البته این مقدار در آن زمان پول زیادی بود.

در کنار مدارس در این دوره به مسایل دولتی نیز توجه صورت گرفت. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود:

قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود. در این دوره ادارات دولتی به‌وجود آمد و وزارت‌خانه‌ها به‌صورت مدرن تشکیل شد. کارها و وظایف تقسیم گردید. به‌اصطلاح حساب و کتاب به میان آمد و برای بار اول بودجه تعیین گردید. از طرف دیگر به طبقه نسوان تعلیم و سهم داده شد و در راه رفع حجاب اقدام شد. در این برنامه‌ها خدمات نظامی به اتباع افغانستان البته بر اساس نفوس، که در آن زمان مردم به آن هشت‌نفری می‌گفتند، درنظر گرفته شد.

امان‌الله‌خان در کنار مسایل اداری به تاریخ و سنن مردم افغانستان نیز توجه داشت. عزیزالله واصفی، که در زمان ریاست جمهوری محمد داودخان رئیس لویه جرگه بود می‌گوید که در لویه جرگه امان‌الله‌خان آزادی کامل وجود داشت:

شما می‌بینید که در لویه جرگه امان‌الله‌خان شخصی به‌نام مولوی عبدالحمید پنجشیری از شخص امان‌الله‌خان سؤال می‌کرد و او جواب می‌داد. در این هیچ شک وجود ندارد که امان‌الله‌خان یک روش جدید را آغاز کرد. میان علما که در آن زمان اشخاص محافظه‌کار بودند و تاحال نیز همین‌طور هستند و باید هم باشند و اشخاص متمایل به اروپا تفاوت‌های کلی وجود دارد. نه‌تنها در افغانستان بلکه در تمام جهان میان محافظه‌کاران و اشخاص متمایل به اروپا تفاوت وجود دارد و این مخالفت در زمان امان‌الله‌خان به‌سرعت شدت یافت زیرا او می‌خواست افغانستان را به‌سرعت همگام با کشورهای اروپایی به‌پیش ببرد. من نمی‌گویم که در آن لویه جرگه امان‌الله‌خان حق به‌جانب بود یا مولوی پنجشیری.

امان‌الله‌خان نه‌تنها در داخل آن لویه جرگه بلکه در بیرون تالار نیز خود را شخص نرم‌خوی نشان داد. سیدقاسم رشتیا که در آن زمان نوجوان بود بدون داشتن گواهینامه

در کابل موتور می‌راند، اتفاقاً در نزدیک قصر دارالامان با شخص امیر امان‌الله‌خان روبرو شد.

من شانزده‌ساله بودم و پدرم یک موتور داشت و تازه رانندگی را آموخته بودم. در جاده دارالامان همراه با برادرزاده‌ام گشت‌وگذار می‌کردیم که موتور امان‌الله‌خان از کنار ما گذشت من موتور را به کنار جاده کشاندم امان‌الله‌خان از کنار ما گذشت و دوباره برگشت و چراغ‌های موتورش را روشن نمود. من موتور را توقف دادم او نیز موتور را توقف داد. او از موتور پایین شد ما نیز پایین شدیم. ما هردو سلام دادیم. او پرسید که رانندگی می‌کنید آیا گواهینامه دارید؟ اجازه‌نامه دارید؟ من نمی‌دانستم که اجازه‌نامه چیست. من گفتم که ندارم او گفت رانندگی ترا دیدم خوب است موتور می‌توانی برانی، فردا به وزارت دربار برو آنجا یک نفر باشی کار می‌کند نزد باشی رفته بگو که برایت گواهینامه بدهد او از تو امتحان خواهد گرفت. فردای آن روز نزد باشی رفتم او به شخصی هدایت داد تا امتحان بگیرد. آن شخص مرا در یک میدان که حالا کتابخانه عمومی قرار دارد برد و از من امتحان گرفت.

امان‌الله‌خان چنین نشان می‌داد که تلاش دارد افغانستان مانند سایر کشورها روی پای خود بایستد به همین‌لحاظ او تصمیم گرفت تا ترقی کشورهای اروپایی را از نزدیک ببیند و از تجربیات آنها استفاده نماید. دکتر حسن کاکر می‌گوید که سفر اروپایی امان‌الله‌خان فواید بسیار داشت ولی کمی به حیث زمانی طولانی بود:

سفر شش‌ماهه یک پادشاه که صدراعظم نداشت، غیابت او از کشور یک اقدام بر اساس مصلحت نیست. اما سفر امان‌الله به جهت پادشاه یک کشور مسلمان به خارج فواید بسیار نیز داشت. اولاً از او در کشورهای اسلامی استقبال فراوان صورت گرفت. در مصر استقبال گرم شد، در هندوستان نیز مورد استقبال واقع شد. اگرچه در این سفر پول فراوان مصرف شد، اما تحفه‌هایی را که به‌دست آورده بود از مصارف بیشتر بود. اما مسئلهٔ مهم آن بود که این سفر افغانستان را به حیث یک کشور آزاد و مستقل به‌دنیا معرفی کرد. ولی نقطهٔ منفی آن سفر در این بود که او به‌عنوان شخص اول کشور درحالی‌که اوضاع مملکت کاملاً خوب نبود و نارضایتی وجود داشت به سفر شش‌ماهه رفت و دوماه بعد از آمدن به کشور به اصلاحات فوری دست زد. که این میزان شتاب‌زدگی دور از مصلحت بود.

اما سردار احسان‌الله‌خان پسر امان‌الله‌خان، که فعلاً در سویس زندگی می‌کند، می‌گوید که علت طولانی‌شدن مدت سفر به اجبار صورت گرفت:

> اول آنکه او می‌خواست فقط چند کشور را ببیند ولی مجبور شد که به چند کشور دیگر نیز برود. زمانی‌که از فرانسه، انگلستان و ترکیه دیدن کرد سایر کشورها او را دعوت نمودند. آن کشورها مانند ایران بودند که در نزدیکی افغانستان قرار داشتند و نمی‌شد که دعوت آنها را رد کرد. هدف امان‌الله‌خان از این سفر گردش نبود بلکه او می‌خواست برای افغانستان راه ترقی و پیشرفت را جست‌وجو کند.

اگرچه امان‌الله‌خان در سال‌های اول دست به اقدامات و اصلاحات بسیار زد، اما بعد از سفر اروپا اکثر اصلاحاتی را که به‌وجود آورد برای بسیاری از مردم قابل قبول نبود. عزیز نعمی مورخ ورزیده کشور از پدرش سردار محمد نعیم‌خان نیز شنیده است که اعلیحضرت امان‌الله‌خان بیشتر تحت تأثیر جوانانی قرار گرفت که از اوضاع کشور آشنایی چندانی نداشتند:

> امان‌الله‌خان تابع حرکت جنبش جوانان افغانستان بود این جوانان اکثراً متأثر از ترک‌های جوان بودند. آنها آرزوها و امیدهایی برای افغانستان در دل داشتند. لیکن آنها اکثراً شهری بودند و با محیط روستایی اکثر کشور آشنایی نداشتند. آنها زیر تأثیر کشورهایی قرار داشتند که در آنجا تحصیل نموده بودند که از آن میان می‌توان برخی کشورهای اروپایی را به‌طور خاص نام برد. نزد آن جوانان معنی ترقی، اروپایی ساختن یک کشور بود که در آن دوره زمامدارانی چون امان‌الله‌خان، کمال آتاتورک و رضاشاه معتقد بدان بودند. آنها شرایط ذهنی و عینی جامعه را درنظر نداشتند. اصلاحاتی را که آنها دنبال می‌کردند هدفش اروپایی‌سازی بود و چنان تغییراتی را به میان آوردند که برای محیط قابل هضم نبود.

سیدقاسم‌رشتیا به‌این باور است‌که اصلاحات دورۀدوم با سنت‌های‌مردم مطابقت‌نداشت:

> اصلاحات دورۀ دوم بیشتر اصلاحات ظاهری بود و آن‌طور عجولانه انجام شد که با سنن مردم تصادم نمود و همین سبب شد سلطنت امان‌الله‌خان به‌پایان برسد.

سقوط حکومت امانی

با اصلاحات شتابزده امان‌الله‌خان مخالفت آغاز گردید و مردم شوریدند. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که امان‌الله‌خان از پشتیبانی قوی برخوردار نبود:

> قوت کافی مانند سرباز یا حزب بزرگ یا گروه قوی در پشت امان‌الله‌خان وجود نداشت. از طرف دیگر امان‌الله نتوانست از قوهٔ نظامی استفاده کند درحالی‌که در بعضی اصلاحات از نظامیان بهره برد، فلذا او با مخالفت داخلی مواجه شد. بعضی شایعات وجود دارد بر اینکه انگلیس‌ها یا بعضی از کشورهای همسایه از قدرت و نهضت او به تشویش شدند و خواستند که در افغانستان این نهضت از بین برود بنابراین انقلاب داخلی به‌وجود آمد.

انقلاب برای بار اول علیه حکومت امان‌الله‌خان در پکتیا ظهور نمود. پروفسور رسول امین می‌گوید که پدرش از طرف امان‌الله‌خان برای خاموش‌ساختن شورش فرستاده شد:

> در سال ۱۹۲۴ شخصی به‌نام ملای لنگ در شهر خوست سر به شورش برداشت. در آن هنگام امان‌الله‌خان به میرزمان‌خان گفت تا مردم کنر را با خود ببرد و وی را سرکوب کند. در آن جنگ پدر من نیز شرکت کرد. آنها ملای لنگ را گرفتار نموده به کابل فرستادند. پدرم روایت کرد که عده‌ای از همراهان ما پیاده و عده‌ای سوار بر اسب در ناحیهٔ چهلستون قرارگاه گرفتند. میرزمان‌خان داخل ارگ رفت و بعداً امیر امان‌الله‌خان به میرزمان‌خان رتبه نظامی داد.

لیکن بعد از سفر امان‌الله‌خان به اروپا نارضایتی در بین مردم زیاد شد. بار اول مردم شینوار به جلال‌آباد حمله کردند.

در میان حمله‌کنندگان علاقه‌دار شینواری نیز حضور داشت، او می‌گوید: ریش‌سفیدان منطقه ما نزد پیرمبارک‌صاحب رفتند من نیز با یکی از آنها همراه بودم زمانی‌که نزد پیرصاحب رفتیم ریش‌سفیدان به او عرض کردند که به ما اجازه بده زیرا میرزمان‌خان از کنر آمده جلال‌آباد راگرفته است. مبارک‌صاحب که به صندلی نشسته و آرام تکیه نموده بود حرف نزد تنها دستش را تکان داد. به مجرد تکان‌دادن دست مبارک‌صاحب به طرف جلال‌آباد حمله کردیم و بین قوای ما و میرزمان‌خان جنگ صورت گرفت تلفات بسیار بود. قوای میر زمان‌خان از راه بهسود که قبلاً پل وجود نداشت عقب‌نشینی کردند. قوای ما وارد دهات شده خانه‌ها را غارت کردند و برنج و روغن زیاد به‌دست آوردند. ریش‌سفیدان فتوی دادند که مال غنیمت است ما از خوردن شلغم دست کشیده به خوردن برنج و روغن غنیمتی آغاز کردیم.

در اکثر نقاط کشور مخالفت با امان‌الله‌خان اوج گرفت ولی شدیدترین مخالفت در منطقهٔ کوهدامن زیر نظر حبیب‌الله‌خان کلکانی که مردم او را به‌نام بچه سقا می‌شناسند به‌وجود آمد. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که در عقب بچه سقا مدعیان قدرت و حتی درباریان امان‌الله‌خان نیز حضور داشتند:

اشخاصی مانند شیرین‌جان خان و محمد صدیق‌خان با مخالفین ارتباط داشتند. در آن هنگام وزیر دربار در پکتیا بود. علاوه بر شیرین‌جان‌خان، محمد صدیق‌خان و دیگران نیز با مخالفین همنوا بودند، مانند حضرت صاحب شوربازار. البته برادر کوچک حضرت صاحب همچون بعضی سرداران مانند سردار حیات‌الله‌خان پسر امیر حبیب‌الله‌خان هم با بچه سقا همدست بود و حتی در زمان امان‌الله‌خان به‌طور مخفی با بچه سقا ملاقات می‌کرد به همین ترتیب محمد ولی‌خان وزیر دفاع نیز با بچه سقا همکاری داشت.

عده‌ای به این باور هستند که در سرنگونی امان‌الله‌خان حکومت انگلیس سهم زیاد داشت و مردم را علیه حکومت او تحریک می‌کرد. دکتر محمدحسن کاکر، که اسناد آرشیو انگلستان را در مسئلهٔ افغانستان دقیقاً مطالعه نموده، می‌گوید که در این زمینه سند رسمی وجود ندارد:

در بین اقوام شرق افغانستان سلسله تحریکات علیه حکومت امان‌الله‌خان

جریان داشت. در کتاب غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) نیز این مسئله به‌وضوح ذکر شده است. اما اینکه گفته می‌شود در این تحریکات حکومت انگلیس سهم داشت، ثابت نگردیده است. شاید حکومت انگلیس در تحریک مردم نقش داشته است. اما سند رسمی تا حال به چشم نخورده است. چنان سندی که نشان بدهد که حکومت انگلیس در سرنگونی حکومت امان‌الله‌خان سهم داشته و اقدام نموده بود. باید گفته شود که حکومت انگلیس هنگام سفر امان‌الله‌خان به آن کشور از وی استقبال زیاد حتی نسبت به دیگر کشورها بیشتر تشریفات اعمال نموده، امان‌الله‌خان نیز از چنان استقبال سخت خوشحال بود.

اتحاد شوروی کشور شمالی افغانستان در اوایل به امان‌الله‌خان وعده همکاری داد ولی در شرایط دشوار او را تنها گذاشت. سیدقاسم رشتیا می‌گوید که اتحاد شوروی تقاضای امان‌الله‌خان را مبنی بر کمک‌های نظامی هنگام حمله بچه سقاء نپذیرفت و جواب رد داد:

امان‌الله‌خان در اواخر حکومتش، هنگامی که بچه سقا به کابل حمله می‌کرد، از اتحاد شوروی تقاضای تسلیحات را نمود اما شوروی‌ها این تقاشا را قبول نکردند. بعداً زمانی‌که امان‌الله‌خان به قندهار رفت یک نماینده روس به آنجا رفته از امان‌الله‌خان پرسید که چه می‌خواهد؟ امان‌الله‌خان به نمایندهٔ روس نظریاتش را بیان نمود اما نمایندهٔ روسی قندهار را ترک گفت و حتی ماشین تلگرافی را که با خود آورده بود نیز برد. امان‌الله‌خان کوشید تا آن ماشین تلگراف را نگهدارد اما روس‌ها نپذیرفتند. امان‌الله‌خان می‌خواست ارتباطش را با جهان خارج توسط آن ماشین برقرار نگه دارد. بعد از آنکه غلام صدیق‌خان به مسکو رفت همراه با غلام نبی‌خان و یک عده افغان‌ها که در آنجا زندگی می‌کردند به مزارشریف آمدند. روس‌ها به‌زودی نیروهای خود را خواستند. از این مسئله معلوم می‌شود که روس‌ها آرزوی موفقیت امان‌الله‌خان را نداشتند زیرا در آن زمان هنوز امان‌الله‌خان در غزنی بود. طوری‌که گفتم روس‌ها تمایل نداشتند که امان‌الله‌خان دوباره بر تخت افغانستان تکیه بزند و از طرف دیگر برای آنها حبیب‌الله کلکانی انتخابی بهتر بود.

با وجود مخالفت روس و سایر مخالفت‌ها قوای امان‌الله‌خان توانست تا در ابتدا قوای حبیب‌الله‌خان را شکست بدهد. ژنرال هاشم‌خان کاکر که در آن جنگ حضور یافته و چهارصدتن از طرفداران حبیب‌الله‌خان را اسیر گرفته بود، می‌گوید:

پدرم را خدا بیامرزد یک شخص فقیر بود. او مرا گفت تا نزد امان‌الله‌خان بروم و به او بگویم که آمادهٔ نبرد با بچه سقا هستم. من نزد امان‌الله‌خان رفتم او از من به‌صورت جدی پرسید که چه می‌خواهم. من گفتم یک محصل مکتب پلیس هستم و دو دسته با من نیز همراه می‌باشند کدام قطعه یا سازماندهی با خود ندارم اما می‌خواهم علیه بچه سقا بجنگم. امان‌الله‌خان رویش را به‌طرف سایر درباریان نموده گفت این هم دعوای خدمت را دارد. من به او گفتم که این درباریانت با من بیایند. بعداً ما به خانهٔ عزالدوله رفتیم و از آنجا یک توپ را گرفته با مشکلات زیاد آن را به شهرآرا رسانیدیم. در جنگی که به‌وقوع پیوست ما حدود چهارصدتن از طرفداران بچه سقا را به اسارت گرفتیم و آنها را در مقابل امان‌الله‌خان قرار دادیم بعداً ما به سفارت انگلستان، جایی که بچه سقا سنگر گرفته بود رفتیم. امان‌الله‌خان به وزیر دربار خویش یعقوب‌خان گفت که شاید بچه سقا با سفیر انگلستان ملاقات کرده باشد و مبادا سفیر بریتانیا یک بلای دیگر را برای ما بسازد. من به امان‌الله‌خان خط نوشتم و گفتم که بچه سقا را از اینجا عقب خواهم زد و یا خود را در این راه خواهم کشت. این بود تا آنکه در ساعت شش سقا به طرف شمال عقب‌نشینی کرد. زمانی‌که بچه سقا بار دوم حمله کرد من مریض بودم. این بار نایب‌سالار عبدالوکیل‌خان به جبهه اعزام گردید و به دست طرفداران بچه سقا کشته شد.

حبیب‌الله‌خان بار دوم حمله کرد. حملهٔ دوم وی امان‌الله‌خان را مجبور ساخت که کابل را ترک کند و اولاً به قندهار و از آنجا به هند و سپس به ایتالیا مهاجرت نماید. سردار احسان‌الله پسر امان‌الله‌خان می‌گوید که پدرش از حکومت ایتالیا خواهش کرد که زندانیان پشتون در خانهٔ وی زندگی کنند:

در زمان جنگ (جنگ اول جهانی) یک تعداد زیاد پشتون‌ها توسط آلمان‌ها زندانی شده بودند. بعداً امریکایی‌ها و انگلیس‌ها آنان را در جنوب ایتالیا آورده بودند تا در مقابل آلمان‌ها و ایتالوی‌ها بجنگند. تعداد آنها بین صد تا یکصدوبیست نفر بود. امان‌الله‌خان از حکومت ایتالیا خواست که آنها را اجازه بدهد تا در خانهٔ وی زندگی نمایند. حکومت ایتالیا خواهش وی را نپذیرفت اما به چهارتن آنان اجازه داد که روزهای جمعه به خانهٔ ما بیایند.

امیر حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا)

زمانی که اعلیحضرت امان‌الله‌خان از کابل خارج می‌شد اختیارات مملکت را برای برادر خویش سردار عنایت‌الله‌خان سپرد. سردار عنایت‌الله‌خان نیز بعد از سه روز استعفا نموده توسط هواپیما از کابل فرار کرد. بعد از خروج سردار عنایت‌الله‌خان از کابل حبیب‌الله‌خان کلکانی اختیارات پایتخت را در دست گرفت. دکتر محمد فاضل که پدرش ژنرال محمد صدیق‌خان سپهسالار حبیب‌الله‌خان کلکانی و برادرش شیرجان‌خان وزیر دربار او بود می‌گوید که حبیب‌الله یک شخص شجاع و باسخاوت بود.

امیر حبیب‌الله یک شخص جوانمرد، سخی و شجاع و راستکار بود. زمانی‌که او در خدمت نظامی بود گروهی از دزدان در منطقهٔ شمالی پدید آمده دست به غارت و قتل و دزدی می‌زدند. از طرف حکومت اعلان گردید که دزدان باید گرفتار شوند و گفته شد هرکه دزدان راگرفتار یا به قتل برساند مستحق جایزه و انعام شناخته می‌شود. امیر حبیب‌الله در یکی از روزهای تعطیل به طرف خانهٔ خویش روان بود که دزدان سر راه او را گرفتند. امیر حبیب‌الله‌خان با دزدان مقابله کرد و دوتن آنها را کشت و سر هر دو را بریده به مقام‌های حکومت محلی تسلیم نمود. چون رشوه و فساد دستگاه‌های حکومتی را احاطه کرده بود و مقامات حکومتی خود با دزدان سهیم بودند به عوض اینکه حبیب‌الله‌خان را انعام بدهند او را به محبس انداختند و ادعا کردند که گویا حبیب‌الله متهم به قتل شده است. حبیب‌الله‌خان مدتی بعد از زندان فرار کرد و علیه حکومت قیام را شروع نمود و به مقامی رسید که همه از آن خبر داریم.

در کابل حکومت برقرار شد و عده‌ای از طرفداران امان‌الله‌خان زندانی شدند. ازجمله زندانیان ژنرال هاشم‌خان کاکر نیز بود که بار اول حبیب‌الله‌خان را شکست داده بود. او می‌گوید:

زمانی‌که بچه سقا پادشاه شد، مرا با عده‌ای از معتبرین کابل زندانی ساخته تسلیم ملک محسن والی حکومت بچه‌سقا نمودند. روزی ما را در مقابل ملک محسن قرار دادند. یکی از مدیران حکومتی مرا شناخت و به ملک‌محسن گفت که این شخص همان کسی است که بار اول شما را شکست داد. ملک‌محسن بر من نگریست و خنده نموده دستش را دراز کرد و با من دست داده گفت «بده چک ایته که ما بگیلان تو هستیم» بعداً برایم غذا آوردند و مدام با من رویه بسیار خوب می‌نمودند.

همراه با سایر اهالی کابل، پدر و برادر سیدقاسم رشتیا نیز زندانی شدند. سیدقاسم رشتیا خاطرات آن زمان را چنین بیان می‌کند:

برادرم تا آخر دوره بچه سقا در زندان بود و پدرم مدتی زندانی بود و بعلاوه سایر اقارب ما نیز زندانی شدند. خانهٔ ما از طرف مقامات حکومتی ضبط گردید و به ما دو اتاق داده شده، به ما گفتند که به این دو اتاق باید اکتفا کنید. چون سن من نسبت به سایر اعضای باقی‌مانده خانواده بزرگتر بود، برادرم تأکید کرد که مسئولیت خانواده به دوش تو است و باید از خانواده سرپرستی کنی. گویا در آن زمان سرپرستی خانواده به دوش من بود و باید از اطفال و زنان خانواده مراقبت و حفاظت می‌کردم. در این راه مشکلات زیاد دیدم. گاه‌گاه سپاهیان بچه‌سقا از ما می‌خواستند که برایشان بعضی اشیا و اجناس بیاوریم من برایشان می‌گفتم که همهٔ دارایی ما را ضبط و لاک و مهر نمودید. آنها می‌گفتند تا از اقارب خویش پول قرض کنیم و به آنها بدهیم. گاه‌گاهی اعصابم بسیار خراب می‌شد و به تفنگ آنها دست می‌انداختم و آنها می‌گفتند حالا می‌خواهی با آتش‌نمودن یک گلوله هلاکت بسازیم؟

اگرچه سپاهیان سقا نتوانستند از خانوادهٔ رشتیا پول به‌دست بیاورند ولی نظر به گفتهٔ سرپرسی سایکس حکومت توانست از اهالی کابل پول به‌دست بیاورد:

حکومت موفق شد به‌زور و جبر از اهالی کابل پول به‌دست بیاورد و با استفاده

از همان پول توانستند سپاه دوازده‌هزارنفری از مردم کوهستان را شکل دهند و این قوا توانست در غرب هزاره‌ها و در شرق مردم تکاب را شکست بدهند.

دکتر محمدفاضل‌خان از دوستان و بزرگان خانوادهٔ خویش شنیده است که در زمان حبیب‌الله‌خان در کابل امنیت کامل برقرار بود:

تا جایی‌که من از بزرگان خویش شنیده‌ام در زمان حبیب‌الله‌خان امنیت برقرار بود. گفته می‌شود که در نزدیکی مسجد پل خشتی شال یک نفر را دزدیدند. سید حسن‌خان آنجا ایستاد تا دزد را پیدا کردند. شال را به صاحبش دادند و گوش دزد را میخ زدند. آن‌طور امنیت که در زمان حبیب‌الله‌خان برقرار بود حتی در اوایل حکومت نادرخان موجود نبود. در زمان نادرخان تمام سفارتخانه‌ها غارت گردید لیکن در زمان امیر حبیب‌الله‌خان هیچ محلی مورد تجاوز قرار نگرفت.

سید قاسم رشتیا می‌گوید که در زمان حبیب‌الله‌خان کلکانی به ارزش‌های افغانی توجه کامل صورت می‌گرفت و امنیت و حفظ نوامیس مردم در آن زمان قابل قدر است:

مسئله قابل قدر عبارت از ناموس‌داری در آن زمان می‌باشد. به ناموس مردم توجه جدی صورت می‌گرفت و حتی در تمام دوره یک تجاوز هم بر ناموس کسی صورت نگرفت. از این ناحیه به مردم آزار و اذیت نمی‌رسید. حتی خانوادهٔ امان‌الله‌خان که در آن زمان در ارگ به‌سر می‌بردند مصون بودند. در روز دوم حکومت حبیب‌الله‌خان به خانوادهٔ امان‌الله‌خان گفته شد که اقارب و خویشاوندان‌تان را خواسته‌اند تا شما را از اینجا ببرند و گروهی را موظف ساختند تا همهٔ آنها را به اقاربشان به‌طور مصون بسپارند.

سید شمس‌الدین مجروح در زمان حکومت حبیب‌الله‌خان کلکانی به کابل رفته داخل دربار را دیده است. او می‌گوید که مردم کوهدامن نیز از اوضاع خوشحال نبودند:

مردم کوهدامن را مجهز و مسلح ساخته بودند و شهر کابل را گرفته بودند. من در همان زمان به کابل رفته بودم و دربار را از نزدیک دیدم. حتی خوانین کوهدامن، بزرگان و منورین آنجا تشویش داشتند و خوشحال نبودند. آنها پی می‌بردند که عواقب وخیم به‌دنبال خواهد آمد. زیرا در ننگرهار جنگ بود، در

> قندهار نیز علیه حکومت سقا جنگ جریان داشت و در مزارشریف نیز بر ضد حکومت مقاومت صورت می‌گرفت. حکومت او در تمام افغانستان قابل قبول نبود. آنها تنها کابل و یک قسمت کوهدامن را مسلح نموده بودند. از این طرف و آن‌طرف با حکومت سقا جنگ جریان داشت و آتش‌باری صورت می‌گرفت و مردم بیچاره از هردو جناح کشته می‌شدند تا آنکه حکومت نیز از بین رفت.

عبدالاحد خان کرزی می‌گوید که در تمام دورهٔ سقا در قندهار جنگ جریان داشت و قریه کرز به مرکز مقاومت علیه حکومت تبدیل گردیده بود و پدرش در آن مقاومت سهم فراوان گرفته بود:

> اکثر ریش‌سفیدان قندهار در مرکز بودند و قریه کرز که در نزدیکی شهر قرار داشت به مرکز مقاومت و اعاشه تبدیل شده بود و پدر من در این انقلاب سهم زیاد گرفته بود. ما قندهار را گرفتیم و زمانی‌که قندهار گرفته شد مبلغ شصت‌هزار افغانی در خزانه آنجا وجود داشت که بعداً رسید خزانه را به کابل فرستادیم و به کابل اطمینان دادیم که همهٔ اسلحه و انبارها که در ارگ و خزانه موجود بود دست‌نخورده باقی مانده است. اما اکثر افغان‌ها و روحانیون در جنگ علیه حکومت سهم نگرفته بودند.

سناتور غلام نبی چکنوری که دورهٔ سقاوی را به‌خاطر دارد و پسر ملاصاحب چکنوری است می‌گوید که پدرم گفت که این جنگ مسلمان‌کشی است و بین مسلمانان می‌باشد بنابراین در جنگ شرکت نکرد:

> آن دوره را کم‌کم به‌یاد دارم. همین‌قدر به‌یاد دارم که بزرگان قوم نزد پدرم آمدند و پدرم به آنها گفت این جنگ مسلمان‌کشی است در این جنگ سهم نمی‌گیرد. باز هم به‌یاد دارم زمانی‌که سردار محمد هاشم‌خان از راه پیشاور به خانقاه پدرم آمد و یک‌شب را نزد ما سپری می‌کرد پدرم به او گفت که جنگ نکنید از راه مذاکره و جرگه پیش بروید و لویه جرگه را ترتیب بدهید و به پدرم گفت در خانهٔ فلان ملک یا خان یا میا جرگه نکنید بلکه در زیارت پیرصاحب جرگه نمایید زیرا او یک شخص روحانی و جهادی بوده است و شاید از برکت آن زیارت جرگه شما نتیجه بهتر بدهد. بنا بر توصیه‌های پدرم آنها جرگه را ترتیب

دادند اما پدرم در تمام مدتی که انقلاب جریان داشت از خانه بیرون نیامد و سهم نگرفت.

برادران دیگر سردار محمدهاشم‌خان به پکتیا رسیدند و از آنجا به فعالیت‌ها علیه حکومت حبیب‌الله‌خان کلکانی پرداختند.

سلطنت محمد نادرشاه

محمد نادرخان از اروپا به هند و از آنجا به ولایت پکتیا آمد. محمد حکیم آریوبی که از اهالی جاجی است، می‌گوید که محمد نادرخان و برادرانش به‌خاطر به‌دست‌آوردن کمک به خانهٔ آنها مراجعه نموده بودند:

> محمد نادرشاه و برادرانش به خانهٔ پدر و پدربزرگم که در پکتیا بود آمدند و به آنها گفتند که ما آمده‌ایم تا شما به ما کمک کنید، ما به کمک شما نیاز داریم، حکومتی که در کابل تشکیل شده است یک حکومت اسلامی و قانونی نیست. این حکومت توسط بیگانه‌ها روی‌کار آمده است. اگر شما به ما کمک کنید حکومت را سرنگون کرده یک حکومت قانونی به میان خواهیم آورد. پدر و پدربزرگم به محمدنادر و برادرانش گفتند که در این مورد باید با قوم مشورت نماییم. آنها جرگه قومی را تشکیل دادند و چون پدربزرگم در بین قوم نفوذ کافی داشت بنابراین تمام بزرگان قوم حرف‌های او را قبول نموده فردای آن روز قوم ما و سایر اقوام لشگری را ترتیب داده به‌طرف کابل روان شدند.

بعد از پکتیا هدف اساسی کابل بود و عملیات کابل تحت فرماندهی مارشال شاه‌ولی‌خان صورت گرفت. مارشال شاه ولی‌خان راجع به این عملیات در خاطراتش می‌نویسد که در کوه‌های اطراف کابل قوایش را جابجا نموده بود:

> در شانزدهم میزان که برابر با نهم اکتوبر سال ۱۹۲۹ عیسوی بود برای حملهٔ نهایی آمادگی گرفته می‌شد. به ساعت ده شب به قوم وزیر امر کردم که سر کوه زنبورک دهل بزنند و همچنان در کوه‌های شیردروازه و کوه‌های آسمایی دهل زده شد. بعد از مشورت و اجازه سپهسالار محمد نادرشاه امر آتش به ارگ را

دادم. بعد از آتش‌باران شدید به ارگ حبیب‌الله و رفقایش از دروازهٔ شمالی ارگ به‌طرف کوهدامن فرار کردند.

در این هنگام خانوادهٔ محمد نادرخان در کابل بود. عزیز نعیم که نواده سردار محمد عزیزخان برادر محمدنادرخان است می‌گوید که پدرش در آن زمان پانزده‌سال داشت و در کابل بود:

در زمان حکومت بچه‌سقا پدرم چهارده یا پانزده‌ساله بود. در زمان سلطنت بچه‌سقا خانوادهٔ ما را زیاد اذیت نکردند مگر زمانی‌که نادرشاه نزدیک کابل رسید که درنتیجه خانوادهٔ ما را زیر نظارت قرار دادند. در همان روزی‌که مارشال‌شاه ولی‌خان به کابل رسید و جنگ به مراحل آخری نزدیک شده بود سقا از خانوادهٔ ما به حیث سپر انسانی استفاده کرد و به نادرشاه اطلاع داد که اگر به‌سوی ما آتش کنید مانند این است که به خانوادهٔ خود آتش می‌کنید. اعلیحضرت نادرشاه به سقا پیغام فرستاد و گفت هدف اصلی خانواده نیست بلکه نجات افغانستان است. در زمان حمله یک گلوله از بالای سر شانه پدرم گذشت اما به وی آسیبی نرسید.

ژنرال محمد هاشم‌خان کاکر در این باره می‌گوید:

زمانی‌که بچه‌سقا به کابل آمد خانوادهٔ نادرخان در کابل بود و روزی که نادرخان برای گرفتن کابل آمادگی می‌گرفت تمام خانوادهٔ او در کابل زندانی بود. نادرخان دو نفر را به نام‌های فیض محمدخان و عبدالغنی‌خان را به‌دنبال خانوادهٔ خویش فرستاد لیکن در اطراف محل اقامت آنها باران گلوله می‌بارید فلذا آنها موفق نشدند که خانوادهٔ نادرخان را نجات بدهند. بعداً من به‌دنبال خانوادهٔ نادرخان رفتم و آنها را نجات دادم. آنها مدت ۵۶ روز در خانهٔ من بودند. بین من و نادرخان روابط خوب بود و او به من اعتماد کرده و با من مشورت می‌نمود.

در افغانستان عده‌ای بر این عقیده هستند که در اوایل محمد نادرشاه تحت نام امان‌الله‌خان فعالیت می‌کرد اما عزیزنعیم بر این عقیده نیست:

نادرخان قبل از تولد من به شهادت رسیده بود فلذا او را ندیده بودم لیکن از

بزرگان خانوادهٔ خویش مانند سردار هاشم‌خان و امثال آنها شنیده‌ام که می‌گفتند مقصد نادرخان نجات افغانستان بود نه گرفتن تاج و تخت و پادشاهی. زمانی‌که کابل را گرفت به وضوح گفت که من برای گرفتن پادشاهی و تاج و تخت نیامده‌ام بلکه برای نجات افغانستان کوشیدم و آن کسی را که مردم افغانستان قبول نمی‌کنند باید از حکومت دست بکشد اگر امان‌الله باشد و یا کسی دیگر از خانوادهٔ ما. در آن شرایط امان‌الله‌خان اعتماد مردم را از دست داده بود زیرا، اول اینکه تهمت بسته بودند مبنی بر اینکه امان‌الله کافر شده است و دوم اینکه او از افغانستان خارج شده، مردم را در بین آتش رها نموده خودش از کشور به سلامت رفته است. در ابتدا نادرخان این را نمی‌گفت که مخالف امان‌الله‌خان است به این سبب عده از مردم چنان فکر می‌کردند که نادرخان شاید به طرفداری امان‌الله‌خان فعالیت می‌کند. اما در آخر نادرخان مجبور شد که بگوید که نه به طرفداری و نه به مخالف با امان‌الله‌خان فعالیت می‌کند. زمانی‌که نادرخان کابل را گرفت مردم به وی مبارکی دادند. می‌گویند او به شوق تخت پادشاهی را قبول نکرد بلکه می‌خواست در افغانستان آرامی بیاید.

از سردار محمد هاشم‌خان شنیده‌ام که نادرخان تا آخر نمی‌خواست که پادشاهی به‌شکل موروثی در خانوادهٔ او باقی بماند اما او می‌خواست تا مدتی پادشاه کشور باشد بعداً لویه جرگه را دعوت نموده کسی دیگر را به حیث پادشاه تعیین نماید. سردار هاشم‌خان می‌گفت که من به نادرشاه گفتم که این برنامهٔ شما به وقت و زمان کافی نیاز دارد. حداقل تا ده یا پانزده‌سال باید پادشاهی کنی تا زمانی‌که در افغانستان امنیت کامل حکمفرما شود. اما بعداً شرایط و اوضاع به‌شکل دیگر درآمد.

اوضاع آرام شد و از ولایات افغانستان بیعت‌نامه‌ها به کابل رسید. نادرشاه لویه جرگه را در کابل ترتیب داد تا زعیم کشور را تعیین نماید. دکتر احسان روستامل تره‌کی استاد علوم سیاسی دانشگاه کابل می‌گوید که در آن جرگه از محمد نادرشاه دعوت شد که سلطنت افغانستان را قبول کند:

در کابل مجلسی به‌نام لویه جرگه ترتیب شد و در آن مجلس دوتن از وزیران حکومت امان‌الله‌خان نیز شرکت نموده بودند. در مقابل اظهارات

> محمدنادرخان که می‌گفت من آرزوی سلطنت را ندارم آن‌دو وزیر به نمایندگی سایرین مؤکداً پیشنهاد سلطنت را به محمد نادرخان نمودند و سایرین با کف‌زدن‌ها این پیشنهاد را بدرقه کردند. بعد از آنکه نادرخان به کرسی پادشاهی تکیه زد برای جذب‌نمودن والی‌ها و حاکمان ولایات از روش‌های ماکیاولیستی استفاده کرد. نظر به نوشتهٔ جراید خارجی بعد از فرار اعضای حکومت سقاوی از کابل، نادرخان به آنها اعلان عفو نمود و به اساس همین اعلان حبیب‌الله‌خان و سیدحسن همراه با یازده‌نفر دیگر خود را تسلیم کردند ولی آنها در اواخر ماه مارس سال ۱۹۳۰ اعدام گردیدند.

در میان اعدام‌شدگان پدر فاضل‌خان نیز قرار داشت. سایر اعضای خانوادهٔ آنها زندانی شدند. دکتر محمدفاضل در این باره می‌گوید:

> زمانی‌که پدرم شهید شد برادرم محمد کاظم‌خان که هنوز خردسال بود نیز زندانی شد و در زندان به مرحلهٔ جوانی رسید. کسی به ما اجازه نمی‌داد تا به مدرسه برویم و مردم از نزدیکی با ما اجتناب می‌نمودند.

سیدقاسم رشتیا می‌گوید که این کار با قصد نبود بلکه به‌خاطر جلوگیری از قساوت و ترس صورت گرفت:

> در اوایل این‌طور فکر می‌شد که حس انتقام‌گیری در آنهایی‌که اعضای خانواده‌هایشان کشته شده‌اند موجود است و اگر به مدارس بروند شاید سایر شاگردان را تحریک کنند اما هدف آنها این نبود که گویا آنها از تعلیم محروم گردند. مگر در زمان محمد ظاهرشاه وضعیت تغییر نمود و اکثر آنها تعلیم دیدند. فاضل‌خان و خانوادهٔ آنها، آقای واله و اشخاصی مانند آنها اکثراً تحصیل‌کرده‌هایی هستند که در دورهٔ محمد هاشم‌خان تعلیمات‌شان را آغاز کنند.

اداره و شیوهٔ کار

زمانی‌که حکومت محمدنادرشاه استقرار پیدا کرد به اصلاحات داخلی توجه جدی به‌عمل آمد. دکتر احسان روستامل تره‌کی در این باره می‌گوید:

> محمد نادرخان با اینکه همزمان در راه تنظیم اداری و مالی و نظامی افغانستان پرداخت در قسمت سیاسی نیز اقدام به‌خرج داد و درصدد احیای اصول اساسی کشور که در زمان امان‌الله‌خان طرح‌ریزی شده بود کوشید و تدوین اصول اساسی را به‌دست خویش گرفت. نادرخان روابط خارجی‌اش را به خوبی مستحکم و استوار ساخت و به‌سرعت اقدامات مؤثر را در جهت مدرن‌ساختن افغانستان را به‌کار گرفت.

در اصلاحات نادرخان تنظیم دوباره اردوی افغانستان و جلب‌نمودن نیروی نظامی نیز رکن اساسی تلاش بود. دورهٔ خدمت سربازی دوسال تعیین گردید. داوطلبان می‌توانستند در سنین مختلف به خدمت سربازی بروند، و بدین ترتیب سیاست امان‌الله‌خان کنار گذاشته شد. اقوام سرحدی مجبور نبودند به خدمت زیر پرچم بروند ولی در هنگام ضرورت قبایل مجبور بودند در تهیه نیرو سهم بگیرند. همچنین در زمان محمد نادرخان به قسمت قضایی و سیستم اداری نیز توجه صورت گرفت. محمد عزیزنعیم می‌گوید که نادرشاه با احتیاط و محافظه‌کاری در راه اصلاحات قدم برمی‌داشت:

> محمد نادرشاه اصلاً شخص محافظه‌کار بود اگرچه او طرفدار اصلاحات در کشور بود اما بسیار بااحتیاط عمل می‌کرد. دوسال قبل از پادشاهی امان‌الله‌خان اولین دسته از شاگردان مدرسه حبیبیه فارغ گردیدند اما دانشگاه

موجود نبود تا آنها تحصیلات عالی نمایند. امان‌الله‌خان قصر دارالامان و بعضی از فابریکه‌ها (کارخانه‌ها) را بازسازی نموده بود ولی به ضروریات اقتصادی آنها توجه نکرد و هیچ‌یک از فابریکه‌ها نتوانستند به تولید بپردازند، لکن در زمان نادرخان به آبادی مملکت توجه صورت گرفت. دانشگاه تأسیس شد، بانک ملی ایجاد گردید، مدارس توسعه پیدا کرد، ولایات شمال و جنوب به هم وصل گردیدند و در ظرف چهارسال اساس آبادی کشور گذاشته شد. در مقولهٔ سیاست خارجی نیز او واقع‌بین بود، او یک ایده‌آلیست نبود و همیشه می‌گفت که انگلیس‌ها در منطقه وجود دارند و ما توانایی مقابله با آنها را در هر حوزه نداریم، لذا مجبور هستیم با آنها به‌اصطلاح گذاره کنیم.

در زمان سلطنت محمد نادرشاه علاوه بر مسایل داخلی در روابط خارجی کشور نیز توجه صورت گرفت او برادرش شاه ولی‌خان را به لندن فرستاد و نامه‌ای را که به پادشاه انگلیس نوشته بود توسط شاه ولی‌خان نمایندهٔ خاص خویش ارسال کرد. در نامهٔ محمد نادرشاه آمده است:

بسیار مسرورم که طی اولین نامهٔ خویش به شما که طرفدار صلح جهانی هستید، اطلاع بدهم که در افغانستان انقلاب به‌پایان رسیده است. من مطمئن هستم که این اعلان باعث خرسندی خاطر شما می‌گردد. طوری‌که به جناب شما معلوم است طی سالیان گذشته افغانستان با حکومت برتانیه روابط نزدیک و دوستانه داشت. حالت بی‌طرفی افغانستان در جنگ جهانی ثبوت بر ادعای ماست. به احترام دوستی صادقانه شما برادر خویش شاه ولی‌خان راکه در راه آرامی کشور سهم فراوان گرفته است به حیث نمایندهٔ خاص و وزیر مختار به دربار شما معرفی می‌کنم.

شاه ولی‌خان در مقام وزیرمختار در لندن قبول شد و از جانب انگلستان ریچارد میکناکی به حیث نمایندهٔ دولت آن کشور همراه با نامهٔ ذیل به کابل آمد:

با مسرت نامه‌ای راکه توسط برادر و نمایندهٔ خاص‌تان فرستاده بودید دریافتیم. آرامی افغانستان و موفقیت شما را تبریک می‌گویم. این نامه توسط ریچارد میکناکی که به دربار شما به‌عنوان نماینده تعیین نمودم فرستاده شد.

در زمان محمد نادرشاه به تعلیم و تربیه توجه صورت گرفت و درکنار تعلیم و تربیه

به انجمن‌های ادبی نیز توجه می‌شد. سیدقاسم رشتیا که در آن زمان مشغول نوشتن سالنامه بود می‌گوید که محمد نادرشاه همیشه از کارهای او مراقبت می‌نمود:

> در انجمن ادبی موظف بودم تا سالنامه را ترتیب بدهم. نادرخان همواره به مطبعه می‌آمد و به عکس‌ها و چاپ سالنامه نگاه می‌کرد. من آنجا مشغول بودم که روزی محمد نادرشاه به مطبعه آمد. صوفی عبدالمجیدخان مرا به ایشان معرفی نمود. او از من پرسید که پدرت کیست؟ من گفتم که سید حبیب‌خان مستوفی. اعلیحضرت گفت اوهو تو برادرزادهٔ من هستی، خوشحال شدم که به این مرحله رسیدی. به لسان خارجی حرف می‌زنی، اینجا اصلاحات می‌کنی و اخبار چاپ می‌کنی. در آن سالنامه یک عکس به چاپ می‌رسید. آن عکس از موسیلینی بود. من زیر عکس نوشته بودم که «موسیلینی دیکتاتور ایتالیا» او به عکس نگاه کرد و از من پرسید که دیکتاتور چی معنی می‌دهد؟ من گفتم دیکتاتور یعنی صاحب‌اختیار. او گفت نه این درست نیست. دیکتاتور به شخص خودسر و خودرأی گفته می‌شود این یک دشنام است. او قلمش را گرفته روی جمله خط کشید و نوشت «موسیلینی رئیس‌الوزرای ایتالیا».

سید شمس‌الدین مجروح که در دورهٔ سلطنت محمد نادرشاه به‌حیث مأمور کار می‌کرد می‌گوید اگر سلطنت او دوام می‌کرد افغانستان با توسعه روبرو می‌گردید:

> اگر محمد نادرخان مدت زیادتر سلطنت می‌کرد یقیناً افغانستان زیادتر ترقی می‌کرد. اصلاحات زیاد می‌آمد زیرا او بسیار محتاط بود و بسیار می‌فهمید. مثلاً چیزی که به روحیه قوم برابر نمی‌بود به‌سرعت برای اصلاحات آنها عجله نمی‌کرد و از طرف دیگر از محبوبیت خویش نیز استفاده می‌نمود. او تنها توسط زور یا کشتن و بستن حکومت نمی‌کرد. البته بعد از مرگ او فشارها، کشتن و بستن‌ها و زندانی‌کردن‌ها زیاد شد اما حکومت او خوب بود ولی متأسفانه بسیار زود از بین رفت و موفق نشد تا تمام اصلاحات را به‌سر برساند. اما اصلاحاتی را که او طرح‌ریزی نموده بود بعداً به‌صورت بسیار تدریجی به‌پیش می‌رفت. مثلاً مکاتب دختران آغاز گردیده و راجع به حقوق زنان فکر می‌شد. قوانین نوشته شد، در بخش روابط خارجی در راه معرفی و بلندبردن حیثیت افغانستان کار شد که از آن میان معرفی نمایندگان به کشورهای مختلف مفید واقع می‌شد.

علاوه بر مسایل فوق محمد نادرشاه برای از بین‌بردن مخالفین خویش نیز اقدام نمود. یک‌تن از مخالفین او غلام نبی‌خان چرخی یکی از طرفداران و دوستان امان‌الله‌خان بود که به امر محمد نادرخان در ارگ کشته شد. بعد از کشته‌شدن چرخی بین خانواده شاهی و خانواده چرخی مخالفت پیدا شد و این مخالفت به دشمنی تبدیل گردید. مورخ امریکایی به‌نام لیون پالوده می‌گوید که این کشتن‌ها بدترین شکل از دشمنی میان دو خانواده به‌حساب می‌آید. سردار محمد عزیزخان برادر نادرخان نیز طی این دشمنی‌ها کشته شد. عزیزنعیم نواده سردار محمد عزیزخان می‌گوید که خارجی‌ها به این حوادث جنبهٔ رومانتیکی داده‌اند:

لیون پولاده به این موضوع یک جنبهٔ رومانتیکی داده است. میان خانوادهٔ ما و خانواده چرخی دشمنی وجود نداشت لکن اختلافات موجود بود و آن اختلافات عبارت از این بود که چرخی با جوانانی ارتباط داشت که از موضع‌گیری تندروانه پیروی می‌کردند، ولی محمد نادرشاه موضع‌گیری میانه روانه داشت و در آن شرایط موضع‌گیری محافظه‌کارانه را ترجیح می‌داد نه تندروانه را، زیرا چاره‌ای جز آن موجود نبود. تندروی افغانستان را تقریباً حدود سی‌سال به عقب انداخت. منظور من از محافظه‌کاری این است که درآوردن تحولات شرایط موجود در کشور را سنجیده در راستای همان شرایط تحول را به‌وجود می‌آورد. روی همین مسئله می‌توان گفت که قتل غلام‌نبی‌خان یک مسئلهٔ خانوادگی نبود. قتل او مانند این بود که شخصی بر ضد حکومت قیام کند او، یعنی قیام‌کننده حتماً کشته می‌شود ولی او باید به‌طور عادلانه محاکمه می‌شد. ما باید اعتراف کنیم که در قسمت قتل غلام نبی‌خان یک نوع افراط صورت گرفت اما این قتل یک موضوع دشمنی خانوادگی نبود. اما بعد از آن حادثه دشمنی خانوادگی پیدا شد که درنتیجه پدرکلانم سردار محمد عزیزخان و بعداً محمد نادرخان کشته شدند.

محمدنادرشاه هنگام توزیع جوایز فارغ‌التحصیلان مکاتب در کابل توسط عبدالخالق به گلوله بسته شد. عبدالخالق کسی بود که غلام نبی‌خان او را پسر خوانده بود. هنگام قتل محمد نادرشاه پسر او محمد ظاهرشاه نیز حاضر بود. او می‌گوید که این یک خاطرهٔ تلخ زندگی من است که پدرم در مقابل چشمان من کشته شد:

تلخ‌ترین خاطرهٔ زندگی من آن است که پدرم در مقابل چشمان من کشته شد. او هم پادشاه من بود و هم پدرم و همه‌چیز من بود. زمانی‌که پدرم کشته شد، تکلیف سلطنت به‌دوش من گذاشته شد و من برای برداشتن چنان مسئولیت بزرگ آماده نبودم ولی با آن‌همه آن را قبول نمودم.

سلطنت محمد ظاهرشاه

زمانی‌که محمد نادرشاه به قتل رسید احتمال خونریزی و قتل‌عام بیشتر در کشور به میان آمد. سیدقاسم رشتیا می‌گوید که سردار شاه محمودخان با حوصله کامل از خونریزی جلوگیری کرد:

> زلمی‌خان نایب‌سالار که شخص وفادار به حکومت و پادشاه بود پیشنهاد کرد که تمام متعلمین مکتب، اگرچه قاتل نیستند اما کافر بوده دشمنان پادشاه می‌باشند، باید کشته شوند. اما شاه محمودخان گفت هیچگاه اجازه نمی‌دهم که این کار صورت گیرد و نمی‌گذارم که به‌سوی کسی انگشت حواله کنید.

مرجان‌خان جاجی در آن‌زمان شاگرد کلاس چهارم مدرسه بود و تمام حادثات آن روز را به چشم سر دیده است. او می‌گوید:

> چهار طرف ما سربازان ایستاده بودند. در این هنگام شخصی به‌نام نایب سالار سربلندخان که از جاجی بود صدا کرد که نگذارید بروند. کسانی که این‌طرف و آن‌طرف فرار نموده بودند گریختند باقی همه محاصره شدیم. در میان محاصره‌شدگان من نیز بودم. نظامیان ما را به داخل برده در یکی از سالون‌های قصر دلکشا و در دهلیزهای آنجا ایستاده نمودند. در این هنگام سربلندخان جاجی امر کرد که همه اینان را بیرون کشیده فوراً «چنواری» کنید و از بین ببرید. در این هنگام شاه محمودخان از مسئله خبرشده گفت این کار را نکنید همه اینها گناهکار نیستند و فقط گناه یک نفر است باقی همه بیگناه می‌باشند. متعلمین اینجا باشند تا نفر اصلی را پیدا کنیم. تا وقتی‌که آن نفر را گرفتار کردند

ما در قصر دلگشا زندانی بودیم و حوالی ساعات نه یا ده شب امر آمد که شاگردان مکتب را رها کنید، ما نفر اصلی را پیدا کردیم.

سیدقاسم رشتیا می‌گوید وقتی ثابت گردید که نادرشاه کشته شده است. سردارشاه محمودخان به‌صورت فوری محمد ظاهرشاه پسر محمد نادرشاه را به حیث پادشاه معرفی کرد:

در آن زمان سردار هاشم‌خان با عده‌ای از وزیران برای افتتاح راه شکاری به شمال رفته بود و شاه محمودخان به‌عنوان وکیل صدراعظم در کابل بود. زمانی‌که محمد نادرشاه تیر خورد و ثابت شد که مرده است اکثراً فکر می‌کردند که شاه محمودخان خویشتن را پادشاه اعلان می‌کند. اما او برخاسته محمد ظاهرشاه را پادشاه اعلان کرد و با او بیعت نمود او به محمد ظاهرشاه گفت که به تو بیعت نموده‌ام. محمد ظاهرشاه گفت تو بزرگ‌تر ما هستی. اما شاه محمودخان به او گفت تو پسر نادرشاه می‌باشی سلطنت حق توست. من با تو بیعت می‌کنم و ما خدمتکار تو هستیم.

سردار شاه محمودخان درحالی‌که مسئولیت نیروهای نظامی را به‌دست داشت و وکیل صدراعظم بود، می‌توانست پادشاه شود ولی او محمد ظاهرشاه را نسبت به خویشتن ترجیح داد. سلطان محمود غازی پسر سردار شاه محمودخان می‌گوید که پدر و برادران او علاقه بسیاری به وطن داشتند:

پدر من به آرامی کشور علاقه داشت. او یک وطن‌دوست بود. در اثر خودگذری شاه محمودخان و سایر برادران من در افغانستان آرامی آمد. درحالی‌که سردار شاه محمودخان وکیل صدراعظم بود و عهده وزارت دفاع نیز به دوش وی بود لکن آنها قدرت‌طلبی راکنار گذاشته با محمد ظاهرشاه که وارث اصلی سلطنت بود بیعت کردند.

سردار محمد هاشم‌خان که در زمان سلطنت محمد نادرشاه صدراعظم بود به همان پست باقی ماند. سیدقاسم رشتیا می‌گوید که سلطنت بعد از محمد نادرشاه به پسرش محمد ظاهرشاه رسید. وکلیه اعضای مملکتی مانند سابق در پست‌هایشان ماندند:

در تقسیماتی که قبلاً موجود بود تغییرات به‌عمل نیامد. ظاهرشاه به عوض

نادرشاه روی‌کار شد. شاه محمودخان به حیث وزیر حربیه باقی ماند و محمد هاشم‌خان که امور حکومتی را در دست داشت و صدراعظم بود. اما بعداً قدرت محمد هاشم‌خان روزافزون گردید و در آن زمان گویا تمام امور حکومت را در دست گرفت. شاه محمودخان کنار گذاشته شد با وجودی‌که قوای نظامی در دست او بود. شاه محمودخان شخص شریفی بود و در امور مملکت مداخله زیاد نمی‌کرد. بنابراین هاشم‌خان به حیث یک دیکتاتور روی صحنه باقی ماند. از طرف دیگر محمد نادرشاه به قتل رسیده بود و بدگمانی زیاد شده بود و مسئلهٔ امنیتی مطرح بود لذا او یک حکومت پلیسی را روی‌کار ساخته بود.

در کنار مسایل فوق عامل دیگر عبارت از آغاز جنگ جهانی دوم در اروپا بود. باید در مملکت یک انضباط کامل حکمفرما می‌شد، و از طرف دیگر اندیشه هیتلر نظر به سایر اندیشه‌ها در افغانستان تأثیر افکنده بود. گویا دیکتاتوری مد همان روز بود در دنیا دیکتاتورانی بر اساس هیتلر، موسیلینی و ژنرال فرانکو به‌وجود آمده بود.

حکومت محمدهاشم‌خان نه‌تنها در کابل بلکه در سایر ولایات نیز نظم خاص را به‌وجود آورده بود. محمد هاشم‌خان مدعیان قدرت در ولایات را به عناوین مختلف به وظایف دولتی در کابل نگهداری نموده بود. عبدالاحد کرزی می‌گوید که پدرش معین خیروجان جز کسانی بود که در کابل به‌سر می‌برد:

سیاست همان زمان تقاضا می‌کرد که اشخاص معتبر ولایات در کابل به‌سر برند اگرچه پدرم به حیث سناتور با معاش خوب و قدر و قیمت زیاد در کابل زندگی می‌کرد ولی اصلاً به‌خاطر تأمین امنیت و استقرار افغانستان آنها در کابل نگهداری می‌شدند. اشخاصی مانند مشاور سید احمدخان، نایب سالارمحمدانورخان، عبدالرشیدخان که در وزارت داخله معاون بود از هر ولایت چنین اشخاصی در وظایف دولتی مقرر شده بودند و به‌طور اِنشایی و تشریفاتی در آنجا به‌سر می‌بردند و حتی اجازهٔ خروج از کابل را نداشتند و هرگاه می‌خواستند از کابل برآیند باید از شخص محمدهاشم‌خان اجازه می‌گرفتند. پدرم که هیچگاه نمی‌توانست بدون اجازه صدراعظم به قندهار بیاید. زمانی‌که از محمدهاشم‌خان اجازه می‌گرفت برای مدت یک‌ماه یا دوماه به قندهار می‌آمد.

همان‌طوری که اشخاص صاحب‌نفوذ ولایات به کابل آورده شدند. متنفذین کابل نیز به سایر ولایات تبعید می‌شدند. در میان تبعیدشدگان استاد خلیل‌الله خلیلی صاحب‌منصب حکومت امیر حبیب‌الله‌خان کلکانی نیز قرار داشت. معتصم بالله خلیلی پسر استاد خلیلی می‌گوید که بعد از قیام مردم صافی، پدرش زیر نظر گرفته شد:

پدرم در زمان محمد هاشم‌خان حبس شد و بعداً به ولایت قندهار تبعید گردید زیرا در ولایت کنر، جنگ مردم صافی علیه حکومت آغاز گردید و هاشم‌خان چنان فکر می‌کرد که قوم صافی توسط پدرم و وزیر عبدالرحیم‌خان تحریک شده‌اند به همان اساس سالار عبدالرحیم‌خان و پدرم زندانی شدند و بعداً به قندهار تبعید شدیم.

اگرچه محمد ظاهرشاه پادشاه بود ولی امور مملکت را برادران وی به پیش می‌بردند. عزیزنعیم می‌گوید چون محمد ظاهرشاه جوان بود لهذا به مشورت برادران خویش ضرورت و احتیاج داشت:

این یک حقیقت غیرقابل انکار است. زمانی‌که محمد ظاهرشاه به تخت نشست به رهنمایی و مشورت ضرورت داشت و اگر رهنمای قوی نمی‌داشت آوردن آرامی و امنیت در افغانستان مشکل می‌بود و ناامنی باز هم در کشور مسلط می‌شد. بعضی می‌گویند که دورهٔ محمدهاشم‌خان یک دورهٔ تاریک و استبدادی بود و در این دوره هیچ‌گونه پیشرفت و ترقی صورت نگرفت. من به‌جهت یک شاگرد تاریخ می‌گویم اگر شرایط آن زمان را مدنظر بگیریم می‌توان گفت که آن‌زمان دورهٔ مشخصی برای آبادی مملکت به‌شمار می‌رود. در آن دوره دانشگاه کابل توسعه یافت. این را قبول می‌کنیم که در آن زمان حقوق یک تعداد مردم زحمتکش پایمال شدند ولی زمینهٔ آبادی مملکت نیز گذاشته شد و برای شاه محمود این زمینه مساعد شد که خشت اول دموکراسی را بگذارد. علاوه بر این اگر حالات کشورهای جهان سوم را در آن زمان مشاهده کنیم به‌جز از مصر که نیازپاشا حکومت می‌کرد، در سایر کشورها هیچ‌گونه نشانهٔ دموکراسی موجود نبود. یعنی آزادی مطبوعات وجود نداشت و احزاب سیاسی موجود نبودند. این مسئله حقیقت دارد که در افغانستان پارلمان وجود نداشت. احزاب سیاسی موجود نبود اما بین حکومت و مردم

یک نوع ارتباط و گفت‌وگو وجود داشت و حکّام به‌دلیل خاستگاه قومی به‌صورت غیرمستقیم افکار مردم را درک می‌کردند و بر اساس همان اندیشه و نظریات مردم قدم برمی‌داشتند.

علاوه بر مفاهمه و یا دیالوگ با مردم در سایر موارد نیز توجه صورت می‌گرفت سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که در آن زمان اصلاحات زیاد به‌وجود آمد:

در این شک نیست که سردار محمد هاشم‌خان شخص دیکتاتور و سخت‌مزاج و سخت‌گیر بود ولی در افغانستان خدمات زیاد نمود و اصلاحات بسیار آورد. اصلاحات به این معنی که به‌سوی ترقی و صنعت و آبادی پیش می‌رفت، جاده‌ها را ساخت، او مدارس زنانه راکه در زمان امان‌الله‌خان تأسیس شده بود دوباره بازکرد علاوه بر آن حتی جذب زنان در رادیو نیز آغاز گردید. این همه در آن‌زمان به‌وجود آمد و بدین ترتیب اجرای این امور در افغانستان قابل قدر است. یک مسئله دیگر اینکه، شک نیست که در افغانستان اگر حکومت‌ها خوب بودند یا بد لکن دموکراسی نبودند و نباید بگویم که در تمام حکومت‌ها اشخاص پاک و منزه جا داشتند لکن باید بگویم با درنظرداشت تعصب و نادانی و بیسوادی مردم و با درک موجودیت معنوی طبقات روحانی و نفوذ خوانین و رؤسای اقوام درکشور، حکومت‌ها همیشه مترقی بوده تعداد زیادتر روشنفکران را در خود جا داده بودند و حکومت‌ها همیشه کوشش می‌نمودند که اشخاص منور و تحصیل‌یافته را با خود همراه بسازند و با خود نگهدارند و می‌خواستند کارهای مثبت و اصلاحات را درکشور بیاورند.

جنگ دوم جهانی و افغانستان بی‌طرف

زمانی‌که جنگ دوم جهانی در اروپا شعله‌ور گردید، کشور افغانستان با انگلستان و آلمان دارای روابط نزدیک بود و از نگاه استراتژیکی در بین دو کشور اتحاد شوروی و هند موقعیت داشت. دکتر حسن کاکر می‌گوید که در آن هنگام کشور سومی وجود نداشت تا به افغانستان کمک کند:

این مسئله باید درنظر گرفته شود که افغانستان در بین دو کشور قدرتمند اروپایی موقعیت داشت. از طرف شمال اتحاد شوروی و از جنوب و شرق

هند بریتانیا. در آن حالت کشور سومی وجود نداشت و جامعه ملل از موثریت برخوردار نبود. در چنان حالت برای افغانستان سیاست خارجی بسیار اهمیت داشت و این مسئله مهم بود که چطور بین دو کشور قدرتمند بی‌طرفی و آزادی خویش را حفظ کند. در چنان شرایط موضوع مهمی را که محمدهاشم‌خان و مشاورینش فیصله کردند این بود که چطور امنیت و حاکمیت افغانستان را نگهدارند و از طرف دیگر در چنان حالت چطور مملکت را توسعه بدهند و از سرمایه کشورهای خارجی چنان استفاده کنند که حساسیت کشورهای دیگر، خصوصاً اتحاد شوروی و هند بریتانیا را خدشه‌دار نسازند. بنابراین چنان تصمیم گرفتند که برای پیشبرد پروژه‌های عمرانی از اعتبارات و کمک‌های طرف‌هایی استفاده شود که همسایه نباشند. این یک موضوع مهم و اساسی بود.

آلمان یکی از کشورهای پیشرفته جهان بود که در همسایگی افغانستان قرار نداشت و از این‌رو لحاظ به کمک آن کشور بسیاری از پروژه‌ها در افغانستان فعال گردید. گل جانان استاد دانشگاه در شهر فرانکفورت آلمان، که مدت زیاد در آن کشور به‌سر برده راجع به کمک‌های آلمان اطلاعات زیاد دارد، می‌گوید:

قبل از آغاز جنگ دوم جهانی بین افغانستان و آلمان روابط تجارتی و تکنیکی قابل ملاحظه وجود داشت. مواد صادراتی افغانستان در بازارهای آلمان به نرخ زیاد فروخته می‌شد و کشور آلمان پرداخت اعتباری به مبلغ ۵۵ میلیون مارک به افغانستان را موافقت نموده بود. در سال ۱۹۳۶ بیش از ۱۷۰ متخصص آلمانی در افغانستان مشغول کار بودند.

دکتر حسن کاکر به این باور است که کمک‌های آلمان در آن دوره یک نوع خیرات نبود بلکه اهداف دیگر را نیز درقبال داشت:

آنها کمک فی سبیل‌الله نمی‌کردند بلکه در کنار کمک‌های اقتصادی اهداف سیاسی‌شان را نیز پیش می‌بردند. چنانکه در آن زمان مسئلهٔ بسیار عمده این بود که در پشتونستان و بعداً وزیرستان با عالم بزرگ میرزا علی‌خان که به ایپی فقیر مشهور است کمک صورت گیرد و او را علیه انگلیس‌ها تحریک نماید. سیاست عمده همین بود که اقوام سرحدی را تحریک نمایند تا علیه هند بریتانیا قیام کنند.

محمد شریف‌خان از صاحب‌منصبان اردوی هند بریتانیا که در آن زمان علیه فقیر ایپی در حال جنگ بود، خاطراتش را چنین بیان می‌کند:

> در وزیرستان قدرت مرکزی یا محوری به‌دست فقیر ایپی بود و برای فقیر ایپی از ایتالیا، آلمن و ژاپن پول می‌آمد. زمانی‌که جنگ جریان داشت من به آنجا مأمور و اعزام گردیدم. ما مدت سه‌ماه (جون، جولای و اگست) در محاصره بودیم. مرکز فرمندهی ما در شهر راولپندی بود و آنها نتوانستند ما را از محاصره نجات بدهند. کمک‌های ما از راه هوا صورت می‌گرفت طوری‌که هواپیماها اشیای خوردنی از قبیل چای و پوره و آرد را از هوا پرتاب می‌کردند زیرا ما امکانات کافی نداشتیم و زمانی‌که مواد خوراکی به زمین می‌رسید همه متلاشی می‌شد. ما مجهز با یک توپ بودیم و فقیر ایپی چهار عدد توپ داشت. بعلاوه او به مهمات زیاد دسترسی داشت.

در چنان حالات افغانستان از طرف قدرت‌های بزرگ زیر فشار فراوان قرار داشت. عزیزنعیم می‌گوید که با وجود فشار زیاد رهبران کشور سیاست بی‌طرفی افغانستان را به نفع خویش می‌پنداشتند:

> افغانستان بی‌طرف‌ماندن بین دو قوه را به نفع خویش می‌پنداشت و در زمان جنگ دوم جهانی سیاست بی‌طرفی را درپیش گرفت. همسایه‌های افغانستان که عبارت از اتحاد شوروی و هند بریتانیا بودند در جنگ دوم رقیب نه بلکه متحد همدیگر بودند. اگر افغانستان سیاست بی‌طرفی را درپیش نمی‌گرفت مانند ایران یک قسمت آن زیر تأثیر شوروی و قسمت دیگر آن زیر تأثیر انگلیس قرار می‌گرفت. به این اساس افغانستان تشخیص داد که باید بی‌طرف باشد. اگرچه ظاهراً افغانستان آرام بود ولی کشورهای مختلف کوشش می‌کردند تا افغانستان را به نفع خویش وارد جنگ سازند. بهانه‌ای هم وجود داشت و آن اینکه یک تعداد زیاد متخصصین آلمانی و ایتالیایی در افغانستان کار می‌کردند و متحدین به این عقیده بودند که آنها نه متخصصین، بلکه کارکنان شبکه‌های اطلاعاتی می‌باشند و شاید به‌نفع آلمان‌ها کار نمایند. لهذا تقاضا گردید که باید آنها از افغانستان اخراج شوند. افغانستان در ابتدا این تقاضا را نپذیرفت لکن بعد از فشار زیاد موضوع را به لویه جرگه محول نمود. لویه جرگه نظر داد که باید تضمین داده شود تا این اتباع به‌طور مصون به

کشورهایشان برسند. زمانی‌که به حکومت افغانستان تضمین داده شد آنها به‌طور سلامت به کشورهایشان برگشتند.

سیدقاسم رشتیا، که در آن هنگام مسئول پخش رادیو افغانستان بود، می‌گوید که در اثر همان پافشاری به‌خاطر مصونیت اتباع آلمان، افغانستان صاحب نام نیک شد:

افغانستان پافشاری کرد که هیچگاه اتباع آلمان را تسلیم کشور دیگری نمی‌کند. آن پافشاری، افغانستان را در تمام دنیا بلندآوازه ساخت زیرا هیچ کشور دیگر چنین عمل نکرده بود. درحالی‌که دو کشور روس و انگلیس در همسایگی ما قرار داشتند. در آخر این دو کشور مجبور گشتند تا پیشنهاد خود را تغییر بدهند.

پروفسور گل‌جانان می‌گوید که تا حال عده‌ای از مردم آلمان آن خاطره را به‌یاد دارند و تا امروز مدیون افغان‌ها می‌باشند:

متخصصین آلمان و ایتالیا از راه هند و ترکیه به کشورهایشان بازگشتند. باید گفته شود که هنوز هم آلمان‌ها در بعضی مجلس‌های خصوصی و عمومی از این موضوع یاد می‌کنند و از سیاست افغانستان اظهار قدردانی می‌نمایند. احساس نیک در برابر آن شجاعت و مردانگی که افغان‌ها نشان دادند هنوز هم در بین آلمان‌ها خصوصاً این سالخوردگان این کشور دیده می‌شود. به این موضوع باید اضافه شود که قبل از جنگ بین آلمان و افغانستان روابط نزدیک موجود بود. در بخش تکنیکی و علمی دانشگاه کابل به دانشگاه بوخوم ارتباط یافت و تربیت پرسنل تکنیکی آغاز شد. همچنین سهم آلمان در پروژه‌های مانند پروژه سروبی، ماهیپر و طرح‌های پکتیا قابل ذکر است. افزون بر آن اتباع کشورهای افغانستان و آلمان بدون داشتن روادید می‌توانستند به کشورهای یکدیگر مسافرت کنند.

انتخاب سردار شاه محمودخان

حکومت سردار محمد هاشم‌خان در تمام کشور ریشه دوانیده بود اما سؤال اینجاست که چرا وی در چنان حالت تن به استعفا داد؟ محمد عزیز نعیم می‌گوید که سردار محمد هاشم‌خان بیماری‌های فراوان داشت:

حکومت سردار محمد هاشم‌خان هفده‌سال دوام کرد. هفده‌سال برای یک صدراعظم مدت طولانی است. سردار محمد هاشم‌خان در شرایط بسیار بحرانی صدراعظم بود و در دوران جنگ دوم جهانی تمام امور مملکت به‌دوش وی بود. او قبل از جنگ به بیماری قلب مبتلا شد و برای معالجه به آلمان رفت. در آن زمان پزشکان به او گفتند تا فشار کار را کم کند. او می‌خواست قبل از جنگ استعفا بدهد ولی شاه این استعفا را قبول نکرد و از او خواست تا به وظیفه‌اش ادامه بدهد. هنگام جنگ نیز او به حمله قلبی گرفتار گردید و مدت شش‌ماه در بیمارستان بستری شد. من به‌یاد دارم که هاشم‌خان می‌گفت هرگاه جنگ تمام شود من از وظیفه صدارت استعفا می‌دهم.

سیدقاسم رشتیا می‌گوید که در جهان پس از جنگ یک نوع آزادی آمده بود و به همین علت بود که خاندان شاهی توافق کردند تا محمد هاشم‌خان از کار دست بکشد:

تغییرات در دنیا ایجاب می‌کرد که در افغانستان تحول بیاید و آن شیوه و سیستم محمد هاشم‌خان دیگر گنجایش نداشت. در دنیا آزادی آمده بود، دولت‌های نو تشکیل شده بودند از حقوق بشر در جهان صحبت می‌شد. در چنان شرایط آمدن تحول در افغانستان حتمی بود. در آن هنگام در خاندان شاهی مشورت شد که باید محمد هاشم‌خان از قدرت دست بکشد و شاه محمودخان صدراعظم شود. شاه محمودخان یک طرح و برنامه جدید با خود داشت. در آن برنامه آزادی همه زندانیان سیاسی بود.

اگر از یک‌طرف زندانیان سیاسی از بند رهایی یافتند از طرف دیگر به عقیده سید شمس‌الدین مجروح در قسمت عمران کشور رکود آمد و پیشرفت صورت نگرفت.

یقیناً در آن دوره در قسمت آبادانی مملکت یک نوع رکود به‌وجود آمد. البته این رکود مربوط شخصیت مردم نیز می‌باشد اما از طرف دیگر مشکلات اقتصادی مملکت نیز در این زمینه نقش بازی می‌کرد زیرا قبلاً به کمک‌های خارجی اتکا بیشتر می‌شد. لکن در این دوره طوری که از شخصیت شاه محمودخان توقع می‌رفت کار مهمی صورت نگرفت. البته در این مسئله شک نیست که صدراعظم جدید شخص آرام، نرم‌خو و مردمی بود. با وجودی‌که

چند تصادم بین او و روشنفکران صورت گرفت ولی او می‌خواست با مردم از راه مدارا پیش بیاید. او به آوردن دموکراسی یک نوع شوق داشت و می‌خواست تحول بیاید و اخبار چاپ شود و شورا زیادتر فعال گردیده مؤثر باشد. چنانکه در دوره‌اش به این‌گونه کارها فرصت بیشتری داد.

شاه محمودخان چطور آموخت تا دموکراسی را در کشور بیاورد؟ عبدالحمید مبارز که در آن دوره شخص فعال بود می‌گوید که بعد از سفر به آمریکا شاه محمودخان به این باور معتقد گردید:

بعد از سفر هفت‌ماهه شاه محمودخان به امریکا این نظر نزد وی پیدا شد، چنانکه در راه آوردن دموکراسی تلاش کرد و به همین دلیل یک سلسله جراید به‌چاپ رسید. مرحوم عبدالرحمن محمودی امتیاز جریده ندای خلق، مرحوم غلام محمدغبار جریده وطن، مرحوم گل پاچا الفت جریده اولس و مرحوم فیض محمد انگار امتیاز جریده انگار را حاصل کردند. این جراید انتشار خود را در کابل آغاز کردند و خوانندگان بسیار داشتند. هدف همهٔ جراید یادشده دموکراسی و نظام مشروطه سلطنتی بود. آنها تلاش می‌کردند تا حکومت از سلطنت جدا شود. در دورهٔ هفتم شورا آزادی موجود بود. اشخاصی مانند میرغلام محمد غبار و دکتر عبدالرحمن محمودی، محمد کریم نزیهی، محمد علم وردک، سخی امین از دوشی، عبدالحی حبیبی از قندهار و خال‌محمد خسته از مزار از آزادی طرفداری می‌کردند و اکثراً با طرح‌های حکومت مخالفت می‌نمودند.

اگرچه با بعضی برنامه‌های حکومت مخالفت صورت می‌گرفت، اما هیچ‌کس مخالف آزادی مطبوعات نبود. سیدقاسم رشتیا که در آن زمان رئیس مستقل مطبوعات بود و در راه آزادی مطبوعات نقش فعال‌تری به خود گرفته بود:

در سال دوم صدارت شاه محمودخان بعد از صلاح‌الدین سلجوقی، که به حیث سفیر مقرر شد، من رئیس مطبوعات شدم. من نیز مانند شاه محمودخان آرزو داشتم تا دموکراسی بیاید و درآوردن دموکراسی در مطبوعات نقش داشته باشم. یکی از پیشنهادهای من این بود که باید قانون مطبوعات به‌وجود بیاید و مطالب آزاد اجازه طبع را بیابند. صدراعظم

پیشنهاد مرا پذیرفت و این موضوع به مجلس وزرا محول گردید. وزرا حیران بودند که چطور امکان دارد نشریات بدون سانسور به‌چاپ برسد. بدین‌ترتیب مشکل سانسور قبل از نشر حل گردید. در همان زمان شهردار تعیین می‌گردید. من پیشنهاد کردم که باید به مردم حق داده شود تا شهردار را انتخاب کنند. این کار صورت گرفت و غلام محمد فرهاد به حیث شهردار انتخاب شد.

دکتر احمد جاوید، رئیس سابق دانشگاه کابل، می‌گوید کـه بـر اسـاس هـمان قـانون نشریات به انتشار آزاد پرداختند:

بر اساس همان قانون جراید بسیاری به‌نشر رسید که یکی هم جریده ندای خلق بود. مؤسس ندای خلق دکتر عبدالرحمن محمودی و مدیرمسئول آن عبدالحمید مبارز بود. ندای خلق با جریدهٔ خلق، که ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود، هیچ ارتباط ندارد. این جریده بعد از انتشار بیست و نـه شماره توقیف گردید و جریدهٔ دیگری به‌نام وطن جای آن را گرفت که مؤسس آن میرغلام محمدغبار و مدیرمسئول آن محمدعلی خروش و بعداً میرمحمد صدیق‌فرهنگ بود. این جریده نیز بعد از نشر بیست و هشت شماره مصادره شد. جریدهٔ خلق بسیار تندرو و احساساتی بود لکن جریده وطن معتدل بود استدلال می‌نمود و از محافظه‌کاری در نشر و خبر پیروی مـی‌کرد. ایـن دو جریده در زندگی سیاسی افغانستان نقش مهم را بازی نمودند.

فعالیت‌های سیاسی در افغانستان رو به افزایش نهاده بود. دکتر عبدالصمد حامد، سابق معاون صدراعظم، می‌گوید که در آن زمان امیدواری زیاد برای دانشمندان افغانستان پیدا شده بود:

برای بار اول امیدواری زیاد در بین دانشمندان و منورین افغانستان پیدا شده بود. این امیدواری که با جذبه همراه بود ناشی از طرز تفکری بود که گویا در افغانستان یک نظام سیاسی می‌آید که بر اساس انتخاب افـغان‌ها حکـومت تعیین می‌شود و مردم دربارهٔ وطن‌شان تصمیم می‌گیرند و وطن خویش را آباد می‌کنند. به‌طور مثال ما شاگردان مدارس و سایر مردم داوطلبانه می‌رفتیم تا جاده میوند را آباد کنیم. همه این کار را داوطلبانه می‌کردند و به‌طور ضـمنی وظیفهٔ خود می‌شمردند. دور هفتم شورا تشکیل شد. نسبتاً آزادی موجود بود،

و اشخاص فعال در حلقات سیاسی افغانستان نیز در آن دور شامل بودند. این یک مایه دیگر امیدواری بود. برای بار اول اخبار آزاد به نشریات راه پیداکرد و به‌نظر من نشریات آن دوره نظر به فضای همان روز قابل فهم است.

دکتر احمد عبدالرحیمزی، که بعد از زندانی‌شدن برادرش عبدالملک عبدالرحیمزی در اتریش به‌سر می‌برد، در آن هنگام دانشجوی دانشگاه کابل بود. او نیز خدمات شاه محمودخان را قابل قدر می‌داند.

باید بگویم که مرحوم شاه محمودخان خدمت زیاد کرد خصوصاً جوانان را موقع داد تا افکار و نظریات‌شان را آزادانه بیان کنند. در این دوره یک تحول آمد و خوشبختانه ما در آن زمان محصل دانشکده حقوق دانشگاه کابل بودیم. زمانی‌که رئیس بلدیه انتخاب می‌شد در بین مردم می‌رفتیم و توضیح می‌دادیم که انتخاب رئیس بلدیه چه اهمیت دارد و بعداً انتخابات شورا صورت گرفت. مرحوم غبار و مرحوم محمودی در دور اول انتخاب شدند. یکی حدود چهارده و نیم هزار و دیگری سیزده هزار رأی به‌دست آوردند. آنها وکیلان شورا بودند. در آن زمان به شاگردان دانشکده اجازه داده شد تا در بین مردم تبلیغ کنند.

صدارت شاه محمود

بعد از اینکه شاه محمودخان تصمیم گرفت تا در کشور دموکراسی غربی ایجاد کند، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های محصلان به فعالیت پرداختند. اما گروه ویش زلمیان قبلاً فعال بود. دکتر عبدالشکور رشاد، که عضو فعال گروه ویش زلمیان بود، می‌گوید که مرام آنها وحدت ملی بود:

نکتهٔ مهم در مرام ویش زلمیان عبارت از تأمین وحدت ملی بود و از طرف دیگر کوشش می‌شد تا منابع اقتصادی مملکت به‌کار بیافتد، سدّها ایجاد گردد، نهرها کشیده شود، فابریکه‌ها (کارخانه‌ها) آباد گردد و مبارزه صورت گیرد تا مردم از بیکاری و گرسنگی نجات یابند. به همین ترتیب در اهداف آنها مسایل تعلیمی و تحصیلی ذکر شده بود که باید در هر ده و قریه مدرسه تأسیس شود. علاوه بر مسایل فوق مواد دیگری نیز شامل اهداف آنها بود که مهم‌ترین آن مسئله پشتونستان بود. این حرکت شدت یافته بود تا آن عده از نقاط کشور که در زمان حکمروایی انگلیس از افغانستان جدا ساخته شده بود دوباره به‌دست بیاید یا به مردمان آنجا حق داده شود که راجع به سرزمین‌شان تصمیم بگیرند.

عده‌ای به این باور هستند که در تشکیل گروه ویش زلمیان سردار محمد داودخان کمک زیاد نموده بود. جیلانی خان الکوزی، که عضو آن گروه بوده است، معتقد به این عقیده نیست:

داودخان با ما دارای هیچ روابط نبود حتی عده‌ای از افراد ما در دوره او زندانی شدند. کمیته مرکزی ما در قندهار بود، ما هیچ‌کاری با داودخان نداشتیم. افراد

آزادیخواه دیگری هم بودند که آنها را حکومت تطمیع نموده بود به مقام‌های بلندتر دولتی در کابل ارتقا دادند، ولی ما را بعد از چهار یا پنج‌سال از زندان رها کردند و گفتند در حکم شما اشتباه صورت گرفته است.

نورمحمد تره‌کی مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادعا می‌نمود که حزب ویش زلمیان توسط او پایه‌گذاری شده است. اما جیلانی‌خان الکوزی می‌گوید:

این یک حرف کاملاً بی‌اساس است. او نه‌تنها مؤسس ویش زلمیان نبود بلکه با این گروه بی‌وفایی نیز نموده بود. در میان چهار شخصی که به حکومت تسلیم شده بودند او نیز بود چنان‌که به حیث وابسته مطبوعاتی سفارت به امریکا فرستاده شد.

درکنار ویش زلمیان حزب وطن در کابل و برخی ولایات افغانستان به رهبری میرغلام محمد غبار ریشه دوانید و دکتر عبدالرحمن محمودی زیر نام ندای خلق منورین را ایجاد و گروهی را به دور خویش جمع نموده بود. عبدالاحد عبدالرحیمزی، که عضو اتحادیهٔ محصلین بود و با دکتر محمودی ملاقات‌های زیاد داشت، می‌گوید:

اول اینکه تشکیلات آنها محلی بود نه عمومی. گروه ویش زلمیان بیشتر به‌سوی پشتوگرایی گرایش داشت درحالی‌که دیگران مسایل را از دیدگاه سوسیالیستی می‌دیدند و برخی از آنها مانند محمودی بسیار احساساتی بودند. زمانی‌که در احساسات قضاوت صورت گیرد معمولاً موازنه را نمی‌توان نگهداشت. به‌طور مثال به شما بگویم، ما در مدرسه استقلال کنفرانسی را دایر نموده بودیم و در آن کنفرانس مرحوم محمودی سخنرانی کرد. من خودم با او صحبت کردم و با غبار صاحب نیز گفتم که شما وکلای مجلس هستید، شما مصونیت دارید، شما اگر در اول چنین گام‌هایی را بردارید به مشکل می‌توان به هدف رسید. ما خواستیم تا برای اتحادیه محصلین یک اساسنامه تهیه کنیم، ما پیشنهاد کردیم که باید در جهت تدوین اساسنامه از اساسنامه‌های سایر کشورها که در این راه تجربه دارند مانند مصر استفاده کنیم. ما اساسنامه را ترتیب کرده به دانشگاه تقدیم کردیم و زمینه مساعد شد که اتحادیه محصلین را ایجاد نماییم. من محصل و نمایندهٔ دانشکده حقوق بودم. از دانشکده طب دکتر حسن شرق و از دانشکده علوم غلام‌علی آیین نمایندگان

ما بودند. ما خواستیم روی موضوعات سیاسی بحث کنیم لکن بعضی از اعضای اتحادیه به دنبال منافع خود بودند. آنها اغراض شخصی‌شان را نسبت به مسایل اجتماعی و آرزوهای محصلین ترجیح می‌دادند و روی همان مسئله بود که موفق نشدیم. مثلاً اعضای پارلمان که وکلای انتخابی بودند می‌خواستند که برای خویش گروه‌های طرفدار به‌وجود بیاورند طوری که آن گروه‌ها زبان آنها باشد. در زمان صدارت محمد داودخان چنین اشخاصی دیده شدند که با صدارت درتماس بودند و از آنجا هدایت می‌گرفتند و می‌خواستند که اتحادیه محصلین را میدان عمل خویش بسازند. این موضوعات جایگاه ما را ضعیف ساخت.

اما عبدالحمید مبارز، که دوست نزدیک عبدالرحمن محمودی و عضو اتحادیه بود، می‌گوید که اتحادیه آنها با گروه‌های آزاد تماس می‌گرفت:

اتحادیه محصلین با اشخاص و گروه‌ها تماس می‌گرفت. مثلاً با غلام محمد غبار و عبدالرحمن محمودی و کسانی‌که در اطراف گروه ویش زلمیان جمع شده بودند. آنها نیز کوشش می‌کردند که از محصلین و جوانان در راه دموکراسی بهره ببرند. آنها از دانشگاه مرکز سیاسی ساخته بودند. حکومت از برگزاری کنفرانس‌ها به تشویش و ترس افتاد. خصوصاً کنفرانس‌هایی که در آن از محمودی خواسته می‌شد تا سخنرانی کند. در همان زمان حکومت بر دامنه عمل احزاب سیاسی قیوداتی وضع کرد و عده‌ای محصلین را نیز زندانی ساخت.

پرفسور دکتر احمد جاوید، که در این فعالیت‌ها سهم داشت، می‌گوید که سردار محمد داودخان می‌خواست از اتحادیه محصلین بر ضد شاه محمودخان بهره گیرد و توسط اتحادیه، حکومت شاه محمودخان را از بین ببرد.

داودخان با شاه محمودخان مخالف بود. او می‌خواست از راه تشکیل کلوپ ملی و اتحادیه محصلین شاه محمودخان را از قدرت دور نماید یا او را مجبور سازد که از ادعای دموکراسی منصرف شود. بر این اساس جراید آزاد یکی پی دیگری توقیف و مصادره شد. زمانی‌که انتخابات نزدیک شد دولت سیاست خویش را تغییر داد و مانع انتخاب اشخاص ملی گردید. به همین اساس بود که

نه‌تنها مخالفت با اشخاصی مانند محمودی و غبار صورت گرفت بلکه مانع انتخاب آنها نیز شدند. به همین مناسبت در کابل تظاهرات بزرگ به‌راه افتاد. تظاهرکنندگان، که محصلین در میان آنها بودند، با شعارهای آزادی‌خواهی به‌طرف ارگ به‌راه افتادند. من شاهد صحنه بودم. از هر زبان نام محمودی و غبار با احساسات و احترام شنیده می‌شد. من هیچ‌گاه چنان تظاهراتی را که پر از عواطف و احساسات ملی باشد ندیده بودم. تظاهرکنندگان با احساسات زیاد محمودی و غبار را روی شانه‌های خویش بلند کردند و با دادن شعارهای «زنده‌باد دموکراسی» خواسته‌هایشان را بیان کردند. همه تظاهرکنندگان به‌طور مسالمت‌آمیز در نزدیک دروازه ارگ جمع شدند و در آنجا با نمایندگان ارگ صحبت کردند. در این هنگام نظامیان و پلیس سواره بر اسب‌ها بالای تظاهرکنندگان حمله نمودند و خواستند که مردم را پراکنده سازند. بسیاری از مردم زخمی شدند و احساسات عامه و محصلین جریحه‌دار شد. آنروز روز آخر دموکراسی نوپا در کشور افغانستان بود.

صدارت محمد داود

عبدالحمید مبارز می‌گوید که در زمان سردار شاه محمودخان نیل به آزادی در حال انجام بود، اما در اثر فعالیت‌های داودخان، صدراعظم مجبور به استعفا گردید.

> آزادی‌های سیاسی-اجتماعی جهت نیل به دمکراسی در حال انجام بود. روشنفکران، منورین و دانشمندان به این عقیده بودند که باید حکومت شاه محمودخان تقویت گردد تا او بتواند دموکراسی را به مرحلهٔ نهایی آن برساند اما داودخان می‌خواست حکومت را تصاحب کند. یک تعداد محصلان مانند حسن شرق و بعض رفقایش نیز کوشش می‌کردند تا حکومت شاه محمودخان به‌سرعت ساقط شود و سردار محمد داودخان زمام حکومت را به‌دست گیرد. یک حقیقت تاریخی وجود دارد که در کابل و بعضی از ولایات اقدامات تخریبی صورت می‌گرفت و والی‌ها و حکام ادعا می‌کردند که این اقدامات را محصلین طرفدار محمودی و غبار انجام می‌دهند. به‌طور مثال افراد عبدالحکیم شاه عالمی والی کابل پایه‌های تلفن را به‌عمد انداختند و این تخریب در اتصال خطوط ارتباطی را به دوش محصلان طرفدار محمودی و غبار گذارده شد. آنها می‌خواستند در مملکت بی‌نظمی بیاورند. در آن زمان واقعه، دیگر رخ داد که عبارت از روی کارآمدن دکتر مصدق در ایران بود که سبب شده آن کشور یک نوع تغییر ایجاد شود. این تحوّل در افغانستان تأثیر وارد ساخت و نزد مقامات این اندیشه پیدا شد که مبادا در افغانستان تحولاتی مانند ایران به‌میان بیاید.

وضعیت ایران در افغانستان به‌وجود نیامد اما قدرت‌الله حداد، مدیر مسئول سابق جریده افغان ملت، می‌گوید که برخوردهایی شروع شد و عده‌ای به اتهام کودتا دستگیر شدند:

> در هر جا نوعی از برخورد شروع شده بود. خواجه محمد نعیم‌خان را در روز نوزده به بهانهٔ کودتا دستگیر کردند، گل‌جان خان وردک و حتی خانواده ملکیار هم متهم به دست‌داشتن در کودتا شدند. ترس آن می‌رفت که مبادا کودتای دیگری صورت گیرد. سردار محمد داودخان همه این دلایل را طرح نموده خانواده شاهی را محدود کرد و چنان وانمود ساخت شاید امروز یا فردا کودتای دیگری صورت گیرد بنابراین باید یک حکومت محکم به‌وجود بیاید تا مبادا سلطنت از بین برود.

در این هنگام نفوذ محمد ظاهرشاه زیاد شده بود. سیدقاسم رشتیا می‌گوید که ظاهرشاه نمی‌خواست تا سردار محمد داودخان صدراعظم شود و شخصی بیرون از خاندان شاهی را برای صدارت عظمی درنظر داشت:

> در دورهٔ شاه محمودخان نفوذ ظاهرشاه زیادتر شده بود. او در تمام مسایل دخیل بود. آنها مشورت کردند که آیا حکومت خاندانی ادامه پیدا کند یا حکومت به شخصی بیرون از خاندان شاهی سپرده شود؟ در قسمت شخصی خارج از خانوادهٔ سلطنتی کاندید وجود داشت که عبارت از آقای ملکیار بود. ظاهرشاه نمی‌خواست تا سردار محمد داودخان صدراعظم شود. او فکر می‌کرد که داودخان مسایل را به‌سوی پیچیدگی بیشتر خواهد کشانید، خصوصاً مسئلهٔ پشتونستان را.

اگرچه عده‌ای به این باورند که سردار محمد داودخان در برکناری شاه محمودخان سهم داشت، اما عزیزنعیم به این نظر موافق نبوده، می‌گوید من چون عضو خاندان شاهی بودم به اطمینان می‌توانم بگویم که سردار محمد داودخان هیچگونه توطئه علیه شاه محمودخان نکرده بود:

> اما با شیوه و طرز کار شاه محمودخان موافق نبود. یک عده از عناصر به شاه محمودخان می‌گفتند که سردار محمد داودخان او را تخریب می‌کند. سال‌ها گذشت و شاه محمودخان استعفا کرد و محمد داودخان صدراعظم شد. زمانی می‌خواستند دختر محمد داودخان را برای پسر شاه محمودخان خواستگاری کنند سردار محمدداود با همین کلمات که من می‌گویم به خانم سردار شاه محمودخان گفت «من حیران هستم که چطور سپهسالار صاحب خواهش می‌کنند، باید آنها امر کنند.»

اگر از یک‌طرف حالات داخلی شرایط را برای روی‌کارآمدن داودخان مساعد ساخت، از طرف دیگر اوضاع بین‌المللی نیز به آمدن محمد داودخان کمک نمود. دکتر عبدالصمد حامد می‌گوید که آغاز جنگ سرد عامل روی کارآمدن محمد داودخان بود:

بعد از پایان جنگ دوم جهانی عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود بود که ما نمی‌توانیم این عوامل را از همدیگر جدا بسازیم. به تصور من جنگ سرد و مسئلهٔ پشتونستان در منطقه که بین ما و پاکستان جنجال را به‌وجود آورده بود از یک طرف و سیاست امریکا که وزیر خارجه آن کشور طرح نموده بود و می‌خواست حتی‌المقدور شوروی را در دنیا و به‌ویژه در منطقه محاصره کند، از طرف دیگر همه این مسایل باعث شد که تا یک موضع‌گیری نو و یک سیاست جدید به‌وجود بیاید. در این موضع‌گیری جدید چنان به‌نظر می‌رسید که شاه محمودخان شخص مناسب نباشد تا در چنان حالات مملکت را به پیش ببرد. در این موضع‌گیری نومجالی برای دموکراسی وجود نداشت و در صورت نزدیکی به شوروی که در آنجا یک نظام دیکتاتوری شامل بود، چنان فکر می‌شد که در افغانستان باید یک دست قوی حکومت کند. من فکر می‌کنم که عوامل داخلی آنقدر مهم نبوده باشد که به اساس آن حرکات دموکراتیک معطل شود زیرا با وجود بعض آزادی‌ها اجتماعات روشنفکران و اشخاص بانفوذ سیاسی آنقدر زیاد نبودند که خطری را برای مرکز قدرت به‌وجود بیاورند.

سردار محمد داودخان به قدرت رسید. در این هنگام افغانستان از نگاه نظامی ضعیف بود و به کمک‌های اقتصادی نیاز داشت. در مرحلهٔ اول قسمت عمده کمک‌ها از اتحاد شوروی به کشور رسید. عبدالرحمن پژواک، دیپلمات افغان که سال‌ها در مقام نمایندهٔ افغانستان در ملل متحد ایفای وظیفه می‌کرد، می‌گوید که مجموعاً ۹بار از ایالات متحدهٔ امریکا تقاضای کمک صورت گرفته بود:

اولین‌بار در زمان مرحوم سردار محمد داودخان از امریکا تقاضا گردید تا برای پروژه‌های افغانستان کمک کند، کمک در راه آبادی شوارع، تعمیرات و همچنین در قسمت تسلیحات برای دفاع کشور نیز درخواست کمک شد. در آن

هنگام من مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه بودم که مجموعاً ۹بار تقاضا صورت گرفت و شش‌بار من از امریکا تقاضا کردم. از طرف سردار محمد نعیم‌خان برادر محمد داودخان معاون صدراعظم و وزیر خارجه دوبار تقاضا به‌عمل آمد لکن از جانب امریکا کمکی صورت نگرفت. افغانستان مجبور شد که از منبع دیگری کمک به‌دست بیاورد. در همان زمان بود که از روس‌ها تقاضا صورت گرفت و آنها موافقت کردند.

عده‌ای به این نظر می‌باشند که سیستم طرح و برنامه محمد داودخان تقلیدی از اتحاد شوروی بود؛ اما دکتر صمد حامد می‌گوید:

قبل از آنکه محمد داودخان صدراعظم شود، عبدالمجیدخان زابلی که رئیس اقتصاد ملی بود یک سلسله مقالات راجع به اهمیت سیستم طرح و برنامه به‌نشر رسانید. نزد وی چنان نظر وجود داشت که برای به‌وجودآوردن یک قدرت مرکزی قوی، سیستم اقتصاد قوی ضروری است. این نظر توجه داودخان را جلب کرد. من فکر می‌کنم که اتحاد شوروی تأثیر مستقیم نداشت لیکن یک نوع تقلید وجود داشت. در کنار اتحاد شوروی، هند و بعداً مصر زمانی‌که جمال ناصر روی‌کار آمد، یک نوع تأثیر بر روی افغانستان داشتند. آنها نیز یک نوع برنامه سوسیالیستی را تعقیب می‌کردند که خصوصیت آن نه اتحاد شوروی بلکه مشابه همان کلوپی بود که افغانستان در آن شامل بود چون کشورهای عضو کنفرانس باندونگ یا کشورهای عدم تعهد که افغانستان از جمله مؤسسین آنها نیز بود، آنها همه سیاست چپ یا اقتصاد سوسیالیستی را تعقیب می‌کردند مانند هند، مصر، افغانستان، اندونزی به رهبری سوکارنو و یوگسلاوی به رهبری مارشال تیتو.

کارهای عمرانی

زمانی‌که سردار محمد داودخان صدراعظم شد به قسمت عمران مملکت توجه صورت گرفت. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که سردار محمد داودخان در قسمت آبادی کشور توجه جدی نموده بود:

او یک شخص کارگر بود. در قسمت آبادی مملکت کار زیاد نمود لکن از نگاه خوی و خواص با برادر خویش کمی تفاوت داشت یعنی شخص سخت‌گیر و نظامی‌مزاج بود. در میان همهٔ کارهای خود بعضی کارهای قابل افتخار را نیز انجام داد. نظام افغانستان را نظم بیشتر بخشید، نظامیان را قوت بیشتر داد ماشین نظامی مؤثری به‌وجود آورد، جاده‌ها و عمارت‌ها را آباد نمود و بعض اصلاحات اداری را به‌وجود آورد.

دکتر محمد حسن شرق، که در دورهٔ صدارت سردار محمد داودخان به حیث مدیر دبیرخانه حکومتی ایفای وظیفه می‌کرد و از دوستان نزدیک سردار محمد داودخان به‌شمار می‌رود، از فعالیت‌های داودخان آگاهی بیشتر دارد و می‌گوید:

به‌طور مثال به شما گفته می‌توانم زمانی‌که داودخان در سال ۱۳۳۲ صدراعظم شد در تمام افغانستان یازده کیلومتر جاده قیرریزی وجود داشت و زمانی‌که در سال ۱۳۴۱ استعفا داد حدود دوهزار کیلومتر جاده قیرریزی شده بود. در قسمت تعلیم و تربیت بگویم زمانی‌که سردار محمد داودخان صدراعظم شد تعداد محصلین دانشگاه کابل به چهارصدتن رسید و در ختم دورهٔ صدارت محمد داودخان تعداد محصلین به سه هزار نفر رسید. در بخش اقتصاد او توانسته بود نرخ دلار را به ۳۸ افغانی پایین بیاورد.

سردار محمد داودخان امور مالی و اقتصادی را به عبدالملک عبدالرحیمزی، شخصی که در ترکیه تحصیل نموده بود، سپرده بود. او توانست امور مالی مملکت را به‌خوبی سروسامان بدهد اما وزارت او زیاد دوام نکرد و به جرم دست‌داشتن در کودتا به زندان افکنده شد. یعقوب کاکر قبل از برکناری عبدالرحیمزی او را در لندن دیده بود و می‌گوید:

آقای عبدالملک عبدالرحیمزی همراه با معاونش آقای حکیمی از امریکا به افغانستان می‌رفتند. من در بانک بودم که برایم تلفن نمودند و گفتند که مدت دو روز در لندن اقامت نموده بعداً راهی کشور می‌شوند. من به هتل‌شان رفتم آقای رحیمزی از من خواهش نمودند تا ایشان را به جاهای تاریخی انگلستان ببرم و آرزو داشت تا از بانک انگلستان دیدن نمایند. آنها خواهش نمودند تا اول ایشان را به رستوران ترکی رهنمایی کنم. ما به یک رستوران ترکی که به‌نام رستوران استانبول شهرت داشت رفتیم و بعد از صرف غذا به هتل آمدیم. زمانی‌که به هتل برگشتیم دیدیم که دکتر نجیب‌الله سفیر افغانستان به دیدارشان آمده است. آنها گرم مذاکره شدند و نتوانستند جاهای تاریخی انگلستان را ببینند و زمانی‌که انگلستان را ترک کردند آقای حکیمی به من گفت که شاید به مجرد رسیدن به کابل، آقای عبدالرحیمزی صندلی وزارت‌شان را از دست بدهد و همانطور هم شد.

عبدالاحد عبدالرحیمزی، برادر کوچک ملک‌خان که در اتریش مشغول تحصیل بود می‌گوید که سردار محمد داودخان او را نیز شامل برنامهٔ کارش ساخته بود.

زمانی‌که محمد داودخان اینجا آمد برایم گفت که در برنامهٔ کارم در رشتهٔ سیاست ترا درنظر گرفته‌ام. او در ملاقات خصوصی به من اضافه نمود که تنها تعقیب رشتهٔ سیاست کافی نیست، زمانی‌که به افغانستان برگشتی باید به مسایل اداری افغانستان و امور وزارت داخله کشور آشنایی داشته باشی. زمانی‌که یحیی‌خان طرزی به‌عنوان سفیر در اتریش مقرر شد به من گفت که تو بخیر به افغانستان می‌روی. من سال‌ها وزیر بودم و سفیر هم مقرر شده‌ام به شما قسم می‌خورم که تمام مسایل را به اعلیحضرت نوشته می‌کنم من با محمود حبیبی هم حرف زده‌ام او هم آماده است شما هم بروید برای شما کرسی‌های بلندتر مدنظر گرفته شده است. من برایش گفتم که وقتی در شهر

مونیخ بودم برایم گفتندکه شما به وین بروید زیرا پادشاه از شما احساس خطر می‌کند چطور شد که به‌صورت عاجل افغانستان به من ضرورت احساس می‌کند درحالی‌که در مونیخ خطر احساس می‌کرد؟ سؤال دوم من این است که درصورتی‌که برادر من به افغانستان خدمت زیاد کرد او به زندان افکنده شد درحالی‌که من به خاک پای او هم نمی‌رسم. ازکارهای او چنین تقریر شد ازکار من چگونه قدردانی صورت خواهد گرفت؟ طرزی را خداوند بیامرزد، اشک در چشمانش جاری شد و به من گفت این بدبختی افغانستان است نه از شما که به چنین حال درآمده‌اید. من گفتم مسئولین این بدبختی نزد خداوند جوابده هستند.

در همین زمان بود که روابط افغانستان با اتحاد شوروی بهتر گردید و به کمک آن کشور بسیاری از پروژه‌ها شروع به فعالیت کردند. در کنار پروژه‌های اقتصادی کمک‌های اتحاد شوروی در بخش نظامی نیز افزایش یافت. مخالفان محمد داودخان به این عقیده‌اند که نفوذ شوروی در همین زمان زیاد گردید اما قدرت‌الله حداد به این باور است که محمد داودخان مجبور بود و راه دیگری نداشت:

در همین زمان کمک‌های نظامی و اقتصادی امریکا به پاکستان بیشتر گردید و راهی برای افغانستان باقی نگذاشت. زیرا مسئله آبادی مملکت از یک‌طرف و مسئلهٔ کمک‌های اقتصادی از طرف دیگر داودخان را مجبور ساخت تا بدون قید و شرط از روس کمک طلب کند. به این منظور داودخان لویه جرگه را دایر نمود. در لویه جرگه مسئلهٔ کمک بدون قید و شرط مطرح شد. روس‌ها این پیشنهاد را پذیرفتند و گفتند ما بدون قید و شرط کمک می‌کنیم و از همان زمان کمک‌ها آغاز گردید. این را باید اضافه کنیم که ظاهرخان و داودخان نمی‌خواستند تا روس‌ها به افغانستان حمله کنند. من آنها را ملامت نمی‌کنم، طوری‌که نیکسن معاون رئیس‌جمهور امریکا زمانی‌که به افغانستان آمده بود گفت: تمام مردم افغانستان دزد هستند. این گفتهٔ نیکسن تاکنون در خاطرهٔ افغان‌ها باقی است، شاید همین سبب شد که امریکا به افغانستان کمک نکند. در این جا شک نیست که ظاهرخان و داودخان اشتباهات فراوان داشتند لکن آنها آرزو نداشتند که روس‌ها به افغانستان بیایند اما مجبوریت و بسته‌شدن راه ترانزیت پاکستان و توقف تمام اموال افغانستان در بندر کراچی و مسدودشدن

راه صادرات افغانستان که طی آن هزاران تن کشمش و سایر مواد از بین رفت و تجارت سقوط کرد و حتی دهقانان بیکار ماندند، همه مسایل حکومت را مجبور ساخت که به شوروی نزدیک شود می‌توان حکومت را به شخصی تمثیل کرد که تمام دروازه‌ها به رویش بسته شده باشد، او مجبور است از راه دودکش به بیرون خیز بزند.

در زمان سردار محمد داودخان روابط با اتحاد شوروی خوب بود ولی با پاکستان رو به وخامت می‌گذاشت. پروفسور صبغت‌الله مجددی، رئیس‌جمهور سابق افغانستان، می‌گوید که او هم به اثر مخالفت با اتحاد شوروی به زندان افکنده شد:

داودخان صدراعظم شد و در همان زمان نفوذ روس نیز رو به افزایش نهاد. متخصصان، مهندسان، پزشکان و نمایندگان آن کشور به افغانستان سرازیر شدند. من از رفتار کمونیست‌ها در مقابل مسلمانان در محافل و دیگر جاها یادآوری می‌کردم. در اوایل سال ۱۹۵۹ از طرف ببرک کارمل و میراکبر خیبر برایم احوال آوردند و گفتند که تو در تمام افغانستان یگانه شخصی هستی که مخالف ما تبلیغات می‌کنی اگر تو با ما کنار بیایی ما حاضر هستیم هرچه بخواهی برای تو بدهیم. چون آنها جواب رد شنیدند همان بود که به دسیسه‌سازی شروع کردند و به حکومت گفتند که قرار است در خروشچف به افغانستان صبغت‌الله مجددی او را به‌قتل رساند. همان بود که حکومت بدون محاکمه و تحقیقات در ماه حوت همان سال مرا از خانه‌ام گرفتار نمود و به زندان افکند. سه‌ونیم سال در زندان بودم. اولادهایم اجازه نداشتند تا به دیدن من بیایند. مدت یک‌ونیم‌سال در اتاق کوچک به‌اصطلاح کوته قلفی بودم چنانکه مدت یک‌ونیم سال آفتاب را ندیدم.

سیدقاسم رشتیا، که عضو کابینهٔ سردار محمد داودخان و رئیس مستقل مطبوعات بود، می‌گوید که در زمان داود به امور اجتماعی توجه چندانی صورت نگرفت:

من در سال‌های آخر رئیس مستقل مطبوعات و وزیر در کابینه محمد داودخان بودم. داودخان به مسایل اقتصادی توجه می‌کرد و به مسایل اجتماعی چندان دلگرمی نداشت. تنها در قسمت حجاب زنان اقدام کرد و بدون آنکه با کسی مشورت نماید، همان برنامه‌هایی راکه تقریباً سی‌سال قبل

امان‌الله‌خان می‌خواست عملی کند، عملی نمود. لکن در قسمت اصلاحات اجتماعی در حکومت داودخان هیچ کار مثبت صورت نگرفت که بتوان از آن نام برد.

مورّخ افغانستان لویی دوپری در کتابش می‌نویسد که در تاریخ افغانستان دورهٔ محمد داودخان یک دورهٔ بسیار مهم بود و این دوره خصوصاً سال ۱۹۵۹ قابل یادآوری است. در مراسم جشن همان سال خانوادهٔ شاهی و اعضای حکومت با خانم‌هایشان یکجا بیرون آمده بودند و به زنان اجازه داده شده بود که چادری‌هایشان را دور سازند. آن برنامه در کابل بدون درگیری بود ولی در قندهار با مخالفت روبرو گردید و سبب قیام مردم شد که طی آن بسیاری مردم کشته و زخمی و عده‌ای زندانی گردیدند.

استعفای صدراعظم

دکتر صمد حامد می‌گوید که مردم افغانستان مزهٔ آزادی را چشیده بودند بنابراین دیگر تحمل دیکتاتوری را نداشتند.

در افغانستان تحولاتی رخ داده بود، پس از آنکه دورهٔ کوتاه شاه محمودخان به پایان رسید به داودخان این اتهام وارد آمد که او مسئول از میان‌برداشتن دموکراسی است و کسانی‌که به دموکراسی عقیده یا به آزادی سیاسی دلبستگی داشتند آنها در اطراف داودخان جمع نمی‌شدند تا تحول دیگری را به‌وجود بیاورند. در سیاست خارجی هم تغییرات اساسی به‌وجود آمده بود که عبارت از آغاز جنگ سرد و محاصرهٔ شوروی در منطقه بود. آن دوره نیز نسبتاً به‌پایان رسید و شوروی دوباره فعال گردید و در افغانستان نیز به شخصیتی مانند داودخان ضرورت احساس نمی‌شد. مسئلهٔ دوم آن بود که از نگاه اداری نیز امور حکومتی رو به خرابی می‌گذاشت. چند واقعه رخ داد که عبارت از مسئلهٔ سرحدی و مسئلهٔ باجور بود که طی آن یک عده مردم کشته شدند و امنیت ضایع شده بود. این‌گونه مسایل در پی‌هم رخ می‌داد. از طرف دیگر فکر می‌کنم که شخص پادشاه نیز علاقه داشت تا در زمان سلطنتش نسبتاً آزادی بیاید و مردم آزادی سیاسی‌شان را به‌دست بیاورند و او به این عمل افتخار کند. معلومات شخصی من همین است که شخص شاه با مردم تماس‌های فراوان می‌گرفت.

محمدظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان در این باره می‌گوید:

باید به شما بگویم که نه‌تنها در دورهٔ من بلکه در هر زمان، به‌ویژه در زمان‌های

آخر، نزد پادشاهان افغانستان این فکر بود که باید درکشور اصلاحات و دموکراسی بیاید لکن شرایط برای آنها مساعد نبود. در دورهٔ پادشاهی من تعداد جوانان تحصیل‌یافته درکشور زیاد شد و آنها توانستند تا در راه گسترش این نظریه کار کنند و به این ترتیب قانون اساسی کشور ترتیب یافت و دورهٔ دموکراسی آغازگردید و قوای سه‌گانهٔ کشور از هم جدا شد. این یک اقدام نیک بود بعضاً خاطرنشان می‌سازند که آن شرایط آمدنی بود لکن اگر در اثر تحریکات خارجی یک اقدام نیک از بین برود آن یک مسئلهٔ جداگانه است.

سیدقاسم رشتیا می‌گوید که در اواخر حکومت محمد داودخان نارضایتی به‌میان آمده بود:

در اواخر صدارت محمد داودخان افکار جدید و نهضت‌هایی به‌وجود آمده بود و مردم می‌پرسیدند که چرا در افغانستان اصلاحات نمی‌آید؟ چرا انتخابات آزاد صورت نمی‌گیرد؟ چرا در افغانستان آزادی نمی‌آید؟ این حرکات و افکار به‌صورت دوام‌دار موجود بود لکن لحظه‌ای عقاید و نظریات به‌طور علنی اظهار نمی‌شد. در آن وقت دو قضیه صورت گرفت که ظاهرشاه را مجبور ساخت تا داودخان را از قدرت برکنار کند. اول اینکه در مسئلهٔ پشتونستان او چنان گام‌هایی را برداشت که منجر به قطع مناسبات میان افغانستان و پاکستان گردید. دیگر اینکه در بخش داخلی وضعیت به مرحله‌ای رسیده بود که می‌توان آن را حساس و خطرناک خواند و شکایات مردم مبنی بر اینکه داودخان در محاصرهٔ چند نفر قرار دارد و به دیگران موقع نمی‌دهد، زیاد شده بود.

درکنار سیاست داخلی، روابط با کشورهای همسایه مهم بود. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که میان افغانستان و پاکستان جنگ سرد جریان داشت و این مسئله دیگر قابل برداشت نبود:

دو دلیل موجود بود. یکی اینکه میان افغانستان و پاکستان جنگ سرد جریان داشت و نشریات و رادیو پاکستان تبلیغ می‌کردند که در افغانستان یک نظام خانوادگی بر سر قدرت است. این تبلیغات یک نوع عکس العمل را در بین مردم به‌وجود آورده بود. از طرف دیگر روابط با دنیا زیر شعاع قرارگرفته بود.

> ما خواستار کمک‌ها و قرضه‌ها بودیم اما این‌طور وانمود می‌گردید که کمک‌های ملل متحد برای کشورها و مردمان کشور صورت می‌گیرد نه با اشخاص و حکومت‌ها. به این دلیل از نگاه خارجی و داخلی ضرورت به یک تحول موجود بود. این ضرورت تشخیص داده شد و شخص ظاهرشاه این تصمیم را گرفته بود و داودخان به چنان تشخیص و تصمیم ملتفت شده بود. در آن زمان من وزیر بودم. چند نفر از وزیران ازجمله دکتر محمد یوسف‌خان، علی احمدخان پوپل وزیر معارف، علی محمدخان و چندتن از وزیران دیگر بعضاً به منزل سردار محمد نعیم‌خان که معاون صدارت و وزیرخارجه و برادر کوچک محمد داودخان بود می‌رفتیم و یا به خانه داودخان جمع می‌شدیم و روی موضوعات بحث می‌کردیم که باید تحول بیاید. داودخان می‌گفت باید لویه جرگه را ترتیب بدهیم و در لویه جرگه این مسئله را به میان بگذاریم و از مردم بپرسیم که چه می‌خواهند آیا پادشاهی می‌خواهند یا ریاست جمهوری؟ به چه ترتیب می‌خواهند؟ هرچه مردم گفتند همان‌طور می‌کنیم.

چنان معلوم می‌شد که نتیجه لویه جرگه در برپایی جمهوریت عملی نبود. سید شمس‌الدین مجروح نیز به این عقیده است و می‌گوید که این حرف‌ها از یک نگاه جنبهٔ عملی نداشت. تنها راه عملی این بود که حکومت شاهی مشروطه روی کار آید و قانون اساسی پدیدار شود:

> من به‌یاد دارم و اکثر دوستان این حرف‌های مرا تأیید می‌کنند که من برای بار اول گفتم که این حرف‌ها کاملاً صحیح نیست اگر شما می‌خواهید که صرف کارهای ظاهری کنید مسئله علیحده است اگر لویه جرگه را ترتیب بدهید مردم خواهند گفت: «تخت و بخت شما برقرار» از لویه جرگه چیزی حاصل نمی‌شود. اگرچه این تنها نظر من نبود، سایرین نیز به این عقیده بودند لکن من این را بیان کردم و گفتم اگر شما واقعاً می‌خواهید که حرکت کنید باید تدوین و تصحیح قانون اساسی را ترتیب بدهید که در آن به‌طور مثال صلاحیت‌های شورا معلوم باشد، صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های صدراعظم تعیین شود و صدراعظم باید از شورا رأی اعتماد بگیرد، اگر رأی اعتماد نگرفت عزل شود، پادشاهی از حکومت جدا شود، خلأهای قانونی که موجود است باید پر شود و آن‌طور قانون اساسی برقرار گردد که قابل قبول مردم باشد و بعد از ترتیب

قانون اساسی اصلاحات آغاز گردد. کمیتهٔ مسوده قانون اساسی وجود داشت و من رئیس کمیته بودم. در آن کمیته متخصصین، حقوقدانان حتی یک مشاور خارجی که ما از فرانسه دعوت نموده بودیم حضور داشت. آن شخص در تدوین قانون اساسی الجزایر نیز کار نموده بود و با بعضی کشورهای اسلامی آشنایی داشت. قانون اساسی ترتیب یافت. یک هدف قانون اساسی این بود که باید صدراعظم از اعضای خانوادهٔ شاهی نباشد زیرا اگر صدراعظم از نزدیکان پادشاه باشد باز به مردم مشکل است تا او را محاکمه نمایند یا برکنار سازند. سردار محمد داودخان فکر نمی‌کرد که او به حیث عضویت در خاندان شاهی تعریف گردد. دکتر یوسف و همکارانش به میان آمدند و من به حیث وزیر عدلیه و رئیس کمیته قانون اساسی تعیین شدم و تکمیل قانون اساسی دوسال را دربرگرفت.

سردار محمد داودخان استعفا کرد. عبدالحمید مبارز، که در آن هنگام مأمور بلندپایهٔ وزارت اطلاعات و فرهنگ بود، می‌گوید که یک روز بعد از آن همراه با همکارانم به خانهٔ سردار محمد نعیم‌خان رفتیم:

فردای آن‌روزی که سردار محمد داودخان از صدارت استعفا کرد به اثر پیشنهاد عبدالرشید لطیفی، من، مولانا ارشاد، محمدابراهیم عباسی و لطیفی به منزل سردار محمد نعیم که وزیر امور خارجه بود رفتیم. در آن زمان وزارت اطلاعات و فرهنگ زیر اداره وزارت خارجه بود. سردار محمد نعیم‌خان روی تمام موضوعات روشنی انداخت و برای ما گفت که تمام دنیا افغانستان را به چشم یک کشوری که نظام شاهی فئودالی در آن حکمروایی دارد می‌بینند. ما خواستیم تا به این نظام که به اساس فئودالی استوار است خاتمه بدهیم و استعفا کنیم و این استعفا را در تدوین و تغییرات قانون اساسی خلاصه کردیم تا در کشور یک نوع رقیق از دموکراسی ایجاد شود.

دورهٔ انتقالی

اگرچه در زمان اعلیحضرت امان‌الله‌خان و بعد از آن در دورهٔ محمد نادرشاه قانون اساسی ترتیب گردیده بود ولی اجرای همان قوانین در همان دوره‌ها محدود باقی ماند. عزیزنعیم می‌گوید که قوانین اساسی قبلی با تقاضاهای همان زمان مطابقت نداشت:

> در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی برای یک مدت ترتیب شد ولی آن قانون به شرایط همان وقت مطابقت نمی‌کرد. به همین ترتیب نزد محمد داودخان همیشه این فکر موجود بود که باید یک حرکت از جانب بالا آغاز شود اگر از پایین شروع گردد به مشکل غیرطبیعی دچار خواهد گردید. به این دلیل بود که سردار محمد داودخان به محمد ظاهرشاه پیشنهاد نمود که باید نظام شاهی مشروطه به میان آید و حکومت از سلطنت جدا شود. مدت زیاد به این پیشنهاد جواب داده نشد. به همین اساس سردار محمد داودخان استعفا کرد و استعفایش قبول شد. راجع به صدراعظم جدید از سردار محمد داودخان نظر خواسته شد تا جانشینش را معرفی کند. او دکتر محمد یوسف را شخص مناسب می‌دانست و باور داشت که محمد یوسف‌خان از عهده این کار برآید. بعد از آنکه دکتر محمد یوسف‌خان به این کار گماشته شد حکومت سیاستش را تغییر داد. در تبلیغات علیه داودخان حرف زده می‌شد و دوره گذشته، دورهٔ استبدادی یاد می‌شد و دورهٔ دکتر یوسف‌خان عصر دموکراسی گفته می‌شد.

عبدالحمید مبارز که از دوستان نزدیک دکتر یوسف است می‌گوید که او یعنی دکتر یوسف‌خان نظر به لیاقتش به این مقام رسید:

> دکتر محمد یوسف در دورهٔ اول حکومت سردار محمد داود به حیث یک

وزیر دانا و لایق معرفی شد. از طرف دیگر او شخص قابل قبول برای پادشاه و سردار محمدداود به‌شمار می‌رفت. در آن زمان فکر می‌شد که صدراعظم از میان دو شخصیت، یکی دکتر محمد یوسف و دیگری دکتر محمدظاهر انتخاب خواهد شد. فکر می‌کنم که دکتر محمدظاهر دعوت را نپذیرفت اما دکتر محمدیوسف دعوت را پذیرفت و صدراعظم شد.

دکتر محمدیوسف می‌گوید که صدراعظم‌های قبلی همه از اعضای خانوادهٔ سلطنتی بودند و این مسئله به مشکل کار وی افزوده بود:

برای من دورهٔ انتقالی کار آسان نبود. قبل از من صدراعظم‌های مملکت اعضای خانوادهٔ سلطنتی بودند که این ارتباط منبع اصلی قدرت ایشان به‌شمار می‌رفت. زمانی که بر اساس قانون اساسی حکومت از خانواده شاهی جدا شد باید صدراعظم از طریق حزب و یا پشتیبانی مردم انتخاب شود که در آن زمان احزاب وجود نداشت و پشتیبانی ملی به‌شکل منظم میسر نبود. منبع اصلی قدرت حکومت انتقالی، اعتماد سلطنت بود. این را باید بگویم که در این راه مشکلات زیاد موجود بود در این دوره پادشاه دستور داد که قانون اساسی تهیه شود و مسئولیت این کار را به دوش من انداخت او همچنین اعضای لویه جرگه را که به پادشاه مربوط بود دعوت نمود.

دکتر جاوید می‌گوید که مردم خوشحال بودند زیرا صدارت از انحصار خانوادهٔ شاهی بیرون شده بود:

مردم از آمدن دورهٔ انتقالی خوشحال بودند زیرا نظر به قانون اساسی نو صدارت از خانوادهٔ شاهی خلاص و به مردم سپرده شد. یعنی دولت از حکومت جدا شد. طوری‌که شما خبر دارید در نهم میزان سال ۱۳۴۳ قانون اساسی جدید در افغانستان تصویب شد.

دکتر صمدحامد که عضو کمیتهٔ ترتیب قانون اساسی بود، می‌گوید که در این قانون رسم و رواج افغانی و وضعیت معاصر منطقه و جهان درنظر گرفته شده بود:

در این قانون اساسی کوشش شد که از یک طرف فرهنگ افغانستان، علایق مردم و واقعیت‌هایی که هر نظام باید بر اساس شریعت اسلامی استوار باشد

درنظر گرفته شود و از طرف دیگر سنن و آداب افغانی مانند سیستم شاهی مشروطه و لویه جرگه که در آن گنجانده شد، و یک مجمع تشکیل گردد که این مطالب در آن طرح شود. از طرف دیگر باید در این قانون به اوضاع جهانی و نیازهای فردا جواب مثبت داده شود و یک راه جدید پیدا شود که بر اساس اصول اسلامی مردم سهم فعال‌تری را در فعالیت‌ها سیاسی بگیرند بدون اینکه بهانه‌ای به‌وجود بیاید که حکومت و قدرت در انحصار یک طبقهٔ خاص است. این منبع اصلی تفکر ما بود و نتیجه این شد که باید از یک طرف آزادی بیاید و از طرف دیگر خانوادهٔ شاهی در سیاست سهم نگیرند و به شخص پادشاه وظایف مشخص سپرده شد.

قانون اساسی در همان لویه جرگه‌ای که در ماه میزان سال ۱۳۴۳ ایجاد شده بود تصویب شد. دکتر محمد یوسف‌خان می‌گوید که در آن لویه جرگه آزادی کامل بود مداخله از هیچ طرف صورت نگرفته بود:

به شما معلوم است که لویه جرگه مجمع سنتی افغانستان است و باید کارهای مهم و بزرگ در آنجا فیصله شود و امروز نیز من طرفدار لویه جرگه هستم که باید لویه جرگه در افغانستان دایر شود و مسایل در آنجا حل‌وفصل گردد. در آن زمان یک لویه جرگه آزاد انتخاب شد، مداخله حکومت بسیار کم بود، درحقیقت ما هیچ نوع مداخله نداشتیم. اگر مداخله صورت گرفته باشد من از آن اطلاع ندارم. در آن لویه جرگه راجع به مسایل مملکت صحبت‌های بسیار آزاد صورت گرفت. همچنین در آن لویه جرگه قوانین با اکثریت آرا تصویب شد.

نظر به قانون اساسی جدید انتخابات صورت گرفت و ولسی جرگه (شورای ایالتی-ولایتی) دایر شد. دکتر محمد یوسف‌خان در همین نشست رأی اعتماد به‌دست آورد. خانم معصومه عصمتی که در ولسی جرگه یک زن فعال بود می‌گوید:

در شورا کوشش می‌شد که رأی علنی و مستقیم باشد. مگر بعضی عناصر چپی وجود داشتند و می‌خواستند تا رأی سری باشد زیرا آنها قبلاً با حکومت تماس گرفته و گفته بودند اگر شما کوشش کنید که ما وکیل شویم در آن‌صورت ما به شما رأی می‌دهیم اما در حالت علنی با شما مخالفت می‌کنیم.

موضوع سری‌بودن و علنی‌بودن رأی سبب کشمکش در تالار شورا شد و پلیس و سرباز وارد تالار شدند. و وکلا گفتند که به پلیس و نظامی ضرورت نیست باید آنها خارج شوند. بعداً تصمیم گرفته شد که باید رأی سری باشد و مسئولان حکومت بیایند اما حضار وارد تالار نشوند. بیرون تالار شورا بلندگوها قرار داده شد و مردم حرف می‌زدند. فردا درحالی‌که ما در داخل شورا نشسته بودیم، صدای گلوله شنیده شد و حادثه سوم عقرب به‌وجود آمد.

دکتر محمد یوسف‌خان می‌گوید که در مقابل او کمونیست‌ها فعالیت آغاز کردند و این مسئله بر اساس مفاد قانون اساسی نبود.

زمانی‌که من از طرف پادشاه به‌عنوان صدراعظم انتخاب شدم باید از شورا رأی اعتماد کسب می‌کردم. نظر به قانون اساسی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه (مجمع متشکل از منتخبین پادشاه و نمایندگاه طبقات اجتماعی) ترتیب یافت. در آن هنگام تحرکات در شورا شروع شد. این تحریکات از طرف کسانی صورت گرفت که قانون اساسی به‌ضرر آنها بود یا اینکه حضور مرا به‌عنوان به ضرر شخصی یا خانوادگی‌شان می‌دانستند. به شما باید بگویم که همان روز که حکومت من از ولسی جرگه رأی اعتماد می‌گرفت. دروازه‌های ولسی جرگه باز بود. آن عده محصلینی که توسط کمونیست‌ها اغوا شده بودند تالار را اشغال کردند و به حکومت اجازه ندادند تا رأی اعتماد بگیرد. اما یک روز بعد من به ولسی جرگه رفتم و برنامه‌ام را تقدیم کردم و لیست کابینه را اعلان نمودم. صرفنظر از چند کمونیست تمام ولسی جرگه رأی اعتماد به دولت من دادند.

دکتر محمد یوسف‌خان در تالار شورا برای حکومتش رأی اعتماد به‌دست آورد اما در خارج آن تظاهرات صورت گرفت و حادثهٔ سوم عقرب به میان آمد که طی آن چندتن کشته شدند. محمد اسحق نگارگر در آن زمان استاد دانشگاه بود، او می‌گوید:

زمانی‌که حادثهٔ سوم عقرب رخ داد حکومت دکتر محمد یوسف‌خان از پا درآمد و میوندوال به تشکیل کابینه موظف گردید. در آن هنگام در دانشگاه کابل اوضاع متشنج بود. میوندوال خودش به دانشگاه کابل آمد و ردّایی سیاه به‌تن داشت و با احساسات پرشور جوانان روبرو شد. او در خطابه‌اش گفت که

مسئولین سوم عقرب را محاکمه می‌نماید اما بعدها محاکمهٔ مسئولین صورت نگرفت. عده‌ای از استادان دانشگاه نزد میوندوال رفتند تا با او حرف بزنند. بعداً مناسبات میان دانشگاه و حکومت تیره شد و تظاهرات و اعتصابات آغاز شد.

قانون اساسی

قانون اساسی سال ۱۳۴۳ سندی است که در آن دموکراسی و نظام شاهی مشروطه تضمین شده است. در این قانون قوای اجرائیه، مقننه، و قضائیه از همدیگر جدا و پادشاه نماد حاکمیت ملی شناخته شده بود. دکتر احسان روستامل تره‌کی که حقوقدان و زمانی وزیر عدلیه بود، می‌گوید:

با درنظرداشت مقتضیات و شرایط یک کشور رو به توسعه، قانون اساسی اکثر اصول مربوط به دموکراسی و حقوق بشر را در خود جای داده بود لکن از بعضی جهات نسبت به شعور سیاسی جامعه در سطح عالی‌تری قرار داشت و در آن وقت تا حدی از حوصله هیأت حاکمه خارج بود. طوری‌که قانون اساسی سال ۱۹۶۴ در شرایطی تصویب شد که جامعهٔ افغانی عملاً با دموکراسی و آن حدودی که در قانون آمده بود آشنایی نداشت. فقدان آزادی بیان، عدم اجازهٔ نشر جراید آزاد، منع اجتماعات، نبودن جمعیت‌های سیاسی و صنفی، محدودیت حقوق انسانی، نبودن مصونیت شخصی و قضایی و فضای جامعه مدنی و سیاسی قبل از تصویب قانون نشان‌دهندهٔ تصویر مختصر آن است.

به‌نظر من قبل از طرح قانون که بعضی مواد آن تا ده‌سال بعد جنبهٔ عملی پیدا نکرد لازم بود در چارچوب قانون اساسی سال ۱۹۳۰ تصحیحات لازم و مناسب ایجاد می‌شد و آن آزادی‌ها و حقوق که در قانون سال ۱۹۳۰ درنظر گرفته شده بود به‌شکل عملی رعایت می‌گردید. برعکس آن موادی‌که با مقتضات زمان برابر نبود حذف می‌گردید.

علاوه بر ناسازگاری‌ها عده‌ای بر این عقیده‌اند که در ماده نهم قانون اساسی صلاحیت‌های زیاد به پادشاه داده شده است. دکتر عبدالصمد حامد برخلاف این نظر به این باور است که راهی جز این وجود نداشت:

بعضی مردم به مادهٔ نهم قانون اساسی انتقاد می‌کنند اما نظر به شرایط همان وقت که احزاب و نهادهای سیاسی موجود نبود تا ارادهٔ مردم را بیان کند، راه دیگری وجود نداشت جز اینکه به مقام سلطنت که ریشهٔ سنتی داشت بعضی صلاحیت‌ها از قبیل اعلان جنگ، انحلال شورا و دعوت به لویه جرگه سپرده شود. بنابراین دلایل قانون اساسی یک قانون مناسب بود. لیکن بدبختانه در قسمت تطبیق قانون اساسی کارهای که باید می‌شد انجام نیافت. مشکل اول این بود که در افغانستان سازمان‌های مدرن منظم وجود نداشت مانند احزاب و اتحادیه‌هایی که برای تطبیق مرام سیاسی تلاش کنند و اگر در قسمتی انحراف صورت گیرد در مقابل آن مقاومت کنند و نقطهٔ دیگری که در قانون وجود داشت و متأسفانه در لویه جرگه حذف شد این بود که باید قانون احزاب بعد از فرمان تقنینی در حکومت دورهٔ انتقالی مانند قانون مطبوعات و برخی از قوانین دیگر تصویب می‌شد تا انتخابات بر اساس موجودیت احزاب به‌وجود آید. بدبختانه هر عاملی که بود سبب شد این قانون حذف شود و اینطور گفته شد که باید قانون احزاب اول از طرف شورا تصویب شود. لیکن شرایط طوری پیش آمد که این قانون تصویب نشد. به‌نظر من نتیجه طوری شد که عده‌ای از گروه‌هایی که به‌صورت پنهانی و غیرمشروع روابط خارجی داشتند فعال ماندند و فرصت آن پیدا نشد که احزاب دیگر به‌وجود بیایند. درنتیجه همین فضا حرکات اخوانی نیز آغاز یافت. آنها هم در عدم مشروعیت و بنابر عکس‌العمل‌های موجود به میان آمدند.

اما دکتر جاوید که با عده از مواد قانون اساسی موافقت دارد می‌گوید:

در مادهٔ بیست و چهارم قانون اساسی آمده است که پسر، دختر، خواهر، برادرخانم و همسران ایشان، اولادهای آنها و برادرزاده‌های شاه همگی اعضای خانوادهٔ شاهی می‌باشند و آنها در تشریفات رسمی دولت بعد از شاه و ملکه جا دارند. مصارف خانواده شاه زیر عنوان بودجهٔ شاهی سنجیده می‌شود. القاب و عناوین برای خانوادهٔ شاهی معین می‌باشد. اعضای خانوادهٔ شاه در احزاب سیاسی شرکت نمی‌کنند و وظایف حکومتی از قبیل صدارت یا وزارت، عضویت شورا و عضویت در دادگاه عالی را به‌عهده نمی‌گیرند. اعضای خانوادهٔ شاه حیثیت خویش را به صفت اعضای خانوادهٔ شاهی تا زمانی‌که زنده هستند نگه‌می‌دارند. این مواد نقاط مترقی و دموکراتیک بود که

در داخل و خارج استقبال گرم شد. متأسفانه سردار محمد داودخان از تصویب این قانون خوشحال نبود.

عزیزنعیم به این ماده قانون اساسی به‌نظر شک نگریسته و می‌گوید که این ماده به‌خاطر منزوی‌ساختن سردار محمد داودخان و نعیم‌خان آورده شده بود:

از بعضی شایعات و اخبار چنین برمی‌آید که شاید شاه تحت تأثیر تلقینات عده‌ای از سردار محمد داودخان و طرفداران او احساس خطر می‌کردند یا به پیشرفت و ترقی در دورهٔ داودخان حسادت نموده باشند. به هرصورت بعداً معلوم شد که آنهایی که قانون اساسی را ترتیب داده بودند کوشش می‌کردند تا سردار محمد داودخان و سردار محمد نعیم‌خان را منزوی سازند.

در یکی از مواد قانون اساسی آمده است که پادشاه یک شخص غیرمسئول و واجب‌الاحترام است. دکتر صمد حامد می‌گوید که در این ماده یک اشتباه لفظی وجود دارد. آن انتقاد این بود که از نظر اسلام هیچ انسان مصونیت کامل ندارد و هرکه مسئول عمل خویش می‌باشد و مخصوصاً شخصی مانند یک پادشاه که صلاحیت زیاد دارد باید مسئولیت نیز داشته باشد:

به نظر من اینجا یک اشتباه لفظی وجود دارد زیرا مسئولیت‌ها دو نوع است: یکی مسئولیت‌های سیاسی و دیگری مسئولیت‌های اخلاقی، ایمانی و قسماً جزایی. اینجا مقصد از مسئولیت‌های سیاسی است زیرا مسئولیت سیاسی معمولاً به حکومات راجع می‌شود که بعضی سبب سلب اعتماد آنها می‌گردد و حکومت دیگری به میان می‌آید. اما این ماده دربارهٔ سلطنت تطبیق نمی‌گردد. لکن در قانون اساسی ذکر شده که پادشاه با استفاده از صلاحیت‌های ماده نهم که گفته شده چطور می‌تواند اعلان حزب بدهد؟ لویه جرگه را دعوت نماید؟ چطور صدراعظم را تعیین کند؟ همهٔ اینها آمده و دارای محدودیت بود اما با آن‌هم به‌نظر من که حالا اعتراف می‌کنم بهتر می‌بود که اصلاً این ماده وجود نمی‌داشت.

عزیزنعیم می‌گوید که در این قانون اساسی اختیارات پادشاه زیاد بود و در عمل دموکراسی وجود نداشت:

نظر به قانون اساسی پادشاه صلاحیت تعیین صدراعظم، انتصاب یک‌سوم مجلس بزرگان، تعیین قاضی‌القضات و قاضیان دادگاه عالی و انحلال شورا را داشت. هرگاه صلاحیت‌ها تا این‌حد باشد باید مسئولیت نیز وجود می‌داشت. اما در قانون اساسی پادشاه شخص غیرمسئول و واجب‌الاحترام و باصلاحیت بود. اما صدراعظم صلاحیت داشت. از طرف دیگر قانون مطبوعات، قانون احزاب، قانون جرگه‌های ولایتی و بلدیه تصویب شد ولی شاه توشیح نکرد. دیده می‌شود که دموکراسی نه در عمل موجود بود نه در فرضیه.

انتخابات شورا

عبدالرحیم هاتف که وکیل ولسی جرگه بود می‌گوید در انتخابات ولسی جرگه تا اندازهٔ زیاد آزادی بود و مداخله مستقیم در آن وجود نداشت:

> آن انتخاباتی را که من در شهرها دیدم تقریباً تا اندازهٔ زیاد برون از مداخله بود و حکومت آن زمان مستقیماً در آن دخالت نداشت البته سفارشات غیرمستقیم صورت می‌گرفت و آن سفارشات برای حکومات محلی سنگین تمام می‌شد. اینک در خارج شهرها در اطراف انتخابات چه نوع صورت می‌گرفت در آن قسمت انسان نمی‌تواند تضمین کند که آیا در آنجا بدون مداخله صورت گرفته یا نه. با همه اینها اگر انسان قضاوت کند شکل انتخابات این دوره نسبت به دوره‌های قبل بسیار مترقی بود.

اما گفته می‌شود که بعضی وکلا مانند معصومهٔ عصمتی وردک نمایندهٔ ولسوالی معروف قندهار در شورا که بر اثر همکاری حکومت انتخاب شده بود. ولی او خودش این اتهام را قبول نداشته رد می‌کند و می‌گوید:

> حتی مقامات بلند حکومتی سفر مرا به قندهار خطرناک می‌پنداشتند. آنها می‌پرسیدند که چطور به قندهار می‌روید؟ خصوصاً آن‌وقت در قندهار علیه به‌اصطلاح روی لچی تظاهرات و عده‌ای زندانی شده بودند. از این ناحیه حتی حکومت نیز هراس داشت که مبادا خطری متوجه من شود اما خوشبختانه ارتباطات قومی من در قندهار وجود داشت من آنجا رفتم و روی بعضی مسایل با مردم حرف زدم و آنها تحت تأثیر سخنان من قرار گرفتند. چون من در بین مردم نفوذ داشتم و ارتباطات قومی با آنها داشتم به این ترتیب من به

> ولسی جرگه انتخاب شدم. اما حکومت از اینکه چطور به قندهار می‌روم و مبادا مردم عکس‌العمل نشان بدهند، تشویش داشت.

به این ترتیب پارلمان افغانستان از ولسی جرگه، که اعضای آن انتخابی، و مشرانو جرگه، که یک‌سوم آن از طرف پادشاه به‌شکل انتصابی آمده بودند، تشکیل شد. دامنهٔ اختیارات ولسی جرگه زیاد بود و حکومت مجبور بود تا از شورا رأی اعتماد را به‌دست بیاورد و تمام امور مهم را زیر نظر شورا انجام دهد. عبدالاحد کرزی که عضو ولسی جرگه بود می‌گوید:

> شوراکه به‌نام ولسی جرگه یاد می‌شد دارای شوراهای کوچک دیگری بود که از بین اعضای پارلمان انتخاب می‌شدند. مثلاً شورای تقنین، کمیسیون قوانین، کمیسیون مالی و کمیسیون وزارت خارجه و غیره که در هر کمیسیون از ولایات مختلف نمایندگانی حضور داشتند. به این ترتیب اگر یک قرارداد یا لایحه به شورا واصل می‌شد آن کمیسیون‌ها مطابق قانون آن را بررسی می‌نمودند ووزیران مربوطه را می‌خواستند و از آنها پرسش می‌کردند. مثلاً کمیسیون بودجه، وزیر مالیه را می‌خواست و از او اطلاعات بیشتر می‌خواست یا هر وزیر دیگر را خواسته اطلاعات مربوط به بودجه همان وزارت را استعلام می‌نمود. وزیران هم حاضر می‌شدند و با احترام از آنها پرسش به‌عمل می‌آمد و آنها جواب می‌آمد و هرگاه موضوعات نسبتاً عادی مطرح می‌بود وزیر همان وزارت خانه آمده جواب داده، از طرحی که داشت دفاع می‌نمود. یعنی هر مسئله به‌صورت قانونی بود. در شورا دو نوع سؤالات مطرح می‌شد، یکی اینکه از حکومت می‌خواستند که جواب بدهد. در آن‌صورت ضرورت به رأی‌گیری نبود، و دیگری استیضاح بود که در آن‌صورت روی موضوعات مهم رأی‌گیری صورت می‌گرفت. قانون طوری بود که اگر پاسخ حکومت درست بود و پارلمان آن را تأیید می‌کرد، مسئله حل بود و چنانچه پاسخ تأیید نمی‌شد، از حکومت سلب اعتماد می‌گردید.

دکتر عبدالصمد حامد وزیر برنامه‌ریزی و معاون صدراعظم می‌گوید که به‌خاطر دارد به ولسی جرگه نمی‌رفت:

> هر حکومت و هر وزیر به‌خاطر جمعی به شورا نمی‌رفت، چراکه احساس

ناآرامی و تشویش می‌کرد. به‌نظر من این یک کار خوب بود زیرا حکومت خود را مقتدر فکر نمی‌کرد تا قاطعانه تصمیم بگیرد. زمانی‌که ما هم می‌رفتیم و بر ما انتقاد صورت می‌گرفت، در استدلال به مشکلات مواجه می‌شدیم. اگرچه اکثر وکلا سوادکافی نداشتند ولی در امور خانه و دهکدهٔ خویش تجربهٔ فراوان داشتند و می‌دانستند که تصمیم یک اداره در نهایت چه نوع نتیجه خواهد داد و چه نقایصی دارد. بنابراین حضور در شورا وقت زیاد را می‌گرفت تا متوجه عاقبت کارهایی می‌شدیم که می‌خواستیم انجام دهیم. من شخصاً در وزارت برنامه‌ریزی بودم و خصوصیت وزارت برنامه‌ریزی طوری بود که همهٔ وکلای شورا به آن علاقه داشته و می‌خواستند بدانند که به منطقه‌شان چه داده می‌شود و چراکم است. راضی نگه‌داشتن آنها نیز مشکل بود اما با وجود آن هم تجربه داشتیم که در مجلس عمومی شانس حرف‌زدن برای وزیران کم است و معمولاً رئیس حکومت حرف می‌زند اما وقتی‌که در کمیسیون‌ها می‌رفتیم در آنجا فضا مساعد بود.

وکلای شورا علاوه بر مسایل قانونی به امور مملکت نیز توجه داشتند. ننگ یوسفزی وکیل پارلمان می‌گوید که به‌خاطر دارد محمود حبیبی وزیر اطلاعات و فرهنگ از طرف وکلای شورا سلب اعتماد گردید:

در روزنامهٔ اصلاح که یک نشریهٔ دولتی بود و محمود حبیبی وزارت اطلاعات را در اختیار داشت یک کاریکاتور به‌چاپ رسید که در آن به پیغمبر بزرگ اسلام توهین شده بود این مطالب بر وکلای پارلمان سخت گران آمد و محمود حبیبی را از کار برکنار نمودند و او را اخراج کردند.

عبدالصمد حامد می‌گوید که در پارلمان حرف زیاد بود و تصمیم کمتر صورت می‌گرفت:

واقعاً حرف زیاد و تصمیم کمتر گرفته می‌شد. مثلاً زمانی‌که برای حکومت رأی اعتماد گرفته می‌شد بیست روز مباحثات جریان داشت یا اینکه بعضاً قوانین تصویب نمی‌شد و قراردادها امضاء نمی‌گردید اما این را باید بگویم که در یک اجتماع تمرین دموکراسی نیز یک سرمایه است که در وجود خودش باارزش می‌باشد. اگرچه دانستن و پی‌بردن به آن سنگین تمام می‌شود ولی

چاره‌ای نبود زیرا شخصی نمی‌تواند هم غازی شود و هم شهید و هم زنده و سلامت به منزلش بازگردد. بنابراین مشکل بود که هم قراردادها و هم قوانین زود تصویب شود. به‌نظر من قانون اساسی و دموکراسی نیز از اراده مردم نشئت نگرفته بود بلکه سیاست قدرت‌های خارجی در این مسئله نیز دست داشت.

اگرچه در سایر کشورها نیز این مشکلات موجود است ولی رأی اعتماد برای صدر اعظم تا این اندازه وقت را نمی‌گیرد. عبدالرحیم هاتف بار این نواقص را به دوش قانون اساسی می‌اندازد و می‌گوید:

یک مسئله این است که بعض نواقص از زمان تصویب قانون اساسی برجای مانده بود. مثلاً احزاب سیاسی وجود نداشت. در پارلمان افغانستان دویست و شانزده نماینده وجود داشت که ازجمله آنها سه‌تن عضو حزب دست‌چپی بودند. مابقی دویست و سیزده نفر، حزب دیگری را تشکیل می‌دادند یعنی اینکه هر شخص یک حزب بود. آنها نظریات‌شان را مستقلانه بیان می‌کردند. اینکه آنها با کسی هم‌نظر می‌شدند یا معامله می‌کردند یا گذشت می‌نمودند کار مشکل و برای حکومتی که می‌خواست از طریق چنان شوراها کار خویش را به پیش ببرد، دشوار بود. یک فقره گنگ دیگر مسئلهٔ اهمیت دوزبان بود که حدود هر دو زبان (دری ـ پشتو) معلوم نبود که بعداً سبب جنجال‌ها و معرکه‌های بزرگ شد و حتی تا حال آثار آن دیده می‌شود. با وجودی‌که احزاب وجود نداشت با آن همه یک‌عده مردم این مسئله را رعایت نکرده و منتظر عواقب نشدند که قانون احزاب شکل گیرد. به این ترتیب به اجبار احزاب دست‌چپی به‌وجود آمد و درنتیجه احزاب دست راستی مذهبی از شورا خارج شدند و هردو گسترش یافتند. همچنان در اثر نبودن قانون احزاب، احزاب نهیلیست، لیبرالیست، ملی و متعدل به‌وجود آمد. آنها به اشاره‌های پادشاه نگاه می‌کردند و آن خلأها تا امروز باقی مانده است و شما جنجال‌ها و جنگ‌هایی راکه اینک شاهد بین دو قطب مخالف مشاهده می‌کنید از همان‌جا نشئت گرفته است.

حزب دموکراتیک خلق

با وجودی که در افغانستان قانون احزاب وجود نداشت اما در سال ۱۳۴۳ در قانون اساسی از احزاب سیاسی حرف زده شده بود. نظر به این قانون حزب دموکراتیک خلق افغانستان زیر نظر نورمحمد تره‌کی فعالیت آغاز کرد و اولین کنگره‌اش در سال ۱۳۴۳ تأسیس شد. سلطان علی کشتمند، صدراعظم سابق افغانستان که در آن کنگره شرکت نموده بود، می‌گوید:

> کنگره مؤسس در اول ژانویه سال ۱۹۶۵ تشکیل شد. در آن کنگره از سی‌نفر دعوت به‌عمل آمده بود ولی بیست و هفت‌نفر که من هم از جمله آنها بودم، شرکت نمودیم. در آن کنگره هفت‌نفر به حیث اعضای اصلی و چهارنفر به‌عنوان اعضای علی‌البدل تعیین شدم. من عضو اصلی کمیتهٔ مرکزی بودم و از همان روز تأسیس تا زمانی‌که از حزب استعفا کردم همواره عضو کمیتهٔ مرکزی باقی ماندم. حزب دموکراتیک خلق افغانستان زمانی تأسیس شد که امکانات عینی و زمینه برای تأسیس احزاب به‌میان آمده بود. در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ یک اندازه آزادی و دموکراسی وجود داشت که بر اساس همان آزادی تشکیلات مقدماتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پایه‌گذاری شد. طوری‌که در اساسنامه حزب آمده است هدف از تأسیس حزب خدمت به مردم، دفاع از حقوق طبقهٔ زحمتکش، دفاع از حقوق ملی مردم، پیشرفت اقتصادی و اعتلای سطح زندگی مردم و امثال اینها بود.

در این کنگره نورمحمد تره‌کی به‌حیث منشی عمومی و ببرک کارمل به حیث منشی دوم تعیین شدند. عده‌ای به این باورند که در همان اول روی مسئلهٔ رهبری اختلافات

ظهور کرد. سلیمان لایق که عضو کنگرهٔ مؤسس است، این نظر را رد می‌کند و می‌گوید:

> ما در آن وقت هیچ نوع اختلافات را نمی‌دیدیم. نورمحمد تره‌کی در همان کنگره‌ای که آن راکنگرهٔ مؤسس می‌گویم، به اتفاق آرا به‌عنوان منشی عمومی و ببرک کارمل به سمت منشی دوم تعیین گردیدند. در همان روز شخص محترمی که حالا در میان ما نیست به‌نام طاهر بدخشی رأی سوم را به‌دست آورد. اشخاصی که در آن کنگره شرکت داشتند عبارت بودند از: دستگیر پنجشیری، صالح محمد زیری، دکتر شاه‌ولی، نور احمد نور، سلطان علی کشتمند و شخص خودم و...

عبدالکریم میثاق عضو کنگره مؤسس می‌گوید که در همان اوایل بر سر رهبری حزب رقابت آغاز گردید:

> زمانی‌که حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسیس گردید بین سه‌نفر بر سر مسئلهٔ رهبری رقابت ظهور کرد. این سه شخص عبارت بودند از نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل و طاهر بدخشی. رقابت طوری بود که هرکه می‌خواست اعضای کمیتهٔ مرکزی را طرفدار خود ساخته، جایگاه خویش را در حزب قوی‌تر نماید. اساساً اختلافات بر سر مسئلهٔ رهبری بود و در اصول هیچ وجود نداشت. البته نورمحمد تره‌کی به‌تدریج ادعا می‌کرد که او به ببرک کارمل اعتماد سیاسی ندارد بنابراین نمی‌تواند با او یکجا در سطح رهبری کار کند. نورمحمد تره‌کی در آن وقت منشی عمومی حزب بود. همین بی‌اعتمادی سبب شد که در ماه ثور سال ۱۳۴۶ حزب به دو بخش خلق و پرچم تقسیم شد.

اگرچه حزب به دو شاخه تقسیم شد اما ایدئولوژی و مرام‌شان یکی بود. سلیمان لایق می‌گوید که ایدئولوژی آنها ملی دموکراتیک بود:

> حزب یک سیاست ملی دموکراتیک را درپیش گرفت. اگرچه بعدها تعلیمات مارکسیستی-لنینیستی در حزب زیاد گردید و در درس‌های حوزه‌های حزبی که هر حزب دارای چنین فعالیت‌ها است، و در فعالیت‌های فرهنگی به شیوهٔ مارکسیستی تبلیغ می‌گردید، لکن مرام حزب که از روز اول باقی‌ماندهٔ یک مرام کمونیستی نیست بلکه در آن مسیر رشد غیر سرمایه‌داری به حیث آغاز

> حرکت اقتصادی قبول شده بود. همچنان در عرصهٔ سیاسی یک حکومت دموکراتیک ملی یعنی ضداستعمار و ضدامپریالیسم بود. بنابراین سیاست ملی دموکراتیک، سیاست ما بود.

اما عبدالکریم میثاق می‌گوید که از همان روز تأسیس معلوم بود که این حزب چپی است و از سوسیالیزم طرفداری می‌کند:

> در کنگره مؤسس صحبت آغاز گردید و اشتراک‌کنندگان بیانیه دادند. زمانی‌که نوبت به نورمحمد تره‌کی رسید او از کشوی میزش دستمال سرخ‌رنگ را کشیده روی میز پهن کرد. زمانی‌که نورمحمد تره‌کی دستمال سرخ‌رنگ را پهن کرد. از طرف اعضای کنگره با احساسات گرم تشویق شد. از این مسئله معلوم می‌شود که در اول ایدئولوژی حزب یک ایدئولوژی چپی و خواهان یک نظام سوسیالیستی برای افغانستان بود.

پروفسور رسول امین از نورمحمد تره‌کی خاطره‌ای دارد و می‌گوید:

> زمانی‌که برای بار اول نورمحمد تره‌کی را دیدم از خلق‌وخوی وی خوشم آمد زیرا وی در بین صحبتش فکاهی نیز می‌گفت و من نیز همین‌گونه عادت دارم و در بین صحبت از طنز و فکاهی استفاده می‌کنم. بعداً روی مسایل سیاسی حرف زدیم. به‌زودی معلوم شد که او از مسایل بسیار کهنه حرف می‌زند، من برایش گفتم که اگر شما فکر می‌کنید آنچه که در اتحاد شوروی صورت می‌گیرد علمی و چنانچه در سایر نقاط جهان صورت گیرد غیرعلمی است این نظر خودش یک حرف غیرعلمی و غیرمنطقی می‌باشد. باز یک خاطرهٔ دیگر را به‌یاد دارم که روزی روی مسئله‌ای با هم صحبت می‌کردیم من گفتم مارکس در کتابش گفته است که سنن و رسم و رواج‌های یک جامعه به نسل نو منتقل می‌شود و رهایی از آن رسم و رواج‌ها کار آسانی نیست. او برایم گفت این را در کجا خوانده‌ای؟ من گفتم در کتاب مارکس و نام کتاب را برایش گفتم. او پرسید که این کتاب در کجا چاپ شده است؟ من گفتم در لندن. او گفت کتاب‌های امپریالیستی را خوانده‌ای و مغزت خراب شده است. از این حرف او فهمیدم که بسیار تحت تأثیر حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارد.

سلمان لایق می‌گوید که سیاست ما بر اساس ضدیت با کشورهای امپریالیستی و همکاری با کشورهای سوسیالیستی به پیش برده می‌شد:

در آن زمان این شعارها بازار گرم داشت. بنابراین طبیعی بود که نزدیکی با کشورهای سوسیالیستی سبب جلب همکاری و همدردی و حمایت آنان می‌شد. لیکن در طرح‌های ما هیچ نقطه‌ای وجود نداشت که به‌سوی آن انگشت اتهام اشاره رود، به گونه‌ای ما به‌صورت عمدی با جناحی اختلاف و با جناحی دیگری وابستگی داریم. طبیعی است که در آن زمان تضاد کلی بین سرمایه‌داری و سوسیالیزم موجود بود و طبیعی است که حمایت از مرام سوسیالیزم و مخالف با آن، روش دنیای سرمایه‌داری بود. به این سبب بود که عده‌ای عجله کردند تا حزب ما را به‌عنوان یک حزب کمونیستی معرفی کنند. بدبختانه اکثراً حتی همین انگلستان زمانی‌که حزب ما موضع‌گیری ضدامپریالیستی را درپیش گرفت اینها حزب را خلاف منافع ملی خویش تشخیص دادند، صرف‌نظر از اینکه بدانند که این حزب در یک کشور فقیر به‌وجود آمده است. حزب می‌خواهد در کشور خویش به منافع ملی خویش فکر کند و منافع طبیعی‌اش را به‌کار بیاندازد. اینها به بهانهٔ نزدیکی با اتحاد شوروی حزب ما را دشمن خویش می‌پنداشتند و حزب ما تا آخر نتوانست خود را از این اتهام برهاند و نشان بدهد که حزب ما یک حزب کمونیستی نبوده بلکه یک حزب است که اصلاحات اقتصادی آن در برابر سرمایه‌داری، به سوسیالیزم نزدیک‌تر است.

جنبش‌های اسلامی

اگرچه قبلاً حرکات منظم اسلامی وجود داشت ولی شکل منظم سیاسی را به‌خود نگرفته بود. مولوی محمد یونس خالصی در این باره می‌گوید:

> یک گروه به‌نام حزب‌التوابین را ساختیم و در آن گروه مرحوم گهیج صاحب، مرحوم هدایت صاحب و دیگران با ما بودند. هدف اصلی ما این بود که باید در معارف تسلط پیدا کنیم. طوری‌که این تسلط در چارچوب حکومت نباشد بلکه مدارسی بسازیم و در آنجا پسران را تدریس کنیم و با همدیگر آشنا بسازیم تا با خود و با جوانان محلی آشنا شوند و جوانان محلی به مرحله رشد اسلامی برسند و از آن طریق به وطن و مردم خدمات قابل قدر را انجام دهند.

در این زمان بود که نظریات تازه اسلامی در نقاط مختلف کشور پیدا شد. پروفسور برهان‌الدین ربانی می‌گوید که او در مکتب متوسط در ولایت بدخشان بود که اندیشهٔ اسلامی در او راه پیدا کرد و زمانی‌که به دبیرستان ابوحنیفه آمد در آنجا با دنیای دیگر روبرو شد:

> البته ما در آنجا با یک دنیای دیگر و کتاب‌های زیاد روبرو شدیم. در آن زمان جنبش‌های چپی و کمونیستی در افغانستان آغاز شده بود. زمانی‌که به کلاس دهم و یازدهم رسیدیم با جوانان نو و افکار جدید روبرو شدیم. در این زمان حرف‌های مارکسیزم-لنینیزم به‌گوش ما کم‌کم می‌رسید. این زمان بود که افکار اسلامی و افکار مارکسیستی در مقابل همدیگر قرار گرفتند. ما در آن وقت با معلومات محدود خویش می‌کوشیدیم تا با مارکسیسم مقابله کنیم. در آن زمان نظام‌الدین تهذیب و عبدالحکیم شرعی جوزجانی ظاهراً افکار اسلامی

داشتند و در کلاس‌های بالاتر از ما قرار داشتند. از این زمان بود که ما فعالیت‌های اسلامی را آغاز کردیم، مارکسیست‌ها بصورت علنی فعالیت می‌کردند درحالی‌که ما مخفی بودیم. زمانی‌که به صنف اول فاکولته رسیدیم در این هنگام استاد غلام محمد نیازی با اندیشه‌های نو و افکار نو به وطن برگشت و ما به این فکر شدیم که باید به‌طور منظم فعالیت کنیم.

مهندس گلبدین حکمتیار می‌گوید که او دانش‌آموز دبیرستانی بود که با شاگردان چپ‌گرا به مناقشه و بحث می‌پرداخت:

به‌یاد دارم زمانی‌که شاگرد دبیرستان امام صاحب بودم با یکی از اعضای حزب پرچم به مناقشه پرداختم. آن شخص در مناقشه و تمام قضایا عقب‌نشینی کرد و در پایان گفت زمانی‌که به دانشگاه آمدی وضعیت دیگری را خواهی دید و این افکار و نظریاتی راکه در این محیط با تو است رها خواهی کرد. نزد من این تشویش پیدا شد که شاید دانشگاه محیطی باشد که در آنجا برای ما مشکلات به‌وجود بیاید و در آنجا نتوانیم ادامه تحصیلات دهیم. زمانی‌که به دانشگاه داخل شدم دیدم که در سراسر دانشگاه تقلید از بیگانگان مسلط است و این تقلیدها در لباس، گفتار، شخصیت و حتی حرف‌زدن دیده می‌شود و تقلیدکنندگان به آن افتخار می‌کنند و تقلید از بیگانگان کمال تلقی می‌گردد و دیدم که احزاب کمونیستی در دانشگاه فعال هستند. آنها جوانان را به‌طرف الحاد و بی‌دینی می‌کشاندند. قمار و شراب‌نوشی را ترویج می‌کردند. محفل‌ها می‌ساختند و در آنجا فساد و بی‌بندوباری برپا می‌نمودند. آنها برنامه نداشتند صرف چند کتاب که توسط حزب توده ایران منتشر شده بود با خود داشتند و بدون نظرداشت شرایط کشور آن را طوطی‌وار می‌خواندند و زمزمه می‌کردند. حالات دانشگاه چنان بود اما متأسفانه تا آن زمان یک قوت منظم که بتواند علیه افکار وارداتی مقابله کند وجود نداشت. ما با آن جوانان که در مسجد با همدیگر آشنا شده بودیم و می‌دانستیم که آنها احساس داشتند و از اوضاع متنفر بودند، به نظام حاکم اعتراض داشتند و به گروه‌های چپی نپیوسته بودند، تصمیم گرفتیم که باید یک کار منظم را شروع کنیم. یک روز در اتاق درسی دانشکده با هم نشستیم و حرف زدیم و یک شب که باران می‌بارید و ماه فروردین بود ما دوازده‌نفر با همدیگر تعهد کردیم که بعد از آن در راه اسلام به

شکل منظم مبارزه کنیم. از جمله همان دوازده‌نفر یازده‌تن آنها به شهادت رسیدند و تنها من از آن سعادت بهره نبردم لکن در نقش قدم آنها روان هستم.

پروفسور صبغت‌الله مجددی می‌گوید زمانی‌که محصلین دانشگاه کابل فعالیت را آغاز کردند وی با ایشان همکاری کرده بود:

شاگردان دانشگاه کابل یک نوع حرکت را آغاز کردند. آنها را من تحریک نموده بودم. خداوند شاهد است که تحریک من طوری بود که یک مسجد در نزدیکی دانشگاه وجود داشت و روزهای جمعه من برای نماز آنجا می‌رفتم. آنجا محصلین دانشگاه می‌آمدند. آنها را راجع به اسلام درس می‌دادم. آنها می‌گفتند این حرف‌هایی راکه تو می‌زنی برای ما تازه است. بعداً آنها ده‌ده‌نفر یا دوازده، دوازده‌نفر به خانهٔ ما می‌آمدند و معلومات می‌گرفتند. من به آنها اسلام درس می‌دادم و راجع به اسلام حرف می‌زدیم. یکی از آنها مهندس احمدشاه بود که من به او کتاب‌ها می‌دادم و دیگری صوفی قربان نام داشت. (مهندس احمدشاه احمد زی معاون اتحاد اسلامی افغانستان و وزیر امور داخله اولین حکومت اسلامی بود و صوفی محمد قربان قاصر عضو شورای اجرائیه جمعیت اسلامی افغانستان که در سال ۱۹۹۳ در اثر حادثهٔ هوایی در ولایات بدخشان شهید شد). آنها می‌آمدند و من به پروفسور ربانی گفتم که تو هم بیا و تو می‌توانی رهبری این جوانان را به‌عهده بگیری زیرا در دانشگاه درس می‌دهی، اما او نیامد. در آن زمان لیبی از من دعوت کرد و برایم گفتند هرکه را می‌خواهی با خود بیاور، ما هزینه سفر آنها را می‌دهیم. من اسم استاد ربانی را دادم زیرا با وی آشنایی دیرینه داشتم علاوه بر اسم استاد ربانی اسم‌های دیگر را نیز به آنان دادم که آنها عبارت بودند از غلام نبی نوشاد، عبدالاحد عشرتی، ربانی‌خان که در مکتب ابوحنیفه بود و غلام محمد نیازی که در دانشکده شرعیات درس می‌داد. چون آن دعوت از طرف حکومت نبود، همه آنها ترسیدند و از رفتن خودداری کردند. تنها ربانی‌خان که در مکتب ابوحنیفه امام بود همراه با نماینده گهیج و غلام نبی نوشاد با من رفتند. من می‌خواستم تا این جوانان و محصلین دنیا را بشناسند و در دنیا شناخته شوند و معرفی گردند. به‌صورت اجمال می‌توانم بگویم که این حرکت را من تقویت کردم و اینها پیوسته نزد من می‌آمدند. زمانی‌که اینها زندانی شدند من رفتم و عده‌ای از

آنها را از زندان خلاص کردم. همین مهندس گلبدین حکمتیار زندانی شد، من رفتم و او را خلاص کردم.

در کنار مجددی سایرین نیز این حرکت اسلامی را حمایت کردند. مهندس گلبدین حکمتیار می‌گوید که همهٔ این حرکات شکل انفرادی داشت و منظم نبود:

شما به من بگویید که یک دوره قبل از ورود من به دانشگاه آیا شما در دانشگاه کابل یک تحرّک را مشاهده کرده بودید؟ آیا به‌نام اسلام فعالیت وجود داشت؟ تظاهرات، اجتماع، پخش کتب، دعوت به تشکیل اجتماعات به شکل منظم دیده می‌شد؟ زمانی که ما به دانشگاه آمدیم چنین چیزی را مشاهده نکردیم اگر یک تحرّک وجود می‌داشت ما مجبور به اقدام نمی‌بودیم. من هیچ حرکت نمی‌دیدم و نشنیده‌ام. اگر ادعا می‌شود که چنین تحریکات وجود داشت شاید حرکات انفرادی بوده باشد یا اگر بوده شاید تعداد آن از یک یا دو نفر اضافه نباشد و فعالیت‌های آنها محسوس نبود. نه آنها تظاهرات می‌نمودند نه اجتماعات و نه به شکل منظم کار می‌کردند. البته در نزد بعض اشخاص به‌طور انفرادی این نظر وجود داشت که از وضع ناراضی بودند و می‌خواستند تا برای اسلام کار کنند و در مقابل گروه‌های چپی مقابله نمایند و در اجتماع تغییر بیاورند. البته این احساس نزد بسیاری بود ولی به‌صورت انفرادی. احساس انفرادی را نباید چنین تعبیر کرد که اساس یک حرکت گذاشته شد.

اگرچه فعالیت‌های سیاسی به‌شکل منظم وجود نداشت ولی حرکات برضد کسانی که با اسلام مخالفت می‌نمودند وجود داشت. یکی آن‌هم تظاهرات روحانیون بر ضد آن نوشته منتشره در روزنامه پرچم به مناسبت صدمین سالگرد لنین بود. پروفسور صبغت‌الله مجددی در این باره می‌گوید:

زمانی‌که آن را دیدم به جانم آتش گرفت و گفتم می‌روم مردم را جمع می‌کنم و تظاهرات می‌کنم. همین سبب شد روحانیون اجتماع نموده، تظاهرات صورت گرفت. پدرم گفت: کجا می‌روی و چه می‌کنی؟ من گفتم می‌روم تا در تظاهرات شرکت کنم. اگر همین هفت فرزند من در این راه کشته شوند من از این کار نمی‌گذرم تا کمونیست‌ها مجازات نشوند. باید آنها زندانی گردند و محاکمه شرعی صورت گیرد. من تا آخر تظاهرات بودم. حدود هفده‌تن از

علما زندانی شدند و من با عبدالولی که رئیس قوای مرکز بود گفت‌وگو کردم. بعد از نیم‌ساعت جروبحث او برایم گفت تا چند روز صبر کنم زیرا پادشاه به خارج رفته بود. ژنرال ولی گفت زمانی‌که اعلیحضرت از خارج آمد اینها رها می‌شوند. بعداً من شخصاً به زندان دهمزنگ رفتم زندانیان را رها ساختم. زمانی‌که زندانی بودند برای آنها کمک می‌رساندم و در آن تظاهرات من در جلوی جماعت بودم از اول تا آخر. نمایندگان شورا اکثر حالا زنده هستند و شاهد می‌باشند که من در شورا در اجتماعات شهری حرف می‌زدم و تبلیغ می‌کردم. من به نمایندگی علما به شورا رفته بودم و با وکلا صحبت کرده، برضد کمونیست‌ها تبلیغ می‌کردم.

دانشگاه کابل

در همین زمان دانشگاه کابل یک مؤسسهٔ علمی بود که در آنجا دموکراسی وجود داشت. پرفسور عبدالحی نظیفی دربارهٔ روش و فعالیت‌های دانشگاه کابل می‌گوید:

> در اواخر سلطنت، ریاست دانشگاه و دانشکده‌ها انتخابی بود چنانکه رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده‌ها در اثر انتخابات روی‌کار آمده و هریک برای مدت چهارسال یا کم و زیاد کار می‌کردند. برای ورود به دانشگاه کنکور می‌گرفتند و من در جمله کسانی بودم که در این راه کار می‌کردم. برای امتحان‌گرفتن معیاری سنجیده شده بود که بر اساس آن یک شاگرد دبیرستان ازترین کوت و یک شاگرد از دبیرستان حبیبیه کابل در یک سطح بودند، ما طوری عمل می‌کردیم که شاگردان مرکز را با شاگردان مرکز و شاگردان ولایات را با شاگردان ولایات مقایسه می‌کردیم و شاگردان لایق ولایات که در بین همتایان خود از ذکاوت خوب‌تر برخوردار بودند با شاگردان بااستعداد مرکز یکجا انتخاب می‌شدند. بعداً تجربه نشان داد که این شاگردان می‌توانستند در کنار همدیگر بار دروس را که به دوش‌شان گذاشته می‌شد به‌آسانی به‌پیش ببرند. تا جایی‌که من می‌دانم در انتخابات دانشگاه حکومت هیچ‌گونه مداخله نمی‌کرد.

توریالی اعتمادی، یکی از رؤسای دانشگاه کابل، می‌گوید که آن دوره یکی از مشکل‌ترین دوره‌های دانشگاه بود.

> روزهای دشوار برای دانشگاه کابل و معارف بود. بدبختانه همه دستگاه‌ها به امور دانشگاه دخالت می‌کردند. زیرا میدان سیاست در افغانستان وسیع نبود و

یگانه جای فعالیت آنان دانشگاه کابل بود و احزاب سیاسی آنجا را مرکز فعالیت‌های خویش ساخته بودند. آنجا نمایندگان احزاب راست و چپ، افراطی و غیر افراطی همه حضور داشتند و در چنین وضعیت کارکردن در دانشگاه آسان نبود. در تجربه اداری من این هنگام بدترین دوران ریاست دانشگاه بود. بعضاً زمانی‌که آن دوره را در خواب می‌بینم پریشان می‌شوم.

در این زمان تظاهرات ادامه داشت و اتحادیه محصلین به مبارزه‌اش ادامه می‌داد و دانشگاه کابل به مرکز فعالیت‌های سیاسی تبدیل گردیده بود. تازه خان ویار عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وزیرمختار حکومت دکتر نجیب‌الله در لندن در آن زمان کاندید اتحادیه محصلان بود ولی حزب خلق به او اجازه نداد تا در اتحادیه مشارکت نماید. او معتقد است:

من به‌صورت منظم به منزل نورمحمد تره‌کی می‌رفتم. او به من محبت زیاد می‌نمود. یک‌روز به منزل او رفتم و گفتم می‌خواهم در اتحادیه کاندید شوم. او به من گفت باید یک پست خط بدهی که بعد از عضویت در اتحادیه به حزب وفادار می‌باشی در غیر آن ما درنظر داریم تا نماینده دیگری را معرفی کنیم. من برایش گفتم که رفیق محترم این عجیب است. من عضو حزب هستم و در سال‌های گذشته همواره کارهایی نموده‌ام که طرف تأیید حزب و حتی شخص شما قرار گرفته است. حالا چطور شد که می‌گوئید خط بدهم؟ ادامه داده گفتم که از دادن دست خط چه فایده درحالی‌که خط بدهم و وفادار نباشم؟ اگر خط ندهم و وفادار باشم بهتر است یا خط بدهم و وفادار نباشم؟ تنها یک حرف می‌زنم و آن اینکه به فصاحت می‌گویم که به دموکراسی خلقی وفادار نیستم و این شعار را در جامعه فعلی افغانستان قابل تطبیق نمی‌دانم و صرف حزب دموکراتیک خلق افغانستان را یک حزب ملی و دموکراتیک می‌پندارم.

در همین زمان دو حزب قدرتمند پرچم و شعله جاوید در صحنهٔ سیاسی دانشگاه ظهور کردند و در اتحادیهٔ محصلان نفوذ زیاد داشتند اما در کنار این دو حزب، گروه‌های اسلامی نیز در دانشگاه راه یافتند. مهندس گلبدین حکمتیار می‌گوید در اوایل تعداد آنها کم بود ولی بعداً توانستند تا نفوذ خویش را گسترش دهند:

در اوایل زمانی‌که این تحرّک ایجاد شد تعداد ما در تظاهرات و اجتماعات از

پنجاه یا شصت‌نفر تجاوز نمی‌کرد. شما شاید شاهد آن صحنه‌ها بوده باشید. احزاب کمونیستی بر اوضاع دانشگاه مسلط بودند. آنها مدت‌ها قبل، حدود چهار یا پنج‌سال قبل از ما، کار را شروع نموده بودند و در مؤسسات علمی نفوذ داشتند. در پس آنها احزاب، حکومت و قدرت‌های خارجی قوی وجود داشت و از بیرون تغذیه می‌شدند. در طرف مقابل آنها چندتن محدود از جوانان قرار داشتند که نه پشتیبان خارجی و نه در پس آنها قوت قرار داشت. آنها می‌خواستند مملکت را تغییر بدهند و رژیم از آنها احساس خطر نمی‌کرد بلکه از گروه‌هایی احساس خطر می‌کرد که قوی به‌نظر می‌رسیدند. اما به عقیدهٔ من همین احزاب کوچک به‌زودی در بین مردم ریشه دوانیده ملت را منظم ساخته توانستند و به چنان قوتی تبدیل شوند که مهارکردن آن کار آسان نبود. آنها در بین روشنفکران محدود می‌ماندند ولی این گروه جوان و بی‌پشتیبان در بین مردم طبقات مختلف نفوذ کرده و بسیار زود اینها به گروه خطرناک تبدیل شدند. همین مسئله بود که ظاهرشاه صریحاً می‌گفت «خطر از بیرق سبزهاست نه از بیرق سرخ‌ها، جلوگیری از بیرق‌های سبز بعداً مشکل می‌شود» شما دیدید که در همان زمان هیچ‌یک ازکمونیست‌ها به زندان نرفتند. اگر هم زندانی شدند برای چند روز به‌طور نمایشی بود. ولی از اعضای حزب ما اکثراً زندانی شدند و حتی در تمام دوران ظاهرشاه در زندان بودند. حالت چنان بود که شرایط مردم با جریانات اسلامی در تضاد نبود و همان بود که الحمدالله خلاف تصور در مدت بسیارکم نهضت اسلامی توانست در اکثر مؤسسات آموزشی راه پیداکند و پشتیبانی آنها را جلب نماید. شما به‌یاد دارید که در انتخابات اول ماکرسی نداشتیم و در انتخابات دوم در اتحادیهٔ محصلین دوازده کرسی به‌دست آوردیم و در انتخابات سوم دو ثلث کرسی‌های اتحادیه را به‌دست آوردیم. اندک‌اندک قوت و نفوذ این جریان فزونی گرفت.

فعالیت‌های سیاسی از دانشگاه به دبیرستان‌ها سرایت کرد. عزیزنعیم، استاد سابق دانشگاه کابل، شاهد حمله پلیس به دبیرستان ابن‌سینا بوده است و می‌گوید:

در سال ۱۳۴۸ در دانشگاه تظاهرات صورت گرفت. این تظاهرات به دبیرستان ابن سینا سرایت کرد و سبب شد که در آن دبیرستان اعتصابات صورت گیرد. در دبیرستان ابن سینا که در جوار دانشگاه قرار داشت شاگردان، معلمان آن

دبیرستان را گروگان گرفتند تا آنکه بعد از دو هفته پلیس مداخله کرد. ساعت دو بعدازظهر بود که من به‌طرف دانشگاه روان بودم دیدم پلیس در دبیرستان ابن سینا مداخله نموده است، من به‌طرف دانشگاه آمدم و به تدریس پرداختم. چون این واقعه تازه رخ داده بود محصلین دانشگاه کابل از آن آگاهی نداشتند. چندلحظه بعد شاگردان ابن سینا به دانشگاه رسیدند به کلاس من آمدند و شاگردان را به تظاهرات دعوت کردند. من در یک شرایط دشوار قرار داشتم. به شاگردان گفتم اگر تظاهرات را به نفع خود می‌پندارید، تظاهرات کنید و اگر ترجیح می‌دهید در کلاس باشید، بنشینید. به هرصورت بسیاری از محصلین در کلاس ماندند. روز بعد در دانشگاه تظاهرات دایر شد، پلیس مداخله کرد و یک تعداد استادان از طرف پلیس لت‌وکوب گردیدند. استادان عکس‌العمل شدید نشان دادند تا درنتیجه استادان مجلسی ترتیب دادند و بیانیه‌ای صادر کردند که من هم آن را امضاء کردم. در آن بیانیه از حکومت خواسته شده بود که به موضوع جواب بگوید.

پرفسور رحیم الهام استاد دانشگاه کابل آن صحنه را به چشم دیده است و می‌گوید که استادان لت‌وکوب گردیدند و نتیجه چنان شد که در مقابل این عمل، عکس‌العمل نشان داده شود و اتحادیه استادان تشکیل شود:

ما به اتاق شورای علمی دانشگاه رفتیم چون احزاب سیاسی نیز فعال بودند اکثر استادان که شامل آن احزاب بودند نیز آمدند و جمع شدند. در آن زمان برای اولین بار انجمن استادن تشکیل شد. چون این ابتکار را من نموده بودم بنابراین در همان مجمع از طرف استادان به عنوان دبیر تعیین شدم. بعداً از هر دانشکده استادان آمدند و ما با هم یکجا شدیم. پرفسور علی محمدزهما را به حیث رئیس تعیین نمودیم و دکتر سید خلیل هاشمیان منشی هیأت رئیسه تعیین شد، بعداً مبارزه را شروع کردیم و هدف ما حفاظت حقوق شاگردان و استادان بود و می‌کوشیدیم تا بار دیگر به دانشگاه چنین تهاجمی صورت نگیرد.

ژنرال عبدالحکیم کتوازی فرمانده ژاندارم پلیس آن زمان بود و همین تظاهرات را کنترل می‌کرد، او می‌گوید:

حرکت از طرف تظاهرکنندگان آغاز شد. آنها به پلیس حمله کردند و زمانی‌که
پلیس مقاومت کرد آنها شروع به دویدن نمودند و به دانشگاه حمله بردند و در
آنجا شیشه‌ها را شکستند و درب‌ها را خراب کردند و بعضی دختران را اذیت
نموده خواستند تا همه بدنامی‌ها به پای حکومت تمام شود. بعضاً
تظاهرکنندگان به‌طرف پلیس سنگ و چوب پرتاب می‌کردند. چون عده‌ای از
افراد پلیس بی‌سواد بودند اگر از طرف ایشان سنگ یا چوبی پرتاب شده باشد
یا کسی را با چوب لت‌وکوب نموده باشند نمی‌توانم منکر شوم، ولی این را
می‌گویم که ما از قانون دستور می‌گرفتیم. همین دکتر نجیب‌الله (رئیس‌جمهور
قبلی) چندین‌بار زندانی شد و من او را سه‌بار گرفتار نمودم و به زندان افکندم.
بعد از اینکه دکتر نجیب رئیس‌جمهور شد او را دیدم و صحبت روی قانون بود
من به صراحت گفتم که سه‌بار امر زندانی‌شدن شما را من داده‌ام. او گفت بلی.
من گفتم حالا حاضر هستم که بگویم آن کار قانونی بود یا نه و برایش گفتم
حالا هم حاضر هستم اگر در آن زمان کار خلاف قانون نموده باشم و یا اگر یک
بی‌قانونی از طرف پلیس صورت گرفته باشد، جواب شما بگویم. او در جواب
برایم گفت نه به‌هیچ صورت کار. خلاف قانون از شما سر نزده است.

مطبوعات و جراید

در دورهٔ ده‌سالهٔ آزادی نشریات جراید آزاد اجازهٔ نشر یافتند. محمد حسن ولسمل، گرداننده جریدهٔ مجاهد ولس در ناروی، می‌گوید که در اواخر سلطنت محمد ظاهرشاه به مطبوعات آزاد امکانات بهتری برای نشر داده شد.

> در دههٔ پایانی سلطنت محمد ظاهرشاه به مطبوعات آزاد و ملی فضای
> بیشتری داده شد و این موقع به‌دست آمد تا یک تعداد جراید اجازهٔ نشر یابند
> مانند جریدهٔ افغان ملت، مساوات، گهیج، ملت، کاروان، پیام امروز، سبا، پیا
> وجدان، افکار نو، خلق، پرچم، شوخک، ترجمان، روزگار و جریدهٔ افغان ک
> مدیرمسئول آن من بودم. این روزنامه‌ها در آن زمان به طبع می‌رسید. در میا
> این جراید جریدهٔ خلق ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بو
> نورمحمد تره‌کی به حیث رئیس و بارق شفیعی به‌عنوان مدیرمسئول آن ک
> می‌کردند. جریدهٔ خلق از دولت و اصلاحات ارضی طرفداری می‌کرد. زما
> که حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقسیم شد، جریدهٔ پرچم نیز شروع به ن
> نمود. در جراید چپی شعلهٔ جاوید نیز جایگاه خاصی داشت. این جریده م
> خوانندهٔ بسیار زیادی در کابل داشت.

قدرت‌الله حداد مدیرمسئول جریدهٔ افغان ملت می‌گوید که هدف این روزنامه جلوگیر
از بروز ایدئولوژی‌های بیگانه بود:

> افغان ملت از جمله اولین جراید بود که در سال ۱۳۴۵ نشر شد. صاحب ا
> آن مهندس غلام محمد فرهاد و مدیرمسئول آن من بودم. البته در ابتد
> ... ملتیار به نشر رسید. بعداً او استعف

و من مسئولیت آن را به دوش گرفتم. ما در آن زمان احساس می‌کردیم که طوفانی از ایدئولوژی‌های بیگانه به‌طرف افغانستان می‌آید. بخش قابل ملاحظه‌ای از این طوفان از طرف شمال و یک بخشی از طرف غرب بود، ما خواستیم تا مردم افغانستان هویت تاریخی و شخصیت‌های ملی‌شان را فراموش ننمایند. برای این منظور چراغ عقاید ملی و تاریخی‌شان همیشه روشن باشد. در این میان هدف ما این بود که مردم افغانستان رهبران خود را بشناسند و دنباله‌رو آنها باشند نه از بیگانگان. ما معتقد بودیم که احمدشاه بابا اگر یک فلسفه عالی داشت و ما را محتاج هیچ‌کس در دنیا نمی‌ساخت که ما مجبور باشیم از آنها چیزی را اقتباس کنیم.

در کنار روزنامهٔ افغان ملت، مساوات نیز یک روزنامهٔ میانه‌رو و ارگان گروه دموکراتیک مترقی صدراعظم محمدهاشم میوندوال بود.

مدیرمسئول این نشریه، پرفسور محمدرحیم الهام، می‌گوید که روشنفکران با آن جریده همکاری می‌نمودند:

زمانی‌که میوندوال امیدوار شد که صدراعظم می‌شود، چندتن از روشنفکران را یکجا جمع نموده به آنها گفت تا برای اهداف وی برنامه عمل تهیه کنند. برای بار اول یک برنامه معین تهیه کردیم که بعداً آن برنامه به السنه مختلف ترجمه گردید و برای بار اول به شکل یک کتاب درآمد. بعداً میوندوال آن برنامه را در شورا خواند و بر اساس همان برنامه از شورا رأی اعتماد گرفت و صدراعظم شد. ما چندتن روشنفکر خواستیم توسط یک روزنامه به حکومت فشار بیاوریم تا برنامه‌اش را تطبیق کند و به این ترتیب ما خواستیم تا این روزنامه را شبیه یک قیچی نموده، از آن جهت کنترل حکومت استفاده کنیم. در مرحلهٔ اول تمام آن فلسفه‌ای که در آن توسعه داخلی از جنبهٔ فرهنگ گرفته تا به اقتصاد، اوضاع اجتماعی و سیاست خارجی همه آنها به‌طور منظم آمده بود و ما در طول زمان می‌خواستیم دموکراسی طوری‌که در قانون اساسی منعکس شده توسط حکومت اجرا شود و طوری‌که در قانون اساسی ذکر شده بود به‌طرف پادشاهی مشروطه حرکت کنیم. به این منظور من گاه‌گاهی خبرنگاران و گزارشگران را این‌طرف و آن‌طرف اعزام می‌نمودم تا گزارشات وزارت‌خانه‌ها را در روزنامه نشر کنند. یک بار وزرا ممانعت کردند. آنها به

میوندوال گفتند شما ما را وزیر مقرر نموده‌اید و از طرف دیگر روزنامه نیز از شما است در این‌صورت اگر به ما در روزنامه انتقاد می‌کنید بهتر است ما را برکنار سازید. ایشان حتی یک‌بار جمعی استعفا هم نمودند.

یعنی اینکه فشار روزنامه آنقدر زیاد بود که حتی به میوندوال به‌عنوان صدراعظم نیز انتقاد می‌شد. به این ترتیب هدف آن بود تا دموکراسی به‌شکل مترقی بر تمام افغانستان حاکم شود. اینها سبب شد روزنامه آهسته‌آهسته در جامعه حیثیت پیدا نماید. خصوصاً هنگام تقسیم آب هیرمند به یک جبهه تبدیل گردید و زمانی‌که میوندوال از صدارت استعفا کرد روزنامه به‌شکل یک اپوزیسیون درآمد و در آن زمان اهمیت بسیار زیاد پیدا نمود.

محمدحسن ولسمل که در آن زمان مدیرمسئول جریدهٔ افغان بود. او می‌گوید که روزنامه‌اش یک جریدهٔ ملی و آزاد بود.

جریدهٔ افغان یک نشریهٔ آزاد و ملی بوده، به هیچ حزب وابسته نبود. جریدهٔ افغان پشتیبان تطبیق قانون اساسی است. یک پروفسور امریکایی به‌نام لویی دوپری در کتابش به‌نام افغانستان راجع به جریدهٔ افغان می‌نویسد که جریدهٔ افغان خواهان دموکراسی پارلمانی در افغانستان بود. در اینجا باید بگویم که با جریدهٔ افغان علاوه بر نویسندگان جوان، اشخاصی چون مرحوم گل‌پاچا الفت، مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم محمدهاشم میوندوال، مرحوم عبدالرؤف بینوا و جناب سید شمس‌الدین مجروح به‌طور دائم همکاری قلمی داشتند. بنابراین شما می‌توانید به اهمیت جریدهٔ افغان پی برده معلوم شود که انتشار آن در چه سطح تأثیر داشت. به همین ترتیب جریدهٔ افغان از حمایت قاطع وکلای منتخب ولسی جرگه برخوردار بود. حکومت در اوایل به‌طور مخفی و بعداً به‌صورت آشکار مطبعه‌های شخصی را موظف نموده بود تا مطالب جراید را قبل از نشر از نظر بگذراند و چنانچه موضوعی حساس باشد، یا اینکه به مفاد حکومت نباشد فوراً حکومت را مطلع نمایند. حکومت یا به مدیر مسئول فشار می‌آورد تا آن مطلب را حذف کند یا اینکه بعد از نشر جریده را در مطبعه مصادره می‌کرد که به این ترتیب بسیاری از شماره‌های جریدهٔ افغان به همان صورت مصادره می‌شد. طوری‌که قبلاً گفتم شخصیت‌های ملی و سیاسی با جریده همکاری داشتند و این مسئله سبب

شد که حکومت جریدهٔ ما را تحمل نتواند. جریدهٔ افغان راجع به موضوع آب هیرمند موضع جدی گرفت. در آن زمان چهاربار از طرف پادشاه احضار شدم و حکومت با من تماس گرفت لکن من قبول نکردم. بالاخره سه‌روز قبل از سفر امیر عباس هویدا صدرأعظم ایران به افغانستان در اخبار ساعت هشت شب اعلان شد که جریدهٔ افغان مصادره و گفته شد که جریده خلاف قانون نشرات می‌نمود و بعد از این نشر نمی‌شود.

اما مصادره جراید معنی آن را نداشت که دموکراسی وجود نداشت. عبدالحمید مبارز، که در آن زمان رئیس آژانس خبررسانی باختر بود، می‌گوید:

من فکر نمی‌کنم که آزادی کامل در تمام جهان وجود داشته باشد اما به‌طور نسبی در مملکت ما دموکراسی وجود داشت. با درنظرداشت مصالح ملی و اجتماعی یک اندازه دموکراسی نسبی وجود داشت. به‌طور مثال من به شما می‌توانم بگویم که آژانس باختر همه اطلاعات و خبرهای آزاد را نشر می‌کرد. ما با کسی در این باره مشورت نمی‌کردیم لکن در بعضی موضوعات بسیار مهم مشورت صورت می‌گرفت. ما از آژانس‌های رویتر، فرانس پرس، آسوشتیدپرس، تاس و آژانس‌های دیگر اخبار را می‌گرفتیم و برای نشر به مطبوعات کشور می‌فرستادیم. من به شما می‌گویم که در باختر آزادی کامل موجود بود. زمانی‌که حکومت نوراحمد اعتمادی از طرف شورا سلب اعتماد شد در آن وقت خلاف رضایت حکومت این خبر به نشر رسید.

ساختار قومی

در سال‌های اخیر از بعضی اقوام افغانستان شنیده می‌شد که گویا حقوق آنها سلب شده است. اسحق کارگر، یک فعال سیاسی در ولایت بلخ که با اقوام دیگر از قبیل ازبک‌ها و دیگران یکجا زندگی می‌کرد، به این حرف باور ندارد و می‌گوید:

> در نزد مردم عوام این حرف‌ها وجود نداشت زیرا در بین مردم ازدواج‌ها صورت گرفته بود و خون آنها با هم دیگر یکجا شده بود مگر در بین طبقهٔ روشنفکر و تعلیم‌یافته این مسئله وجود داشت. لکن در بین عوام این نظر موجود نبود. طوری‌که به شما معلوم است، در بین روشنفکران افغان یک نوع افکار چپی حاکم بود. زمانی‌که استالین در روسیه حرف از اقوام مختلف می‌زد و برای آنها آزادی می‌خواست، عده‌ای از روشنفکران اقوام مختلف افغانستان نیز به این فکر بودند یا این‌طور گمان می‌کردند که ملیت آنها از طرف ملیت حاکم یا پشتون زیر ظلم و تعدی قرار گرفته است. این نظر شاید بر اساس کتاب و نوشته‌ها حقیقت داشته باشد ولی به‌صورت عملی حقیقت نداشت. به‌طور مثال در صفحات شمال افغانستان زمین وجود ندارد بلکه دشت‌های وسیع افتاده است که از طرف حکومت به مردم داده می‌شد. لکن در آنجا آب نیست، مانند ولایت بلخ و جوزجان از این رو برای مسئله آب گاه‌گاهی بین اقوام کشمکش پیدا می‌شود لکن این کشمکش در بین اقوام پشتون نیز صورت می‌گیرد و تصادم ایجاد می‌شود.

اهل تشیع که در مرکز ولایات مانند کابل، قندهار و سایر شهرها مسکن‌گزین شده‌اند، به این باورند که با آنها معامله مساوی صورت نگرفته است. آیت‌الله شیخ محمد آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان از شیعیان قندهار است و می‌گوید که این سلب حقوق یک جریان طبیعی بود:

طبعاً عقیدهٔ ما بر این است که این کارها صورت می‌گرفت. در قندهار یک‌بار این‌چنین جنگ به‌وقوع پیوست. در ناحیهٔ چورا بسیار اشخاص معروف شهید شدند. این جهالت بین مسلمانان موجود است که به‌نام مذهب و قوم با یکدیگر می‌جنگند. حالا شما ببینید که یکی ازبک است و دیگری تاجیک و دیگری پشتون. پشتون‌ها، مثلاً در قندهار، به‌نام‌های «زایسی»ها بین خود بی‌اتفاق‌اند. این همه مسایل جاهلانه بود، الحمدالله حالا وضعیت بهتر شده است. بعد از انقلاب اوضاع مناسب‌تر شده است اما قبلاً یک اندازه سیاست بود و تا اندازه‌ای هم جهالت. در کشورها شرقی این‌طور جهالت وجود دارد. تنها در افغانستان مسئله شیعه و سنی وجود نداشت بلکه مسایل و اختلافات قومی نیز وجود داشت. تعصبات بی‌جا موجود بود و در بعضی جاها در بین پشتون‌ها نیز این تعصبات موجود است.

در میان اعضای کابینه، اهل تشیع وجود داشت و حتی از بعضی ولایات پشتون‌نشین نیز نمایندگان شیعه به پارلمان راه یافتند. یکی از جمله این اشخاص نورمحمد اکبری بود که از شهر قندهار انتخاب شده بود. آیت‌الله محسنی می‌گوید که در قسمت انتخاب اکبری حکومت با این انتخاب مخالفت می‌کرد.

در قسمت اکبری باید بگویم که یک‌روز والی قندهار به من گفت که مواظب باش تا اکبری خود را کاندید نکند زیرا محیط قندهار او را تحمل ندارد که کاندید شود. من به او گفتم این کار را نمی‌کنم که به او بگویم تا خود راکاندید نکند، من این حق را ندارم. اگر او از من بپرسد که آیا این کار غیرشرعی است یا نه؟ من نمی‌توانم به او دروغ بگویم چنانچه بگویم که شرعی نه، بلکه سیاسی است. او به من خواهد گفت که من دستورات دینی ترا قبول می‌کنم لاکن دستورهای سیاسی ترا نخواهم پذیرفت. بنابراین من به او نمی‌گویم. والی قندهار اصرار کرد تا من او را از کاندیدشدن منصرف سازم ولی نشد و او انتخاب گردید. این مسایل وجود داشت ولی به آن معنی نبود که صددرصد تعصبات وجود داشت. اگر جنگ بود و بدبینی بود درکنارش محبت هم بود. دختردادن و گرفتن رواج داشت. ازدواج بین شیعه و سنی صورت می‌گرفت، تعصب زیاد نبود. آنجا یک اجتماع بود و هرگونه مسایل در آن وجود داشت.

آیت‌الله فاضل رئیس شورای اجرائیه حزب وحدت اسلامی به این باور است که نه‌تنها به قوم هزاره بلکه به اقوام دیگر نیز حق داده نشده است:

> حزب وحدت تنها به فکر مردم شیعه نیست. ما همه بدبختی‌های خویش را مشترک می‌دانیم. همین حالا حزب وحدت میان شیعیان و نورستانی‌ها فرقی را قایل نیست. ما هیچ‌گونه تفاوتی میان اقلیت‌ها قایل نیستیم. همان حقوق را که به اساس تناسب نفوس برای هزاره‌ها می‌خواهیم برای نورستانی‌ها و ازبک‌ها نیز خواهانیم. حزب وحدت می‌خواهد که یک عدالت واقعی در افغانستان به‌وجود بیاید.

غلام زرملوال عضو انجمن پشتون می‌گوید باید از انصاف کار گرفته شود. آن چیزی را که پشتون‌ها نسبت به دیگران زیاد داشتند چه بوده است؟

> بیائید از انصاف نگذریم. آن چیزی راکه پشتون‌ها به‌جهت یک قوم اکثریت از دیگران زیاد داشتند چه بود؟ دراصل اگر رو به جانب خدا نموده و پشت به بنده، می‌توانیم بگوئیم که برای پشتون‌ها حق‌شان نرسیده است. از نگاه اقتصادی غریب هستند. برای اطفال‌شان مکتب وجود نداشت، برای صحت‌شان شفاخانه نبود. اگر شما دستگاه حکومت را بسنجید می‌بینید که در ادارات، در معارف و غیره حق به ایشان نرسیده، کتب منتشرشده در لسان پشتو تقریباً هیچ است. به همهٔ شما معلوم است که به چه اندازه مردمان پشتو به زبان دری حرف می‌زنند و می‌نویسند و زبان دری را به دلیل گستردگی معانی زبان خویش انتخاب نموده‌اند. آنهایی که می‌گویند به ایشان ظلم شده است باید سر خود را به گریبان خویش داخل نمایند. از طرف دیگر بیائید ببینیم که آیا زندگی مردمانی که در ولایات، ننگرهار، پکتیکا، کندهار و هیرمند که در دشت‌ها زندگی می‌کنند از ازبک‌ها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها و تاجیک‌ها بهتر است؟ بنابراین حرف‌هایی که می‌گویند در افغانستان بالای یک قوم ظلم شده است، به‌نظر من بی‌اساس است.

جمهوریت

در اواخر سلطنت محمد ظاهرشاه ترس آن می‌رفت که وضعیت مملکت رو به خرابی نهاده است. پیر سیداحمد گیلانی، رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان، می‌گوید که به همین دلیل او می‌خواسته است تا در مسایل سیاسی اشتراک نماید:

> در اواخر سلطنت محمدظاهرشاه می‌خواستم تا در سیاست اشتراک کنم. در این باره با مرحوم موسی شفیق، زمانی‌که صدراعظم بودند و حتی قبل از آن‌که وظایف بزرگ دولتی را عهده‌دار شود، بحث و مذاکره نموده بودم. ما تصمیم گرفتیم‌که باید به سیاست داخل شویم. ما می‌ترسیدیم تا مبادا نظامی روی‌کار آیدکه مخالف خواسته‌های ملت باشد. مانند همین نظامی که ما چندین سال علیه آن جهاد کردیم. ما نتیجه گرفتیم که باید جبهه سیاسی بسازیم تـا از راه سیاست با آنها مقابله کند. لکن متأسفانه داودخان روی‌کار آمد و نظام از بین‌رفت.

محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان می‌گوید که او حوادث را پیش‌بینی نموده بود اما توقع کودتا آن هم توسط شخصی از خانوادۀ خودش را نداشت:

> من به‌صورت کامل پیش‌بینی کرده بودم، زیرا هنگامی‌که دموکراسـی در یک کشور حکمفرما باشد، آزادی موجود باشد ایـن‌گونه مسـایل طـبیعی است. بنابراین من در همهٔ مسایل از اندیشه و تأمل کار می‌گرفتم. تا جایی‌که به یاد دارم آن حرکات باعث تجزیه و اضمحلال افـغانستان نـبود لکـن مـن گـمان نمی‌کردم که کودتا صورت گیرد. اما من فکر نمی‌کنم که تأمل و دیدگاه وسیع من باعث به میان‌آمدن وضعیت کنونی شده باشد. اگرچه عده‌ای ازکودتا علیه من حرف می‌زنند ولی من به‌کسی بدبینی ندارم و این را اراده خداوند می‌دانم.

کودتا در بیست و ششم سرطان تحت رهبری سردار محمد داودخان صورت گرفت. عزیزنعیم می‌گوید که از برنامه برادرش اطلاع نداشت و از شنیدن آواز شلیک مسلسل‌ها و غرش توپخانه دانست که حوادثی در حال رخ‌دادن است.

در روز بیست و ششم سرطان مریض و در خانه بودم. نیمه‌شب که صدای گلوله و قال ومقال مردم را شنیدم، چنان به‌نظر می‌رسید که یک عملیات نظامی درحال آغازشدن است. صدای گلوله‌ها سبب شد خواب از چشمان ما رخت بربندد. رفتم و تلفن را برداشتم اما معلوم شد که تلفن‌ها قطع شده است. بالاخره من و خانمم تصمیم گرفتیم تا از خانه برآئیم. زمانی‌که از خانه بیرون آمدیم دیدم که خانهٔ ژنرال عبدالولی محاصره است. زمانی‌که از خانه او گذشتیم یک تانک ما را تعقیب کرد. او ما را نشناخت که کی هستیم لکن از شماره شناسایی ماشین ما معلوم بود که مربوط به ارگ شاهی است. من ماشین را سریع راندم تا در منطقهٔ وزیر اکبرخان توسط یک سرباز توقف داده شدم اما من نایستادم او آتش نمود و شیشهٔ جلوی ماشین شکست اما به ما آسیبی نرسید. ماشین را سریع‌تر راندم و به‌طرف خانهٔ شهزاده احمدشاه که ولیعهد بود روان شدیم. در آنجا توسط سربازان توقف داده شدیم. سربازان ما را در ماشین‌های خویش سوار نموده به خانهٔ عبدالقدیرخان بردند. زمانی‌که به آنجا رسیدیم دیدیم که بسیاری از بلندپایگان رژیم آورده شده‌اند. تا ساعت شش صبح آنجا بودیم بعداً به ساعت هفت صبح مرحوم سید عبدالله و مرحوم قدیرخان آمدند و به من گفتند که شما را اشتباهاً آورده‌اند. در این وقت هم من نفهمیدم که چه واقع رخ داده است. زمانی‌که به خانه رسیدیم و رادیو را گرفتیم شنیدم که مرحوم رئیس‌جمهور محمد داودخان بیانیه‌شان را ایراد می‌کنند.

در صبح همین روز محمد داودخان کنترل اوضاع را به‌دست گرفت و بیانیهٔ خویش را از طریق رادیو طور ذیل آغاز کرد:

خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسئولیت‌های مختلف در خدمت وطنم همیشه در جست‌وجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان ما یک محیط مثبت و واقعی نشوونمای معنوی میسر گردد و در آن همهٔ افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نماید.

مدت‌ها سپری شد و مساعی زیادی به‌عمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل‌های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می‌شد تدریجاً ازبین برداریم. من برای سعادت آینده وطن خود جز ایجاد یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم.

معلوم می‌شود که تصمیم به این حرکت از مدت‌ها قبل گرفته شده بود. دکتر محمد حسن شرق در این باره می‌گوید:

به شما باید بگویم که در زمان حکومت دکتر محمد یوسف‌خان به‌صورت قطعی این مسئله مطرح نبود. بعداً در زمان میوندوال نیز این مسئله نبود. اما در زمان حکومت اعتمادی، طوری‌که به شما معلوم است قضایا به اشکال دیگر درآمد. حالا من نمی‌خواهم راجع به آنها صحبت کنم اما می‌گویم که ما به این عقیده شدیم که باید یک راه کوتاه جست‌وجو شود که قدرت به مردم انتقال یابد و مردم سرنوشت خویش را خودشان تعیین کنند. بنابراین یگانه‌راه کوتاه همان کودتا بود. ما راه کوتاه را پیدا کردیم و موفق شدیم که نقاط حساس و کلیدی را در ستاد ارتش مشخص کنیم تا فرماندهان نتوانند حرکت کنند. نظر به همان تنظیم، ما توانستیم در وقت معین کودتا کنیم و کامیاب شدیم.

در میان فرماندهان بلندرتبه ژنرال حکیم‌خان کتوازی نیز بود که فرماندهی یک گردان را به‌عهده داشت، او که در آن شب دستگیر شد می‌گوید:

مرا زندانی ساختند و گفتند تو به گردان امر داده‌ای تا حرکت کند. من فکر کردم که این افراد آدم‌های بی‌عقل هستند و ساده و بی‌تجربه می‌باشند و گستاخی می‌نمایند. به‌طور خلاصه برایشان گفتم «زمانی‌که تلفن را برداشتم ارتباط قطع گردیده بود» آنها باز گفتند «ما خبر هستیم که شما امر داده بودید که دسته‌های شما حرکت کنند و حرکت هم نموده بودند» باز من گفتم که ارتباط تلفن قطع گردیده بود. آنها عصبانی شده گفتند که ما چه می‌پرسیم و تو چه جواب می‌دهی. من گفتم «همین سؤالات شما و همین جوابات من. چون شما ازحرکت دسته‌ها می‌پرسید من هم همین‌طور جواب می‌دهم اما اگر بپرسید که اگر تلفن قطع نمی‌بود باز چه می‌کردید در آن‌صورت جواب خواهم داد». آنها